

نامه سرگشاده ۵۷ اقتصاددان به احمدی نژاد مستند و افشاگر، اما توهم زا

نابسامانی‌های اقتصادی ایران به هیچ وجه صرفاً زاییده بی‌کفایتی و ندانم‌کاری مسئولان حکومتی نیست. مسئله در اساس نادانی نیست، تبهکاری است. صرف‌نظر از «دغدغه» مشترک همه جناح‌های حکومتی برای حفظ رژیم به هر قیمت، حتی به بهای ویرانی ایران، بسیاری از سیاست‌ها و تصمیمات اقتصادی دولت در واقع تلاش و ترفندی است برای تعقیب و تأمین منافع خود غرضانه این یا آن دسته و باند حکومتی در بستر رقابت‌ها و کشمکش‌های سیاسی و اقتصادی میان آنها که از آغاز استقرار جمهوری اسلامی تاکنون، با عناوین و انگیزه‌های گوناگون استمرار داشته است.

محمود بهنام صفحه ۱۳

به مناسبت سالروز ۲۸ مرداد مصاحبه با باقر مومنی

اگر به همان روز کودتا برگردیم، می‌بینیم در عین حال که نیروهای کودتاگر در اوج جنب و جوش هستند، نیروهای ضد استعماری که باید به مقابله با آنها بپردازند، بی‌تکلیف، پراکنده و مات و مبهوت، نظاره‌گر این جنب و جوش کودتاچی‌ها هستند و حتی رئیس ستاد ارتش مصدق، پیش از ساعت سه بعدازظهر روز ۲۸ مرداد وقتی مطمئن می‌شود که توده‌ای‌های اخلاک‌گر (به قول خودشان) در خیابان‌ها و در میان تظاهرکنندگان طرفدار کودتا نیستند، دستور می‌دهد تا واحدهای نظامی از خیابان‌ها به سربازخانه‌ها برگردند.

رادیو پیام آزادی - سوئیس صفحه ۱۷

۱۹مین سالگرد فاجعه کشتار دسته جمعی هزاران زندانی سیاسی

تابستان ۶۷



تبریز - چهار راه کجیل - دیماه ۱۳۶۷

بمباران اتمی و فرصتی که از دست می‌رود

طرح احتمال استفاده از ابزار نظامی و علنی کردن نقشه ایالات متحده آمریکا برای بمباران گسترده در سراسر ایران، هم‌زمان با توافقات دولت ایران با آژانس، نشان دهنده این واقعیت است که تنها فرصتی که باقی مانده، فرصت پذیرش درخواست‌های شورای امنیت است.

صفحه ۲

معنای انتخاب رفسنجانی به ریاست مجلس فبرگان

بالاخره در این جنگ قدرت ما بار دیگر شاهد قدرت‌گیری رفسنجانی در بافت حکومت هستیم، مردی که گفته می‌شود از ثروت کشور کیسه‌های گشادی برای خود و خانواده اش پر کرده است، کسی که در تمام توطئه‌های جمهوری اسلامی علیه مردم و در تمامی کشتارها، به ویژه کشتار وسیع زندانیان در سال ۶۷ دست داشته است.

محمد اعظمی صفحه ۳

شکست دیپلماسی و تدارک ممله به ایران؟

تشکیل یک کنفرانس امنیت و صلح منطقه‌ای با شرکت تمامی کشورهای منطقه و با ایجاد امکانات تأثیرگذاری همه احزاب و نهاد‌های مدنی کشور‌های عضو در جریان تدارک و برگزاری این کنفرانس، تنها راه ممکن برای جلوگیری از گسترش دامنه قهر و خشونت، ترور و جنگ در منطقه است.

مسعود فتحی صفحه ۴

نامه سرگشاده به رفقای سازمان زحمتکشان کردستان ایران - کومه له

مسئولیت حکم می‌کند که به فضای متشنج کنونی پایان داده شود

تنها تأکید بر دمکراسی درون سازمانی و ایجاد بیشترین فضا و امکانات برای طرح و بحث روی راه حل‌ها و دیدگاه‌های متفاوت در عرصه‌های مورد مشاجره است که می‌تواند جلو شکاف در تشکیلات را بگیرد و فضای همبستگی و همدلی را در عین داشتن اختلاف، جایگزین تلاش برای حذف یکدیگر نماید. رفقای که از سابقه‌ای بیشتر و از موقعیتی مهم‌تر و گاه تعیین‌کننده در تشکیلات برخوردارند، مسئولیت بیشتری در پاسداری و ایجاد چنین شرایطی دارند.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران صفحه ۲۴

وضعیت کنونی نوار غزه

Amira Hass

برگردان ناهید جعفرپور

صفحه ۲۱

زندانی کوچک

در میان زندانی بزرگ

Gideon Levy

برگردان ناهید جعفرپور

صفحه ۲۴

برگزاری مراسم بزرگداشت قربانیان کشتار ۶۷ در خاوران صفحه ۷ و ۶

مصاحبه با سه تن از فرزندان اعدام‌شدگان شکوفه منتظری - دویچه‌وله صفحه ۸



بحران اتمی و فرصتی که از دست می رود

آخرین گزارش آژانس بین المللی انرژی اتمی در مورد برنامه هسته‌ای ایران، با امیدواری به همکاری دولت جمهوری اسلامی و خوش بینی نسبت به توافقات با دولت ایران منتشر شده است.

توافقات کنونی دولت ایران با آژانس، تعهد به پاسخگویی به سوالات و ابهاماتی است که بارها پاسخ به آنها از ایران درخواست شده، اما همواره بی‌پاسخ مانده است. رسیدن به این توافقات هر چند با تاخیر، اما بنا به گفته البرادعی، یک امکان مهم در جهت برون رفت از بن‌بست کنونی در بحران هسته‌ای ایران است. مسائلی که روشن شدن آنها در گذشته می‌توانست ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت سازمان ملل را منتفی سازد. امروز، این توافقات در شرایطی صورت گرفته است که دو قطعنامه در تحریم ایران در شورای امنیت به تصویب رسیده است و دولت جمهوری اسلامی تاکنون نسبت به این قطعنامه‌ها بی تفاوت بوده است و هیچ اقدامی در جهت پذیرش آن‌ها انجام نداده است و قطعنامه سوم برای تشدید تحریم‌های کنونی نیز، در حال تدارک است. در گزارش آژانس نیز، بر این واقعیت تاکید شده است که جمهوری اسلامی به قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل عمل نکرده است و «مغایر با تصمیمات شورای امنیت، فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی را به حال تعلیق درنیاورده و به انجام عملیات در نیروگاه آزمایشی غنی‌سازی سوخت و ساخت و ساز و عملیات در این سایت ادامه می‌دهد. ایران همچنین به ساخت رآکتور آی آر ۴۰ و عملیات نیروگاه تولید آب سنگین ادامه می‌دهد».

در این گزارش هم چنین بار دیگر بر موضع پیشین آژانس تاکید شده است که «آژانس هنوز نمی‌تواند جنبه‌های خاص مربوط به میزان و ماهیت برنامه هسته‌ای ایران را تایید کند» و اضافه شده است که «لازم به ذکر است از اوایل ۲۰۰۶ تاکنون آژانس آن نوع اطلاعاتی که ایران پیش از آن فراهم می‌کرد را دریافت نکرده که این امر شامل متعاقب پروتکل الحاقی و به طور مثال اطلاعات مربوط به تحقیقات پیشرفته سانتریفوژی در حال انجام می‌شود».

محمد البرادعی، رئیس آژانس بین المللی انرژی اتمی، توافقات اخیر با دولت ایران را مهم و در عین حال، عمل به این توافقات را «آخرین فرصت» دانسته است. او اذعان نموده است که آژانس برای اولین بار با جمهوری اسلامی بر سر نوعی نقشه راه به توافق رسیده است و دولت ایران باید تا اوائل ماه مارس به ابهامات در باره برنامه اتمی خود پاسخ دهد. در غیر این صورت این «آخرین فرصت» هم از دست خواهد رفت. تاکید البرادعی بر آخرین فرصت، نشان دهنده فضای حاکم بر برخورد به برنامه اتمی ایران و نیز حوزه تدابیری است که در این زمینه مورد بحث است.

همزمان با توافقات جمهوری اسلامی با آژانس انرژی اتمی، تحولات دیگری نیز در سیاست دول غربی در مورد برنامه اتمی ایران صورت گرفته است. علاوه بر گروه‌های مقتدر در دولت آمریکا، رئیس جمهور جدید فرانسه نیز امکان حمله نظامی به تاسیسات اتمی ایران را محتمل دانسته است. تلاش‌های دیپلماتیک برای توافق با ایران و بخصوص از طرف اتحادیه اروپا برای ترغیب ایران به پذیرش درخواست شورای امنیت و مذاکرات بین سولانا و علی لاریجانی بدون نتیجه اعلام شده‌ای متوقف شده است. شاید توافقات کنونی دولت ایران با آژانس را بتوان نتیجه این مذاکرات دانست، اما آنچه که روشن است و در موضع گیری‌های دولت‌های آمریکا و بریتانیا محسوس است، توافق -

کنونی به هیچ وجه انتظارات همه طرف‌های دخیل در مصوبات شورای امنیت را برآورده نمی‌کند. پرونده اتمی ایران اکنون نه در اختیار آژانس، بلکه موضوع تصمیم گیری در شورای امنیت سازمان ملل است. از این رو نیز، تنها توافق با آژانس، در عین بی‌توجهی به درخواست‌های شورای امنیت و اعلام گسترش دامنه غنی‌سازی اورانیوم و نصب سانتریفوژهای بیشتر کافی نیست. طرح احتمال استفاده از ابزار نظامی و علنی کردن نقشه ایالات متحده آمریکا برای بمباران گسترده در سراسر ایران، همزمان با توافقات دولت ایران با آژانس، نشان دهنده این واقعیت است که تنها فرصتی که باقی مانده، فرصت پذیرش درخواست‌های شورای امنیت است. این هم مشروط است به اینکه، به توافقات با آژانس، که جزئی از تعهدات هر کشور عضو محسوب می‌شود، از جمله تصویب و اجرای پروتکل الحاقی عمل شود.

بی توجهی رهبران جمهوری اسلامی به تعهدات خود در قبال نهادهای بین‌المللی و تبدیل پروژه اتمی به موضوع کشمکش و قدرت‌نمایی در تنش با غرب و نهادهای بین المللی، عملاً کشور ما را در موقعیت بسیار خطرناکی قرار داده و منزوی تر از پیش نموده است. اما بحران اتمی تنها مساله در سیاست خارجی کشور ما نیست. خود این بحران نیز نتیجه سیاست خارجی تنش زای جمهوری اسلامی و جهت گیری‌های آن در منطقه و جهان است. دفاع جمهوری اسلامی از جریان‌های پان اسلامیت، در کشور‌های منطقه از جمله حماس و جهاد اسلامی در فلسطین و رابطه با جریان‌های مثل شبه نظامیان مقتدی صدر و نظایر آن در عراق... بستر تهدیدات دیگری است که منافع کشور و مردم ما را قربانی هوا و هوس‌های ایدئولوژیک حکومتگران می‌کند. بر زمینه همین سیاست‌ها نیز هست که دولت ایالات متحده آمریکا پرونده دیگری علیه جمهوری اسلامی باز نموده است که اعلام سپاه پاسداران و بخشی از آن یعنی سپاه قدس به عنوان یک سازمان تروریستی، طلایه روزآمد کردن آن، در کنار پرونده اتمی حکومت اسلامی است. اگر برای بازهای دولت آمریکا، جلب توافق اعضای شورای امنیت سازمان ملل به خصوص چین و روسیه برای اقدامات دلخواه، بر زمینه بحران اتمی دشوار باشد، تصمیم به اقدام علیه جمهوری اسلامی با استناد به پرونده‌ای که در مورد دخالت‌های آن در عراق و... ساخته شده است، با اعلام بخشی از نیروهای مسلح دولتی آن به عنوان تروریست، بسیار آسان خواهد بود. همین واقعیت نیز، اکنون کشور ما را در آستانه خطر جدی درگیری در یک جنگ ویرانگر قرار داده است.

تحریم اقتصادی و فشار بین المللی بازتاب خود را نه فقط در زندگی روزمره مردم و گرانی و تورم هر چه فزاینده‌مایحتاج اولیه آن آشکار ساخته است، بار دیگر شکاف در صفوف حکومت را نیز تعمیق بیشتر بخشیده است. طی روزهای‌های اخیر کشمکش بین جناح‌های حکومتی به مهمترین سنجر حکومت اسلامی، مجلس خبرگان رهبری نیز کشانده شد. رقابت بی سابقه بر سر انتخاب ریاست مجلس خبرگان و تقسیم آرای فقهای عضو آن در انتخاب بین رفسنجانی و جنتی دبیر شورای نگهبان بازتاب این واقعیت بود. پیروزی رفسنجانی علیرغم همه تلاشی که از جانب دولت و دستگاه رهبری خامنه‌ای صورت گرفت، نشان دهنده ترس از ادامه وضعیت فعلی در صفوف خود حکومت بود. کشمکش و صف‌آرایی نیروهای امنیتی - نظامی که طی چند ساله اخیر اغلب ارگانهای اصلی جمهوری اسلامی را به چنگ آورده‌اند با رفسنجانی و حامیانش، چنان در جامعه منعکس شد که خامنه‌ای را به موضع گیری آشکار و حمایت از دولت احمدی نژاد و تهدید رسانه‌ها کشاند. < صفحه ۱۹

معنای انتخاب رفسنجانی به ریاست مجلس خبرگان

امروز در جریان انتخاباتی که برای تعیین رئیس مجلس خبرگان رهبری صورت گرفت، آقای هاشمی رفسنجانی با بدست آوردن ۴۱ رای، به ریاست آن انتخاب شد. رفسنجانی که از ابتدای به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی در بالاترین سطوح حکومت، نقش و مسئولیت داشته است، پس از شکست از احمدی نژاد در نهمین دور انتخابات ریاست جمهوری، در جریان انتخابات شورای شهر و روستا موقعیت اش در هرم قدرت بهبود یافت و در انتخاباتی که همزمان برای تعیین نمایندگان مجلس خبرگان رهبری برگزار شد، در راس لیست نمایندگان منتخب قرار گرفت. در حال حاضر او ریاست دو نهاد اصلی جمهوری اسلامی، مجمع تشخیص مصلحت نظام و مجلس خبرگان رهبری را در دست گرفته است. اکنون پرسشی که در محافل سیاسی به اذهان نشسته است، دلیل و معنای چنین انتخابی و پیامدهای آن است. هر چند اظهار نظر کاملاً روشن و قطعی در این مورد شاید کمی شتاب زده به نظر رسد، اما از شواهد می توان به گمانه زنی نشست:

اولین تصویری که از این وضع به چشم می خورد، تناقضی است که جمهوری اسلامی با آن مواجه می شود. در حالی که در قوه مجریه و مجلس، نیروهای نظامی-امنیتی مطیع و گوش به فرمان خامنه ای موقعیت برتری دارند، این نهاد در دست رقیب آن ها و رقیب شخص خامنه ای، قرار گرفته است. این نهاد هر چند تا کنون نقشی قابل مشاهده ایفا نکرده است، اما به لحاظ وظایف اش می تواند یکی از مهمترین نهادهای اثرگذار در جمهوری اسلامی باشد و بر کار رهبری نظارت و کنترل اعمال نماید. به خصوص با تشدید بحران در راس هرم قدرت، این نهاد به سمت انجام وظایف اش متمایل می شود و احتمالاً یکی از کانون های درگیری و تضعیف نظام خواهد شد.

افزون بر این رفسنجانی خود در موقعیت متناقضی قرار می گیرد. از سوئی او منتصب خامنه ای در مجمع تشخیص مصلحت است. یعنی به لحاظ حقوقی همانگونه که با تصمیم خامنه ای بر سر کار آمده، با اشاره او نیز می تواند برکنار شود. از سوی دیگر او رئیس مجلسی شده است که اصلی ترین و مهمترین وظیفه و علت وجودی اش، نظارت بر کار رهبری و حتی برکناری او و گزینش جایگزین آن است. یعنی رفسنجانی هم می تواند و حق دارد که در مجلس خبرگان خامنه ای را برکنار کند و هم خامنه ای قادر است در مجمع تشخیص مصلحت، رفسنجانی را کنار بگذارد. این موقعیت، زمینه سازش بین خامنه ای و رفسنجانی را بالا می برد. حوادث آینده، به ویژه انتخابات مجلس و چگونگی تأیید یا رد کاندیداها، رشد تضاد این دو و یا به سازش رسیدن شان را آشکار می کند.

تناقض مهم دیگر رفسنجانی ورود به ائتلافی است که گویا قرار است با خاتمی و کروبی برای انتخابات مجلس شکل دهد. این ائتلاف رفسنجانی را به موضع چپ تر خود می کشاند، در حالی که در مجلس خبرگان رهبری نیروهای محافظه کار سنتی دست بالا را دارند و رفسنجانی با رای آنها به مقام ریاست این مجلس رسیده است. این دو نیرو هر کدام خواسته های خود را دارند که تنها وجه مشترکشان در چارچوب نظام جمهوری، مخالفت با قدرت گیری بیش از اندازه دار و دسته های نظامی-امنیتی پاسداران به قدرت دست یافته ای است که در پشت احمدی نژاد قرار گرفته اند.

رفسنجانی از طریق «کارگزاران» به سوی جبهه کروی و خاتمی کشیده می شود و برای هماهنگی با آن زیر فشار قرار می گیرد و از طریق نهاد سنتی روحانیت و تشکل های نزدیک آن نظیر جامعه روحانیت مبارز و حتی تا حدودی جریان مؤتلفه اسلامی، به محافظه کاران سنتی نزدیک شده، مجبور است خواسته های آن ها را مد نظر قرار دهد. این نیروی محافظه کار که از تندروری و بنیادگرایی واهمه دارد، از خامنه ای، که اکنون بیش از هر کسی خود را با خواسته جریانات امنیتی-نظامی هماهنگ می کند، فاصله گرفته و به رفسنجانی امید بسته است.

اما جدا از این تناقض، در نتیجه فشار و محاصره اقتصادی غرب و به ویژه آمریکا علیه جمهوری اسلامی، امروز حکومت چنان در تنگنا قرار گرفته است که بر زمینه فشارهای داخلی، تمایل به عادی کردن مناسبات و پائین آوردن فتیله آتش با جهان خارج، در حال تقویت است. محاصره اقتصادی در همین ابعاد، چنان حکومت را مرعوب کرده که حتی لفاظی های تند احمدی نژاد هم از شدتشان کاسته شده و مسئولان و نمایندگان حکومت در مناسبات خود با آژانس بین المللی انرژی اتمی تجدید نظر کرده و کوشیده اند به هر شکل نظر آژانس را تغییر دهند تا بدان اندازه که آقای البرادعی رئیس آژانس بین المللی انرژی اتمی در گزارش جدید خود اعلام نمود که «نشانه های مثبت و امیدوار کننده ای وجود دارد. برای نخستین بار ما با ایرانی ها بر سر نوعی نقشه راه به توافق رسیده ایم...» و این در حالی است که جمهوری اسلامی نگرانی اش از جنگ افزایش یافته و در این رابطه در حال تدارک و آماده سازی خود برای دفاع است. در چنین شرایطی موقعیت برای رفسنجانی و پیشبرد سیاست های اش آماده تر از پیش شده است. رشد نارضایتی مردم، ترس و جدی شدن خطر جنگ روحانیت سنتی را که از تندروری و بنیاد گرایی واهمه دارند به حمایت از رفسنجانی کشانده تا او را در راس مجلس خبرگان رهبری قرار دهند. رفسنجانی نیز برای جلب آمریکا روشن تر از پیش سخن گفت. او به طور غیر مستقیم اما بسیار روشن از اقدام آمریکا در عراق و افغانستان دفاع نمود. او در مصاحبه با آفتاب گفت: «شکستن صدام و از بین بردن طالبان به نفع مردم منطقه بود». او افزود که جمهوری اسلامی در مورد عراق به دنبال همکاری برای حل مشکلات این کشور بوده است.

رفسنجانی در حالی که چنین آشکار و قاطعانه از دخالت آمریکا دفاع می کند، به همین شدت و با قاطعیت در همان ابتدای شروع جلسه خبرگان به خامنه ای هشدار می دهد. او در همین مصاحبه به خامنه ای چنین گوشزد می کند: «کمیسسیون هائی که در رابطه با تداوم شرایط رهبری فعالیت می کنند، اقدامات خود را به خوبی انجام می دهند و این کمیته ها گزارش خود را به مجلس ارائه می کنند و ما نیز آن را به مقام رهبری اعلام خواهیم کرد. در نظر نداریم که این مسایل در سطح جامعه مطرح شود چون خبرگان رهبری به دنبال تبلیغ نیست. شاید روزی این موارد اعلام شود».

در این سخن رفسنجانی چند نکته وجود دارد: اول این که توجه می دهد که کمیسسیون هائی مشغول بررسی کار «رهبری» هستند. او با این کلام هم این وظیفه مجلس خبرگان را به رخ خامنه ای می کشد و هم قدرت این مجلس را به مردم گوشزد می کند. دوم رفسنجانی نقش و قدرت مجلس خبرگان را متذکر می شود. او در این مصاحبه از موضع بالا سخن گفته و می گوید که نتیجه کار کمیسسیون را به رهبری اعلام می کنیم (به لحن دقت کنید! به اطلاع رهبری رسانده نمی شود. به او اعلام می شود) و بالاخره این که نتیجه کار را فعلاً اعلام نمی کنیم. اگر ضرورت پیدا کرد اعلام خواهیم کرد. < صفحه ۲۵

شکست دیپلماسی و تدارک حمله به ایران؟

انتشار خبر احتمال قرار دادن سپاه پاسداران یا بخش معروف به سپاه قدس آن در لیست سازمان های تروریستی در ایالات متحده آمریکا، بحث هائی را در مورد امکان و انگیزه این کار و نیز عواقبی که چنین تصمیمی می تواند داشته باشد برانگیخته و سوالات متعددی را مطرح ساخته است. مفهوم قرار دادن سپاه پاسداران در فهرست سازمان های تروریستی چیست؟ اتهامی که به سپاه وارد شده است، در صورت تبدیل شدن به یک سیاست عملی، چه پیآمدهائی خواهد داشت؟ آیا این امر به معنی تغییر سیاست دولت آمریکا در قبال ایران خواهد بود؟ برخورد ما با این سیاست چه باید باشد؟

درآمد:

خبری که منتشر شده است یک خبر رسمی نیست، اما از قول مقامات عالیترتبه دولت آمریکا در دو روزنامه معتبر آمریکائی، واشنگتن پست و نیویورک تایمز نوشته شده است که دولت آمریکا تصمیم دارد سپاه پاسداران را در فهرست سازمان های تروریستی وزارت امورخارجه ایالات متحده قرار دهد. این اقدام براساس بخشنامه ای صورت می گیرد که جرج بوش رئیس جمهوری آمریکا دو هفته بعد از حملات ۱۱ سپتامبر صادر نموده است. تهیه این فهرست تلاشی برای قطع ارتباطات مالی و اعمال تحریم علیه این قبیل سازمان ها به دلیل نقش آن ها در «تروریسم بین المللی» است. از قرار معلوم، دلیل قرار دادن سپاه پاسداران در لیست این سازمان ها، دخالت در درگیری ها با سربازان آمریکائی در عراق و افغانستان و نیز، حمایت از حزب الله در لبنان، حماس و... می تواند باشد. از جمله سازمان هائی که جزو این لیست هستند، سازمان مجاهدین خلق و همچنین حماس و القاعده است.

به دنبال درج این خبر در روزنامه ها، منابع اطلاعاتی ایالات متحده اعلام نموده اند که ۵۰ نفر از نیروهای سپاه قدس در عراق در حال آموزش شبه نظامیان شیعه برای چگونگی حملات راکتی و خمپاره ای هستند. یک ژنرال آمریکائی (ژنرال ریک لینچ، فرمانده ارتش آمریکا در جنوب بغداد) گفته است که «تعدادی از افراد سپاه قدس در منطقه فرماندهی من حضور دارند که به آموزش شبه نظامیان شیعه مشغول هستند و فکر می کنیم که تعداد آنها بالغ بر ۵۰ نفر است. ما می دانیم که آنها اینجا هستند و آنها را مورد هدف قرار می دهیم». این ژنرال در عین حال تلویحا نیروهای ایرانی را در کشتار آمریکائیان مقصر دانسته و گفته است که ۲۵ سرباز آمریکایی که در ۶۰ روز گذشته در این منطقه کشته شده اند، هدف «آتش غیر مستقیم» قرار گرفته بودند. او اضافه کرده است که نیروهای تحت فرماندهی او از ماه آوریل گذشته تاکنون، ۱۲۷ قبضه سلاح با مارک ایرانی را ضبط کرده اند.

تاکنون دولت آمریکا و فرماندهان نظامی آن در عراق تحت عنوان عمومی دخالت دولت ایران و نیروهای ایرانی در امور عراق سخن گفته اند، اما اکنون برای نخستین بار، آنها سپاه قدس را به آموزش شبه نظامیان شیعه در خاک عراق و انتقال قطعات مین و بمب های کنار جاده ای و مونتاز آن ها در عراق و نیز انتقال تسلیحات دیگر به این کشور متهم کرده اند در هر صورت اگر سپاه پاسداران یا بخشی از آن به عنوان یک سازمان تروریستی اعلام شود، برای نخستین بار یک سازمان نظامی رسمی یک کشور دیگر، از سوی وزارت امور خارجه آمریکا رسماً «تروریست» معرفی می شود.

انگیزه ها:

نیویورک تایمز از خانم رایس به عنوان حامی اصلی طرح کردن سپاه پاسداران یا بخشی از آن به عنوان یک سازمان تروریست نام برده و انگیزه وی از این کار را تلاشی برای آرام کردن جناحی از دولت آمریکا دانسته که خواهان اقداماتی شدیدتر علیه ایران و از جمله در دستور قرار دادن حمله نظامی به ایران است.

هم چنین این روزنامه معتقد است که هدف دیگر خانم رایس فشار به متحدان اروپائی برای در پیش گرفتن اقدامات دیپلماتیک موثر در قبال برنامه اتمی ایران است.

در هر صورت آن چه که مسلم است، دولت ایالات متحده آمریکا از روند پیشرفت امور در برخورد با برنامه اتمی دولت جمهوری اسلامی خشنود نیست. در عین حال، بخشی از مشکلات خود در عراق را، بخصوص در مواجهه با شبه نظامیان شیعه، ناشی از دخالت های دولت ایران در امور عراق می داند. بنا براین، اگر تصمیم خانم رایس بر اعلام سپاه پاسداران به عنوان یک سازمان تروریست برای راضی نگه داشتن جناح تند رو دولت بوش هم باشد، اعلام این امر، در راستای پیشرفت استراتژی ای خواهد بود که لحن دیپلماتیک را در هیات حاکمه آمریکا هر چه بیشتر تضعیف خواهد نمود و خود این امر، اختلافات بین دولت ایران و آمریکا را بر سر اوضاع عراق و برنامه اتمی جمهوری اسلامی شدت بیشتری خواهد داد.

ظاهر امر این است که قبل از همه، سپاه پاسداران به طرز همه جانبه ای مورد تحریم های اقتصادی و محدودیت های مالی قرار خواهد گرفت. این امر تنها به مسدود کردن دارایی های اعضای آن در خاک آمریکا یا ممنوعیت معامله با سپاه و شرکت های تابعه از طرف شرکت های آمریکائی ختم نخواهد شد، بلکه در ابعاد بین المللی نیز این استراتژی دنبال خواهد شد. هم اکنون نیز، نام شرکت های وابسته به سپاه و نیز چند تن از فرماندهان آن در لیست تحریم های مصوب سازمان ملل در مورد ایران قرار دارند.

اما اعلام سپاه پاسداران به عنوان یک سازمان تروریست، فقط به تشدید تحریم ها محدود نخواهد شد. تحریم سپاه پاسداران، صرفاً تحریم مالی یک سازمان و یا مسدود کردن حساب های بانکی اعضای آن نیست، بلکه اعمال تحریم علیه یک سازمان نظامی رسمی در کشوری است که همین سازمان، کنترل بر برنامه اتمی کشور را در دست خود دارد، بخش مهمی از اقتصاد کشور را کنترل می کند و در دولت حاضر، فرماندهان آن نقش موثری در پیشبرد سیاست های اجرائی، از جمله در عرصه سیاست خارجی دارند. اعلام سپاه پاسداران به عنوان یک سازمان تروریست، با هر انگیزه ای، عقیدگی از راه حل دیپلماتیک برای حل اختلافات دو دولت در مورد مسائل فیما بین و دور شدن از آن است.

چرا عقبگرد؟

شکی نیست که سپاه پاسداران از هنگام تشکیل آن تاکنون، متناسب با تحولات در اوضاع سیاسی کشور تحول و از یک نیروی شبه نظامی در آغاز کار، به یک نیروی حرفه ای با ساختاری در حد یک ارتش تغییر پیدا کرده است. سپاه پاسداران در آغار بازوی نظامی روحانیت حاکم بود و در سرکوب اپوزیسیون حکومت جدید در فردای انقلاب بهمن و حذف آن ها، نقش اصلی را ایفا نموده و در دوران جنگ با عراق و همراه با این جنگ، تا حد یک ارتش فرا روئیده است.

در این تحولات، سپاه موقعیتی بسیار فراتر از یک نیروی نظامی برای دفاع از مرزها داشته و به عنوان ابزاری در خدمت انحصار قدرت در محافل خاصی از حکومت بوده است.

نقش سپاه در این عرصه نیز، بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶ دگرگون شده است. فرماندهان و محافل درون سپاه پاسداران بعد از شکست و فروپاشی جناح راست حکومت بعد از شکست ۲ خرداد، به صحنه گردانان اصلی مقابله با اصلاح طلبان و به شکست کشاندن برنامه های آن ها تبدیل شدند. آن ها با استفاده از امکاناتی که در اختیار داشتند، به طراحی و اجرای سیاست های دلخواه خود پرداختند. فرماندهان سپاه با تهدید به بریدن زبان ها و بستن دهان ها، برای اولین بار به نوشتن نامه سرگشاده علیه رئیس جمهور دست زدند.

اکنون برنامه بستن دهان ها و بریدن زبان ها و انتشار آن هشدار نامه ها ثمر داده است: اصلاح طلبان از قدرت حذف شده اند، بخش قابل توجهی از آن فرماندهان در موقعیت های اجرائی کشور قرار گرفته اند، مجلس و دولت برای اولین بار در دست یک جناح از حکومت قرار دارد و در هر دو، حضور وابستگان به سپاه و نهاد های تابعه آن چشمگیر است.

تردیدی نیست که سپاه پاسداران به عنوان یک نهاد نظامی در خدمت سیاست های رهبران جمهوری اسلامی قرار داشته و دارد. این که از این نیرو در ترور های سیاسی نیز استفاده شده است، امر پوشیده ای نیست. حداقل در یک مورد - ترور دکتر قاسملو و همراهان ایشان در وین - روشن است که این ترور توسط فرماندهان سپاه صورت گرفته است. ارگان های دولتی در چنین مواردی خود تصمیم نمی گیرند. اگر هم بگیرند مسئول اقدامات نهاد های دولتی، خود دولت ها و رهبران حکومت ها هستند. همانطور که مسئولیت اعمال ارتش آمریکا در عراق به عهده رهبران دولت آمریکا است.

جدا از این که اعلام بخشی از نیروهای نظامی یک کشور عضو سازمان ملل از سوی یک دولت دیگر، نقض فاحش حقوق بین الملل است. باید دولت ایالات متحده آمریکا را به خویشتن داری و اجتناب از ماجراجویی دعوت کرد و از همه طرفداران حل مسالمت آمیز اختلافات بین دو کشور خواستار آن بود که از هر اقدامی که به وخامت بیشتر وضعیت بحرانی کنونی بین دو کشور منجر می شود، جلوگیری نمایند. دولت آمریکا باید متوجه این واقعیت باشد، جنگی که امروز در عراق جریان دارد، با هر اقدام مشابه دیگری علیه یک کشور دیگر در منطقه، می تواند به یک فاجعه بزرگ و بمراتب گسترده تر از عراق منجر شده و کل منطقه را در آتش خود محو و نابود کند.

تشکیل یک کنفرانس امنیت و صلح منطقه ای با شرکت تمامی کشور های منطقه و با ایجاد امکانات تاثیر گذاری همه احزاب و نهاد های مدنی کشور های عضو در جریان تدارک و برگزاری این کنفرانس، تنها راه ممکن برای جلوگیری از گسترش دامنه قهر و خشونت، ترور و جنگ در منطقه است. چنین کنفرانسی نه فقط راه حلی برای بحران های جاری از عراق تا لبنان و نیز مناقشه اعراب و اسرائیل و حتی اختلافات بین دو جناح فلسطینی است، بلکه تنها طرح ممکن برای اعاده صلح پایدار بین کشور های منطقه و ایجاد مناسبات متقابل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بین آن ها به جای خصومت های کنونی نیز هست.

کشور ما باید از مشارکت در هر گونه تلاش مشترک برای تخفیف بحران های دامنگیر منطقه خاورمیانه استقبال کند. راه رسیدن به صلح و امنیت در منطقه نه اعلام ارسال ده ها میلیارد دلار سلاح به آدرس کشور های متخاصم در منطقه و وارد کردن نیروی نظامی رسمی یک دولت دیگر به عنوان سازمان تروریستی توسط دولت آمریکا و نه تبدیل تکنولوژی اتمی به معیار قدرت و موضوع رقابت در منطقه توسط دولت احمدی نژاد است. این هر دو در خدمت ادامه خصومت ها و خشونت هائی است که تاکنون تاریخ پر درد و رنج مردم کشورهای خاورمیانه را رقم زده است. راه بازگشت از این سیر ویرانگر، مسدود نمودن منابع تغذیه دیکتاتور ها و مستبدین، تلاش برای ایجاد امکان تنفس و عرض وجود برای مدافعان صلح و امنیت و آزادی های مدنی در منطقه است. □

از جمله "برکات" این حضور می توان امضای قراردادهای میلیاردی در صنعت نفت را برشمرد و نیز قراردادهای دیگر که بدون هر گونه مناقصه ای در اختیار سپاه گذاشته می شوند و حوزه نفوذ فرماندهان سپاه را از کنترل بندرگاه ها و فرودگاه های اختصاصی به شرکت نفت و عرصه های اقتصادی دیگر نیز گسترش می دهند.

در واقع امر می توان گفت که سپاه پاسداران تحت فرماندهی کنونی آن، از اهداف نظامی آن دور تر شده است و در عمل به حزب سیاسی جریانی در حکومت تبدیل شده است که منافع اقتصادی و اهداف سیاسی خاص خود را دنبال می کند و تحت حمایت خامنه ای رهبر حکومت نیز قرار دارد. جریانی که بحران بر سر برنامه اتمی کشور را به یک بحران بین المللی سوق داده است؛ یک ائتلاف وسیع بین المللی را در شورای امنیت علیه ایران امکانپذیر ساخته و سیاست خارجی کشور را به سوی تنش بیشتر کشانده است و از سوی ایالات متحده متهم به دخالت در امور کشور های منطقه و تقویت نیروهای «تروریست» گشته است.

تردیدی نیست که فشار به سپاه پاسداران می تواند فشار مستقیم به گروهبندی حاکم باشد. اما نه سپاه پاسداران فقط گروهبندی حاکم است و نه تبدیل کل سپاه، یا حتی بخشی از آن، به یک سازمان تروریستی در حکم تشدید فشار به دولت فعلی ایران است. این قبل از همه، تقلیل دیپلماسی بین دو دولت به درگیری ارتش و نیروهای امنیتی دولت آمریکا با سپاه پاسداران و به نوعی باز کردن دروازه بر امکان حملات نظامی به خاک ایران به نام «مبارزه با تروریسم بین المللی» است.

سپاه پاسداران به مثابه یک نیروی نظامی رسمی، جزو دستگاه های تابعه دولت ایران است. تبدیل برخورد با دولت جمهوری اسلامی - که فرماندهی سپاه پاسداران امروز بیش از همیشه با آن یگانه است - به سپاه پاسداران و اعلام تروریست بودن آن، جز سمت و سو دادن تلاش های دیپلماتیک در جهت برخورد های قهرآمیز نظامی و آغاز یک جنگ فرسایشی ظاهرا غیر رسمی، معنائی ندارد.

تقویت یا تضعیف؟

اعلام سپاه پاسداران به عنوان یک سازمان تروریستی:

- در ایران دست فرماندهان سپاه و حامیان آن ها را برای قبضه کامل قدرت و حذف هر گونه مقاومتی در برابر ایجاد حکومت وحشت و تروری که در این دو سال چهره خود را آشکار نموده است، باز تر خواهد نمود. منتقدان دولت کنونی را چه در درون حکومت و چه در بیرون آن در موقعیت دشوارتری قرار خواهد داد و هر انتقادی از دولت و حکومت فعلی را بیش از پیش با اتهام همکاری با دشمن و هم زبانی با آن روبرو خواهد ساخت. به هیچ وجه به معنای تضعیف دولت فعلی نخواهد بود بلکه بر عکس، با تقویت فضای خشونت، مخالفین دولت در درون حکومت را خنثی و منفعل خواهد نمود. توجیهی برای عوامفریبی و سرکوب جنبش های آزادی خواهانه شده و وسیله ای برای ایجاد مشروعیت کاذب برای سرکوبگران فراهم خواهد آورد.

- در ایالات متحده ممکن است در ظاهر امر به طفره رفتن از اقدام نظامی تعبیر شود، اما در واقع امر طلیعه ای برای چنین اقدامی خواهد بود و در را به روی کسانی که در اندیشه کاربرد سلاح در مورد ایران هستند، باز خواهد گذاشت تا به نام حمله به پایگاه های «تروریست ها» یک گام به عملی کردن نقشه های مالیخولیائی خود نزدیک تر شوند و یک جنگ خصوصی را با سپاه پاسداران آغاز کنند.

چه باید کرد؟

منافع ملی ما در حل اختلافات دو دولت ایران و آمریکا، از بحران اتمی تا مساله عراق و... بر سر میز مذاکره و از طریق دیپلماتیک است. این که تاکنون این امر میسر نشده، قطعاً سیاست خارجی جمهوری اسلامی به سهم خود، نقش مهمی ایفا نموده است و به ویژه، دولت فعلی با تشدید تنش با خارج سهم قابل توجهی در آن داشته است. باید هم چنان طرفین را به اجتناب از ماجراجویی و نشستن بر سر میز مذاکره دعوت نمود و از دست زدن به اقدامات تخریبی بیشتر برحذر داشت. اتهام مداخله در امور عراق و یا اتهامات دیگری که ایالات متحده به سپاه پاسداران وارد می داند، می توانند بخشی از موضوعات مورد اختلاف دو طرف باشند.



Stern View - Germany

گرامی داشت یاد و خاطره قربانیان کشتار ۶۷ در نوزدهمین سالگرد آن یادمان زیباترین فرزندان آفتاب و باد در دشت خاوران

به مناسبت ۱۹مین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ به روال سال های گذشته خانواده و بازماندگان قربانیان این کشتار به همراه جمعی از فعالین اجتماعی در صبح روز جمعه ۹ شهریور در دشت خاوران گرد آمدند تا یاد و خاطره تمامی جان باختگان سال های ۶۰ تا ۶۷ خصوصاً اعدامیان کشتار تابستان ۶۷ را گرامی بدارند. در ساعت های ابتدای صبح جمعه خانواده ها و دیگر فعالین اجتماعی گروه گروه به دشت خاوران و گورستان مربوط به این کشتار ها مراجعه می کردند. در جلوی درب ورودی گورستان کانال عریضی به منظور آن چه انتقال آب خوانده می شد کنده شده بود که همین امر باعث شد که مراجعه کنندگان مجبور شوند صدها متر را در میان خاک طی کنند تا بتوانند با دور زدن کانال خود را به محل گور ها برسانند. لازم به ذکر است که پل چوبی که در مقابل درب اصلی گورستان برای رفت و آمد در ساعات ابتدای صبح وجود داشت به وسیله ی نیرو های امنیتی برداشته شده بود. همین امر موجب شد که مراسم با تاخیر چند دقیقه ای شروع شود. به گزارش خبرنگار "آوای دانشگاه" قبل از شروع مراسم حضور نیرو های امنیتی و اطلاعاتی چه با لباس فورم نیروی انتظامی و چه با لباس شخصی به صورت واضح مشهود بود. در این میان یک نفر از نیروهای انتظامی به همراه چند نفر از لباس شخصی ها به جمع حاضران پیوست و چند کلمه ای را در لزوم برگزاری آرام مراسم و همچنین تمام کردن مراسم در ساعت ۱۰ گفت که البته با بی توجهی کامل حاضران روبه رو شد. او سریعاً محل را ترک کرد و در فاصله ای دور تر نظاره گر برنامه شد.



برنامه با قرار دادن گل و عکس های تنی چند از جان باختگان شروع شد. یکی از مادران با ذکر این نکته که گرفتن مراسم حق بدیهی و طبیعی بازماندگان این کشتار است، از حاضران خواست به یاد تمامی جان باختگان راه انسانیت و صلح و سوسیالیسم و آزادی یک دقیقه سکوت کنند. بعد از یک دقیقه سکوت که همراه با تشویق بلند حاضران شد، یکی از دختران اعدامی های سال ۶۷ شعری را خواند که مورد توجه حاضران قرار گرفت. سپس مادر لطفی سخنانی را در رسای تمامی جاباختگان خفته در خاوران گفتند. سپس جمعیت سرود رود و دشت خاوران را هم خوانی کرد. بعد از آن مادر شریفی نیز در سخنانی یاد و خاطره تمامی انسان های آزاده ای که در راه مردم جان خویش را نهاده اند گرامی داشتند و مادر معینی نیز چند کلمه ای صحبت کردند. سپس جمعیت سرود آفتابکاران را هم خوانی کرد.

بنا به گزارش خبرنگار "آوای دانشگاه"، بعد از این سخنان بیانیه "جمعی از دانشجویان و فعالین چپ" توسط یکی از فعالان دانشجویی خوانده شد. در بخشی از این بیانیه ضمن اشاره به شرایط اجتماعی و طبقاتی که در آن اعدام و شکنجه و زندان به مثابه یکی از ابزار سرکوب طبقات مسلط به کار می رود آمده بود: "زندان، شکنجه و اعدام از ازل در جامعه بشری نبوده و نباید تا ابد وجود داشته باشد. زندان، شکنجه و اعدام و به طور کلی پدیده سرکوب را جز در پرتو مبارزه ی طبقاتی، به عنوان وسیله ای برای به شکست کشانیدن طبقات تحت سلطه، نمی توان درک کرد".

در بخش دیگری از این بیانیه آمده بود: "کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ اولین و آخرین کشتار دگراندیشان، کمونیست ها و نیروهای مترقی در ایران و جهان نبوده است. طی قرن گذشته در بسیاری نقاط دنیا و از آن جمله در اندونزی، عراق، آمریکای لاتین و... نظام جهانی سرمایه دیکتاتورها را تحت عناوین مختلف مامور کشتار کمونیست ها و دگراندیشان کرده است. در ایران کشتار هزاران انسان طی مدت کوتاهی در تابستان ۶۷، به دنبال حدود یک دهه سرکوب و برقراری حکومت نظامی- پلیسی اسلامی و به خصوص کشتار خونین دهه ۶۰ روی داد". در پایان این بیانیه نیز ضمن گرامی داشت یاد و خاطره تمامی جان باختگان راه آزادی و سوسیالیسم آمده بود که: "خاوران، زمین

مهربانی که هزاران تن از زیباترین فرزندان آفتاب و باد را در خود جای داده، نه خصم حکومت اسلامی که انکار این حکومت است. بنابراین در شرایطی که می خواهند سکوت را به ما تحمیل کنند باید از خاوران گفت و از کشتار ۶۷ نوشت. ستم واقعی را باید با آگاه کردن مردم از آن، ستم گرانه تر سازیم، ننگ را باید با افشای آن ننگین تر کنیم. خاوران را مثل هر قلمرو دیگری از جامعه ایران، باید چون لکه ننگ این جامعه نشان دهیم. باید این روابط واپسگرایانه را واداریم تا با ساز خود برقصند!". این بیانیه با استقبال پر شور حاضران همراه شد به نحوی که عده ای شعار "دانشجوی مبارز حمایت می کنیم" سر دادند.

سپس یکی از فعالان کارگری پیام "کمیتة دفاع از محمود صالحی (فعال کارگری دربند)" به مراسم بزرگداشت قربانیان کشتار های ۶۰ تا ۶۷ را خواند. در بخشی از این بیانیه ضمن گرامی داشت یاد و خاطره تمامی کسانی که در راه آرمان های انسانی طبقه کارگر جان خود را نهاده بودند، به وضعیت فعلی آقایان محمود صالحی و منصور اسالو در زندان اشاره شده و خواستار آزادی آنان شده بود.

در ادامه مراسم نیز چند تن شعر خوانی کردند. در این میان جمعی از فعالین قصد داشتند پلاکاردی در حمایت از محمود صالحی و منصور اسالو را در محل نصب کنند که با دخالت و ممانعت نیرو های امنیتی و اطلاعاتی مواجه شدند و به منظور حفظ آرامش مراسم، پلاکارد ها را جمع کردند.

به گزارش خبرنگار "آوای دانشگاه" در انتهای مراسم صفی از تمامی حاضران تشکیل شد که دست در دست هم ضمن حمل عکس جانباختگان دور تا دور مزار آنان شروع به حرکت کردند و به هم خوانی سرود های "ارغوان"، "پرنیان شفق"، "آفتابکاران"، "رود" و البته "انترناسیونال" پرداختند. در ابتدای صف جمعی از جوانان و فعالان دانشجویی دست های خود را به هم گره زده بودند و با صدای بلند سرود می خواندند که همین امر جلوه خاصی به مراسم داد.

در پایان مراسم جمعیت با توقف و خواندن سرود "انترناسیونال" مراسم را به انتها رساند تا ندای "انترناسیونال است نجات انسان ها" در دشت خاوران این آوردگاه عاشقان آزادی طنین انداز شود.

حضور فعالان دانشجویی، کارگری و زنان در این مراسم چشم گیرتر از سال های گذشته بود. بنا به گزارش رسیده به خبرنگار "آوای دانشگاه"، در پایان مراسم چند تن از جوانان حاضر در مراسم به وسیله ی نیرو های امنیتی لباس شخصی بازداشت شدند اما بعد از ساعاتی تمامی آنان آزاد شدند. □

دادخواهان کشتار ۶۷

گزارشی از برگزاری مراسم بزرگداشت در خاوران



خاوران، ای خاوران

گرد غم از رفت، ما می زدائیم

فک پاک تو را، ما می ستائیم

به رغم تمام تهدیدها و فشارهایی که در طی چند هفته گذشته توسط مامورین جمهوری اسلامی برای برگزار نکردن مراسم بزرگداشت در خاوران، به خانواده ها وارد شده بود، امروز حضور خانواده ها و خویشان و بستگان جانباختگان، در خاوران، بیشتر از هر زمان دیگر بود. ماموران امنیتی جمهوری اسلامی طی هفته های گذشته به منزل برخی از خانواده ها مراجعه کرده و آنها را برای عدم حضور در گلزار خاوران تحت فشار قرار داده بودند. با چندین تن از خانواده ها تلفنی تماس گرفته و تهدید کرده بودند که در صورت حضور در خاوران با آنها به شدت برخورد خواهد شد. اما خانواده جانباختگان، که طی نوزده سال گذشته، با مرارت و سرسختی این روز را به فراموشی نسپرده اند، این بار نیز، پا پس نکشیده عزم به برگزاری مراسم در خاوران جزم کردند.

جمهوری اسلامی برای جلوگیری از حضور خانواده ها، تمام مسیر جاده فرعی منتهی به خاوران را خاکبرداری و کانالیزه کرده بود تا حضور در خاوران را به طور طبیعی با مشکل مواجه نماید. مسیر منتهی به گلزار خاوران، کاملاً توسط کپه های خاک مسدود شده بود و خانواده ها با دور زدن محل، به سختی خود را به گلزار می رساندند. بعضی از مادران چندین بار به زمین افتادند و پای یکی از آنان نیز مجروح شد. اما هیچکدام از این اقدامات مانع از حضور خانواده ها نشد و امروز مراسم با شکوه فراوان برگزار شد. ماموران حکومت با لباس شخصی و همچنین با اونیفورم نیروی انتظامی، در تمام مسیر و در محل خاوران، حضور داشتند و برای خانواده ها مزاحمت ایجاد کرده و آنها را شدیداً تحت فشار قرار میدادند تا هر چه زودتر محل را ترک کنند. اما خانواده ها همچون سال های گذشته مراسم خود را به آرامی آغاز کردند.

خانواده ها با دسته گل محل دفن عزیزانشان را آراسته بودند. امروز خاوران چون همیشه، غرق در گل بود. در وسط محوطه عکس های جانباختگان که با گل تزئین شده بود، کنار یکدیگر گذاشته شده بود. خانواده ها گرداگرد عکس عزیزانشان جمع شدند و با شعر خاوران خاوران ... مراسم را آغاز کردند. (این شعر که برای اولین بار توسط مادر میلانی سروده شد، توسط دیگر مادران کامل شده است. امروزه، این سروده که در ابتدای گزارش چند بیت از آن آمده، تقریباً به سرود ویژه خاوران تبدیل شده است).

در این مراسم چند تن از مادران جانباختگان سخنرانی کردند. یکی از مادران خطاب به ماموران رژیم گفت: شما حق ندارید که با ما به این شکل رفتار کنید. ما اگر به جای این همه کپه خاک که شما بر سر راه ما قرار داده اید، قیر داغ هم بر سرمان بریزید، باز به اینجا خواهیم آمد. اینجا خانه عزیزان ماست. معیادگاه ماست با عزیزانمان. شما نمی توانید ما را از آمدن به اینجا منع کنید.

مادر معینی در مورد پسرش هبت معینی (همایون) و خاطراتش صحبت کرد. او آخرین صحبت هبت در زندان را که همانا وصیت نامه اش بود، برای حاضرین خواند. او به هنگام خداحافظی به زندانیان گفته بود که: نامم را به خاطر احترام به ایستادگی و مقاومت همایون کتیرایی، "همایون" نهاده ام. نام دخترم را نیز بخاطر عشق به مردم کشورم، "میهن" نهاده ام. مادر معینی به نقل از یکی از زندانیان حاضر در آن زمان گفت که او با لبی خندان و سری افراشته پذیرای اعدام شد.

مادر لطفی هم در اعتراض به بستن مسیر گفت: شما حق ندارید راه ما را مسدود کنید ما همیشه خواهیم آمد و هیچ چیز مانع حضور ما نخواهد شد و خواهی به اعتراض به ماموران گفت: اگر سنگ هم بر سر ما ببارد، ما دست از اینجا بر نمی داریم. اگر نگذارید که به اینجا بیایم، با عکس عزیزانمان به خیابان ها خواهیم رفت.

ماموران در همه جا حضور داشتند و موبایل و دوربین افراد حاضر در مراسم را می گرفتند. آنها به طور مرتب اعلام می کردند که باید مراسم را هر چه زودتر تمام کنید. اما مراسم مانند همیشه با سخنرانی چند تن از مادران آغاز و با گردش به دور محوطه خاوران پایان یافت و در تمام طول مراسم، خانواده ها با آرامش و متانت همیشگی شان مانع از ایجاد درگیری شدند. امسال نیز مثل هر سال، خانواده ها سرود و شعر و مرثیه های محلی شان را خواندند و دست در دست هم، تا آخرین ساعتی که از قبل مقرر کرده بودند در محل حضور داشتند. حضور دانشجویان و جوانان به رغم تمام فشارها بسیار چشمگیر بود. همچنین خانواده ها خواستار آزادی زندانیان سیاسی و به ویژه اسائلو شدند و با شعار زندانی سیاسی آزاد باید گردد حمایت خود را از آنان اعلام نمودند.

آقای زرافشان که تا بازار گل آمده بود، توسط مامورین برگردانده شد. به آقایان عمومی و رئیس دانا هم اجازه حضور و سخنرانی ندادند و آنها نیز برگردانده شدند.

مراسم با آرامش پایان یافت. در اواخر مراسم، ماموران جلوی چند تن از جوانان را گرفتند و قصد دستگیری آنان را داشتند که خانواده ها با آنان همراه شده و مانع دستگیری آنان شدند. اما به گفته برخی از شرکت کنندگان در مراسم، ماموران چند نفر را دستگیر کرده اند که تا به حال اطلاع موثقی از آنها در دست نیست. ۹ شهریور ۱۳۸۶

گستره فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی در شهر ستانها



هجمه ۱۳۶۷ - در چهارراه کجیل در مرکز شهر تبریز ۱۷ تن از زندانیان سیاسی - دو تن از پزشکان متخصص به نامهای دکتر فیروز سارسی، متخصص سرطان و دکتر طیبی زاده، متخصص زایمان - به دار آویخته شده اند. این صحنه ۲۴ ساعت در معرض تماشای عموم قرار داشت. روز بعد ۵۳ تن از مجاهدان در زندان سیاه پاسداران تبریز حلق آویز شدند.

● زندانی در ارومیه اعدام شدند. ● در پاییز و زمستان ۶۷ زندانیان سیاسی را در دسته های چند ده نفری در ملاعام حلق آویز کردند. ● طی آبان ۶۷ در مشهد ۲۵۰ تن، در خرم آباد ۱۵۰ تن، تنها در یک نوبت اعدام شدند.

مصاحبه با سه تن از فرزندان اعدام شدگان

مصاحبه‌گر: شکوفه منتظری - دویچه‌وله

در تابستان ۱۳۶۷ گروه کثیری را کشتند، نام دست کم ۴۴۸۵ تن از آنان را می‌دانیم. تقریباً همه جوان بودند، عمدتاً در گروه سنی ۲۰. برخی فرزند داشتند و آن فرزندان اکنون برومند شده‌اند. آنان از پدر یا مادر اعدام‌شده‌ی خود چه تصویری در ذهن دارند، از تابستان ۶۷ چه تعبیری دارند و کلاً از آنچه در دهه‌ی ۱۳۶۰ گذشت؟ آنان که سال‌ها زیر سایه‌ها زندگی کرده‌اند و بار یادی ممنوع را به دوش می‌کشیده‌اند، اکنون چه می‌گویند؟ با آلام و رنج‌هایشان چه می‌کنند؟ چه چیز می‌تواند آرامشان کند؟ آیا روزهای از دست رفته کودکی را قابل بازگشت می‌دانند؟ آیا بخشش و یا دادخواهی برای آن‌ها هم دروازه‌ای به سوی صلح و دوستی و آرامش است؟ نگاه این جوانان به زندگی چگونه است؟

در سه مصاحبه‌ی زیر، که با فرزندان جان‌باختگان اعدام‌های دهه‌ی ۶۰ انجام شده‌است، پای صحبت آن‌ها نشستیم. آنان با نام مستعار معرفی می‌شوند.

۱ هویتی ناگزیر

دویچه‌وله: پدرت را در اعدام‌های سال ۱۳۶۷ از دست داده‌ای. می‌توانی بگویی چند ساله بودی که او دستگیر شد و چگونه از اعدامش مطلع شدی؟

الف: شاید دو سال داشتم که او دستگیر شد و سه سال بعد اعدام شد. اما من ۳ سال بعد از اعدامش، فهمیدم که او اعدام شده‌است. در این سه سال خانواده این را از من پنهان کرده بودند و بالاخره یک روز مادرم گفت که چه اتفاقی افتاده‌است.

در این سه سال چگونه توجیه می‌شدی؟ با انتظار هر لحظه آمدنش. هر روز مطمئن بودم که فردا می‌آید. این فردا همیشه بود. هر لحظه بود. حتی امروز با وجود این که ۲۳ سال دارم، این رویا هنوز هم با من است. به شکلی برایم درونی شده. هنوز هم گاهی فکر می‌کنم، یکی از این فردها او خواهد آمد و برای همیشه در کنارم خواهد بود.

در لحظه‌ای که خبر را شنیدی چه حالی داشتی؟ با توجه به این که یک مرگ طبیعی نبود. اعدام برایت تداعی‌گر چه بود؟

راستش ۲-۳ سالی می‌شود که بسیار تلاش کرده‌ام خاطرات تلخ آن سال‌ها را از خودم دور کنم. تا بتوانم واقع بینانه‌تر با پدرم برخورد کنم. به همین علت، چیز زیادی به یاد ندارم. اما یک نکته را خوب می‌دانم، البته شما بگذاریدش به حساب تحلیل تا خاطره. ببینید، شما در شرایطی بزرگ می‌شوید که اصلاً شرایط عادی نبوده‌است. اما این غیر عادی برای شما عادی می‌شود. مثلاً رفتن یک کودک خردسال به زندان برای ملاقات، زندانی بودن پدر، تضاد محیط درون خانه و محیط بیرون. داشتن پدری با دو وجه، یک چهره‌ی قهرمان و چهره‌ی دیگری که نجس است، کافر است، خرابکار است و هزاران غیر عادی دیگر، که در زندگی من عادی بود.

چرا که از وقتی خودم را به یاد دارم تمام این‌ها همراه من بوده‌اند. در نتیجه اعدام هم مرگ غیر عادی نبود. مرگ در کل غیر عادی بود اما نوعش نه. شاید هم بود نمی‌دانم. اما شما تصور کنید، وقتی در یک پروسه‌ای همه چیز برای شما غیر عادی است، کم کم غیر عادی، عادی می‌شود. تازه زندگی عادی بقیه برای آدم غیر عادی می‌شود. می‌دانید، مفهوم‌ها نسبی هستند و دگرگون می‌شوند. بگذارید جور دیگری بگویم، اینکه او اعدام شده‌است، برایم آن قدر غم‌انگیز نبود که او را دیگر هرگز نخواهم دید. بزرگترین درد و اندوه ماجرا برای من این بود. اما جایی از ماجرا رسید که برای من هم غیر عادی و آزار دهنده بود. این که او قبر ندارد. من نمی‌دانم او کجاست و فقط می‌دانی، جایی از این زمین رویرویت، یعنی خاوران، شاید او هم آرمیده‌است.

به مسئله اعدام پدرت چگونه نگاه می‌کنی؟ در کشورهای جهان سوم اعدام معمولاً بار معنایی منفی دارد. زیرا به نوعی متعلق به دزد و قاچاقچی است. اما در کشور ما اعدام، راحت‌تر بگویم "دار زدن" در چند سال اخیر بار دیگری یافته‌است. اعدام برای محکوم به اعدام بار منفی ندارد، بلکه برای صادر کننده‌ی آن حکم بار منفی دارد. کسی که حکم را صادر کرده مجرم اصلی است. نه آن که حلق‌آویز شده‌است.

امروز پس از این همه سال، چقدر به او فکر می‌کنی؟

هنوز به او خیلی فکر می‌کنم. به نبودنش در کنارم. اعدام هم در همین مجموعه برایم قابل بررسی است. پدرم برایم همیشه هست. پس از این همه سال او هنوز هر لحظه همراهم است. من هنوز به او فکر می‌کنم. شاید نه دیگر با درد و رنج، اما همراهم است. او بخش بزرگی از هویت من را در زندگیم تشکیل می‌دهد. هویتی ناگزیر.

در بسیاری از روابط و در برخورد با بسیاری از اطرافیان، تصویری که تو اول از خودت ارائه می‌دهی، فرزند آن آدم است نه خود تو. این مسئله من را آزار می‌دهد. البته تلاش بسیاری کردم تا در سال‌های اخیر تصویر خودم را غالب کنم.

چرا این مسئله آزارت می‌دهد؟ بر شانه‌های سنگینی می‌کند؟

بگذارید این‌گونه بگویم. حضور پدر و مادرم باری بر دوش من نمی‌گذارد، بلکه اسم این دو آدم برای من مسئولیت است. این که اگر نمی‌توانم مانند آن‌ها باشم، حداقل تصویر آن‌ها را خدشه دار نکنم و به‌گونه‌ای باشم که حتی اگر شده، اندکی به من افتخار کنند. اما از سوی دیگر وقتی پدرم و اعدام او موجب می‌شود، در نگاه‌های محبت‌آمیزی که اشک نیز در آن‌ها حلقه شده ترحم را ببینم، اذیت می‌شوم. فرار از ترحم در من به حدی رسیده‌است که گاهی محبت انسان‌ها را ترحم برداشت می‌کنم و دچار سوءتفاهم می‌شوم. این فرار تبدیل به ترسی شده که گاهی حتی فرار از محبت معنا می‌دهد. محبتی که ممکن است حقیقی هم باشد.

پدر برایت چه مفهومی دارد؟ بیشتر برایت جنبه‌ی قهرمان بودنش پررنگ است یا پدری از نوع کاملاً زمینی؟

سال‌های زیادی او برایم ملغمه‌ای بود از تمام این‌ها. گاهی قهرمان بودنش پررنگ‌تر می‌شد و گاهی پدر بودنش. امروز اما تفاوت‌های دیگری دارد. او برایم مثل پدر دختر همسایه نیست. تصویر حضورش برای من تصویر عادی از یک پدر نیست. تصویری که من امروز از او دارم و چقدر دلم می‌خواست در کنارم بود، آدمی روشن است که می‌توانست به من کمک کند. با هم گپ بزنیتم و درد دل کنیم. مثل یک همراه و این نقش را همیشه مادرم برایم بازی می‌کرده‌است.

برای من حس لذت بخشی بود، که در کنار پدرم بنشینم و با او در رابطه با مثلاً فلان کتابی که خوانده‌ام حرف بزنی. یا با او از یاغی‌گری‌هایم بگویم. مادر بزرگ پدری‌ام همیشه به من می‌گفت، تو لنگه‌ی پدرت هستی؛ یاغی و عصیان‌گر و من همیشه فکر می‌کردم، خب پس اگر بود ما حرف همدیگر را خوب می‌فهمیدیم. در حالی که شاید او هم مثل خیلی‌های دیگر، تجربه‌های جوانی‌اش را برای فرزند خودش نمی‌پسندید. اما من می‌توانم با خیال راحت این‌گونه بیان‌دیشم. من این حس را دوست دارم، که با او بگویم، بخندم، دعوا کنم و در عین حال از خودش، گذشته‌اش با او حرف بزنی. از پست مدرنیسم تا رنگ مطلوب یک استکان چای. دوست دارم که تنها حرکت لبانش را تماشا کنم، وقتی کلمات را به بیرون پرتاب می‌کند.



۲

نشانه‌هایی در دل

دوپیچه وله: پدرت را در اعدام‌های ۶۷ از دست دادی. می‌توانی بگویی آن زمان چند ساله بودی؟

میم: وقتی اعدام شد ۵ سالم بود.

خبر اعدام او را چگونه شنیدی؟ آیا از همان ابتدا می‌دانستی یا بعدها فهمیدی؟

همان موقع حدوداً چیزهایی فهمیدم. در واقع چند ماه پس از این که اتفاق افتاد. اما در هرحال آن زمان بچه بودم و چیز زیادی نمی‌فهمیدم. بعدها که بزرگتر شدم بیشتر در جریان قرار گرفتم. در حقیقت این ماجرا هرگز از من پنهان نشد.

به ملاقات پدرت می‌رفتی؟ چیز مشخصی از آن زمان به یاد داری؟

بله. اما نه دقیقاً. بیشتر شبیه یک هاله است. چون ما زیر هفت سال بودیم، می‌توانستیم برویم و از نزدیک آن‌ها را ببینیم. تا جایی که یادم می‌آید همه نشسته بودند و پرده ای مابین آدم‌ها کشیده شده بود. وقتی ما می‌رفتیم، نسبت ما را می‌پرسیدند و بعد ما می‌توانستیم که به ملاقات حضور برویم.

آیا خاطره‌ی مشخصی از پدرت به یاد داری؟

نه. هیچ تصویری از او ندارم.

هیچ وقت سعی کردی این تصویر را در ذهن بسازی؟

خاطراتی از او در ذهنم ساختم. اما بعدها که برای دیگران تعریف کردم، فهمیدم، اشتباه بوده و این خاطره مال من نبوده است. اما تصویر از روزهایی که او شاید بود را زیاد دارم. نمی‌خواهم تصویرهایم را بگویم زیرا بسیار درونی است. اما مطمئناً تصورم این بوده که اگر او بود همه چیز عوض می‌شد.

امروز پس از گذشت سال‌ها به اعدام پدرت چگونه نگاه می‌کنی؟

انتخاب خودش بوده است. مطمئناً من ترجیح می‌دادم چنین اتفاقی نمی‌افتاد. اما در هر حال او انتخاب خودش را داشته است و من نقش زیادی در این موضوع نداشتم و نمی‌توانستم داشته باشم. ولی این که چه کسی یا چه موضوعی را مقصر می‌دانم، بحث دیگری است. یک هماهنگی در جامعه بود. عمل‌ها و عکس‌العمل‌هایی که در آن زمان یک هماهنگی رفتاری در جامعه به وجود می‌آورده است. چه پدر من چه مردم عادی و چه حکومت. من نمی‌گویم هر سه مقصر بودند یا به یک اندازه تقصیرداشته‌اند. اصلاً. اما هر سه، حالا هر یک به شکلی، اعدام را پذیرفته بودند. < صفحه ۱۰

در مدت بسیار کوتاهی اعدام بیش از ۴۰۰۰ انسان واقعاً عجیب است. جداً چرا این قدر سریع اتفاق افتاد؟

امیدوار هستی روزی ابعاد اعدام‌های سال ۱۳۶۷ روشن شود؟

این بزرگترین آرزوی من است. فاش شدن این جنایت، روشن شدن سرنوشت پدر من است و به شکلی روشن شدن هویت من.

فکر می‌کنی چه چیز می‌تواند درد تو را تسکین دهد؟ محاکمه عاملان اعدام‌ها می‌تواند در این راه کمکی کند؟

ببینید من نه چیزی را می‌بخشم، نه فراموش می‌کنم. اما نمی‌خواهم اسلحه بگذارم پس سر آن‌ها! من چیزی را نمی‌بخشم، اصلاً اول بگویند، باید که را ببخشم! ما حتی نمی‌دانیم باید چه کسی را ببخشم. اول معلوم بشود که من قرار است که را ببخشم. بعد فکر می‌کنم ببخشم یا نه. ببینم، اصلاً من باید چه چیز را ببخشم؟ سال‌های از دست رفته زندگی‌ام را، حسرت یک لحظه حضور پدر، رنج مادر و هزار بدبختی دیگر را چه کسی می‌تواند به من بازگرداند؟ من نه چیزی و نه کسی را می‌بخشم. اما این عدم بخشایش من معنای انتقام ندارد.

من تنها آرزویم، روشن شدن ابعاد این ماجرا است. معلوم است من و ما درد داریم و رنجی روزانه را به دوش می‌کشیم. اما برای تسکین حتی لحظه ای ما، همین کافی که پرده‌های این معما کنار روند.

فکر می‌کنی در همین راستا باید چه کرد؟ چگونه باید ابعاد این ماجرا را روشن کرد و از حقایق پرده برداشت؟

اول از همه باید کسانی که زمانی در حکومت بودند و امروز از آن روی گردان شده‌اند، حداقل روایت‌شان را بدون لاپوشانی بازگو کنند. در درجه ی دوم، در این زمینه کار بین‌المللی به اندازه‌ی کافی نشده است. برای یک کار وسیع بین‌المللی نیاز به اتحاد است و گویا اتحاد پدیده ی غریبی برای ایرانیان است. متأسفانه ما ایرانی‌ها نتوانسته‌ایم این فاجعه را تبدیل به مسئله روز مجامع بین‌المللی کنیم.

چه احساسی به خاوران داری؟

خاوران؟ خاوران مثل یک مأمّن است. من هیچ وقت نتوانستم، احساسم را به خاوران بیان کنم. خاوران فقط بابا و مامان و دوستانی نیستند که آن‌جا می‌بینی. خاوران چیزی است که در تمام سال‌های سکوت به من و ما هویت داده است. خاوران مثل یک سند است، که وقتی آن‌جا می‌روی، باور می‌کنی هستی. خاوران ملغمه‌ای از امید و هویت ماست. من نمی‌توانم این حس را تعریف کنم. خاوران جایی است که به من هویت داده‌است و تا همیشه سند هویت من باقی خواهد ماند.

می‌دانید، من با مادرم رابطه‌ی فوق‌العاده‌ای دارم. او بهترین دوست من است و او را ستایش می‌کنم. فکر می‌کنم، مادرم هنوز هم عاشق پدر است. پس حتماً پدر هم به اندازه‌ی مادر خوب بوده، که این گونه تا امروز عاشقانه دوستش دارد. تصویر حضور پدرم و نوع ارتباط با او را از روی رابطه با مادرم بازسازی می‌کنم. همزمان در کنار تمام این حس‌های مشخص، پدر اسطوره‌ی زندگی من است.

چقدر در بین خانواده، پدرت و کار او تأیید شده بود؟

در بسیاری از خانواده‌ها پدر از دست رفته یا محکوم است یا در باره ی او سکوت می‌شود. حتی بسیار شنیده‌ام که بعضی‌ها علناً می‌گویند نباید بچه‌دار می‌شدند. اما برای من هرگز این گونه نبود. من هرگز از زبان مادرم نشنیدم، اشتباه کرده بچه دار شده‌است. او خوشحال است فرزندان دارد که دیگرگونه می‌اندیشند. حتی وقتی در همان سال‌های وحشت برادرم را ناگهانی باردار می‌شود، تصمیم می‌گیرند بچه را بیندازند.

اما پدرم به مادرم می‌گوید، شاید روزی من و تو نباشیم، بگذاریم این دو بچه همدیگر را داشته باشند. به نظر من این امر بیش از هر چیز عشق این آدم‌ها را به زندگی نشان می‌دهد و این عشق برای من دلپذیر است.

فکر می‌کنی پدرت می‌توانست کاری کند، که امروز پیش تو می‌بود؟

امروز روایت‌های زیادی از روزهای ۶۷ می‌شنوم. آدم‌هایی زیادی نجات پیدا کردند. جابه‌جایی در یک صف، یک شانس و هزار چیز دیگر که حتی گاهاً عجیب به نظر می‌رسد. اما من می‌دانم هیچ یک از این شانس‌های به ظاهر کوچک در رابطه با پدر من وجود نداشته‌است. با توجه به سابقه و وضعیت او تمام این‌ها تقریباً غیر ممکن بوده است. او حکم ابد داشت. در اوایل تابستان ۶۷ او و تمام کسانی که حکمی بالای ۱۵ سال داشتند، در اوین ماندند و بقیه به گورهدشت منتقل شدند. از اوین هم تقریباً کسی بیرون نیامده‌است. پدر من برای این‌که بتواند بیرون بیاید، یا باید خیلی قبل‌تر از آن کاری می‌کرد و یا پس از آن تن به هر چیز می‌داد. اما او آدم این کار نبود. در نتیجه این راه برای او ناگزیر بوده‌است.

چقدر به چرایی و چگونگی اعدام پدرت فکر می‌کنی؟

جالب است! خیلی کمتر پیش آمده بود به چرایی ماجرا فکر کنم. دلیلش برایم روشن بود، می‌گفتم سرکوب است دیگر! بیشتر به چگونگی ماجرا فکر می‌کنم. اما چقدر خوب است که بشود چرایی این ماجرا را بررسی کرد. به نظر من یکی از نکات قابل توجه در این کشتار، سرعت عمل این حادثه است.

همان وقت بود که مادرم ازدواج کرد. با مردی که رفیق پدرم بود. ما به او می‌گفتیم عمو. حالا باید خودمان را عادت می‌دادیم که بگوییم بابا. درگیری بزرگی بود. با عقل آن زمان من نمی‌شد فهمید که چطور عمو می‌شود بابا؟ داشتم عادت می‌کردم کلمه بابا تو دهنم بچرخد، که صاحب خواهر شدم. او از اولین کلمه‌هایی که گفت، بابا بود. حالا من حضور واقعی دختر و پدری را در کنارم می‌دیدم که حقیقت داشت. دیگر دلم نمی‌خواست به پدرخوانده‌ام بگویم بابا. هنوز بعد از ۱۵، ۱۶ سال با این موضوع درگیرم. چون حضور طبیعی را نمی‌توانم منکر باشم. تمام نوستالژی کودکی من در نوسان است. یعنی خودت را از برخورد های پدرا نه ی او محروم حس می‌کردی؟

آسان‌ترین جواب این است که بگویم: بله. اما نه، من محروم نبودم. آن آدم خیلی ملاحظه می‌کرد و شاید واقعا همان قدر که همیشه می‌گفت، مرا دوست داشت. من نمی‌توانم بگویم من کمبود داشتم، یا نداشتم. چون اصلا این رابطه مصنوعی بود و چیزی کم داشت. به مرور زمان بیشتر تبدیل به یک غم می‌شد، نه شادی. هر چند من برای حضور پدر خوانده‌ام احترام قائل‌ام. او حرف من را خوب می‌فهمد. اما اگر پدرم بود چه گونه می‌شد؟ این سوال همیشگی است. به من خیلی هم توجه می‌شد. آدمها همیشه یک چشمشان به من بود، که این توجه زیاد، کار را خراب می‌کرد.

فکر می‌کنی راهی بود، که پدرت امروز در کنارت باشی؟ حاضر بودی او را به هر قیمتی در کنارت داشتی؟

سوال سختی است. پدرخوانده‌ی من، با خانواده‌ی من زندگی می‌کرده‌است. در واقع به‌نوعی در خانه‌ی ما پناهنده بوده‌است. پدر من قرار بود، خانه را ترک کند و اصلاً به شهر دیگری مهاجرت کند. اما به خاطر پدرخوانده‌ی من می‌رود سر کارش که خبری را دهد. همان جا هم دستگیر می‌شود. سپس به خانه‌ی ما می‌آیند و این آدم (پدرخوانده‌ی من) را که تحت تعقیب هم بود، آن جا پیدا می‌کنند. در نتیجه جرم پدر من چند برابر می‌شود و بعد بقیه داستان. این سوال همیشه برای من بوده‌است. چرا او امروز هست ولی پدر من نه؟ البته این چیزی که گفتم، نتیجه‌ی سال ها کنجکاوی من است. من هرگز به حقیقت آن روزها پی نبردم. می‌دانستم اگر بخواهم مادرم را سوال پیچ کنم، ناراحت می‌شود.

یعنی پدرخوانده‌ات را مقصر می‌دانی؟ نمی‌توانم بگویم مقصر می‌دانم. من یاد گرفتم انسان‌ها را با دردها و نقطه ضعف هایشان قبول کنم. گاهی احساس می‌کنم او گناه بزرگی کرده‌است.

مگر پینوشه نبود، یا خمرهای سرخ. آیا عدالت توانست برقرار شود؟ اصلاً این برقراری عدالت را قرار است چه کسی تعریف کند؟ یا به فرض که عدالت اجرا شود، مگر می‌تواند آرامش را به نگاه پر درد مادری هدیه کند؟ یا جای خالی گرمای دست پدری را پر کند؟

چه احساسی به خاوران داری؟ خیلی سخت است. یک چیز کاملاً تصویری و درونی است. نمیشود این احساس را بیان کرد. حس خیلی عجیبی است. آن جا که می‌روی، انگار هیچ چیز وجود ندارد اما برای تو چیزهای زیادی وجود دارد. آنجا هیچ نشانی نیست. اما نشانه های زیادی در دل تو دارد.



پدری با دست‌های پر از خوراکی

دوچه‌وله: پدرت را در اعدام‌های ۶۷ از دست دادی. می‌توانی بگویی آن زمان چند ساله بودی؟

سین: از زندگی من ۴ ماه و ۸ روز گذشته بود که بابا رفت زندان و دو سال بعد اعدام شد.

خبر اعدام پدرت را چگونه شنیدی؟

خب این سوال خیلی سختی است. ما همیشه خاطراتی از گذشته داریم، که بسیاری از آن‌ها واقعیت ندارند و ساخته‌ی ذهن خودمان است. خیلی‌ها هم واقعیت دارند، اما ما از حضورشان خبر نداریم. من در کودکی زندگی عجیبی داشتم. یادم نیست از چه کسی فهمیدم و چه وقت به من گفته شد که پدرم اعدام شده‌است.

در واقع از وقتی که خودآگاهت تو را یاری می‌کند. می‌دانستی که پدر در کنارت نیست.

دقیقاً یعنی از وقتی که تو فهمیدی آدمی، دو دست و دو پا داری، متوجه شدی یک جای کار می‌لنگد. بعدها به شکل‌های مختلف چگونگی ماجرا را فهمیدم، که یادم نمی‌آید. اما همین حالا هم تو باید شک کنی، چون هم‌چنان حقیقت پیدا نشده‌است.

گفتی زندگی عجیبی داشتی، می‌توانی این را توضیح دهی؟

آخر تابستان بود. من می‌خواستم برم کلاس اول دبستان. تازه داشتم می‌فهمیدم، خانواده من یک نفر به اسم پدر کم دارد. کسی که با دست‌های پر از خوراکی به خانه بیاید، با من بازی کند و مرا به پارک ببرد و سوار چرخ و فلک کند.

مردم قبول کرده بودند که سیاسی‌ها اعدام می‌شوند و برایشان بی تفاوت بوده است، حکومت سیاسی‌ها را اعدام می‌کرده و خیلی از همان سیاسی‌ها فعالیت سیاسی را در شرایطی انتخاب کرده بودند که می‌دانستند پی آمد آن می‌تواند اعدام باشد. به نظر من تمام کسانی که مبارزه‌ی سیاسی می‌کردند، می‌دانستند که دارند چه می‌کنند و حق داشتند که انتخاب کنند.

اگر قرار بود تو تصمیم گیرنده باشی حاضر بودی پدرت به هر قیمتی امروز در کنارت بودی؟ معلوم است. صد در صد. به هر قیمتی، حضور او آن قدر ارزشمند بود که به تنهایی کافی باشد. حتی حاضر بودم پدرم تواب بود، اما در کنار من.

بازتاب اعدام پدرت در محیط اطرافت چه بود؟ در بین خانواده و دوستان، او آدم بزرگ و افسانه‌مانندی بود. اما بین مردم عادی من هرگز از او حرفی نمی‌زدم. زیرا برای آن‌ها اصلاً قابل فهم نبود. اتفاق به قدری بزرگ و غیرعادی بود، که به راحتی برای کسی قابل هضم نبود.

فکر می‌کنی اگر پدر امروز بود، چه چیزهایی در زندگی‌ات فرق می‌کرد؟

مطمناً چیزهای زیادی فرق می‌کرد. حتی امکان داشت من آدم دیگری باشم. کتاب‌هایی که می‌خواندم متفاوت باشد دوستانم کسان دیگری باشند. دیده‌هایم از زندگی متفاوت باشند. چرا که برادر و خواهرهای بزرگتر من، با من خیلی تفاوت دارند. اهل تلاش هستند و پی گیر. آن‌ها پدری را دیده‌اند که شب به خانه می‌آید. تا صبح کتاب می‌خواند و صبح دوباره به سر کار می‌رود. آدمی که عاشقانه زندگی را ستایش می‌کند و به حرمت و کرامت انسانی ایمان دارد. آدمی را دیده‌اند که حضورش برای همه تداعی‌گر آرامش و امید و مبارزه و مهر است. اما من این‌ها را ندیده‌ام. مطمناً اگر می‌دیدم همه چیز بسیار متفاوت تر می‌شد و تاثیراتم از او عینی تر.

فکر می‌کنی چگونه این درد را می‌توان تسکین داد؟ باید چه اتفاقی بیافتد تا تو آرام تر شوی؟

چیزی که بتواند درد مرا آرام کند از حوصله خارج است. اما دو بحث وجود دارد. سویی از ماجرا خود من هستم که هیچ چیز نمی‌تواند آرامش کند. آرامش کامل را هرگز نمی‌توانم داشته باشم. زیرا چیزی که باید می‌بود، دیگر نیست. کسی نمی‌تواند او را که می‌توانست دلیل آرامشم باشد بازگرداند. اما اینکه چه چیز می‌تواند مرا تسکین دهد و یا حالم را کمی بهتر کند، نمی‌دانم چیست. خودم هنوز نفهمیده‌ام.

آیا مطرح شدن این امر در عرصه‌ی بین‌المللی، محاکمه عاملان آن و روشن شدن زوایای این اتفاق می‌تواند کمکی به اجرای عدالت کند و تو را اندکی به آرامش رساند؟ نه. برای من نمی‌تواند آرامشی بیاورد.

ازدواجش با مادرم و اصراری که دارد، تا نقش پدر خانواده را بازی کند، شاید به خاطر عذاب وجدانش بوده و هست. اما گاهی دیگر فکر می‌کنم، او هم یک انسان است، و شاید نتوانسته تحمل کند و خواسته جبران کند. جداً نمی‌دانم چه بگویم. شاید اگر او نبود پدرم آن روز سر کار نمی‌رفت و الان زنده بود. نمی‌دانم.

حاضر بودی پدرت به هر چیز تن می‌داد و اکنون در کنار تو بودی؟

خیلی وقت پیش گرفتار بحران روحی بدی بودم. احساس تازه‌ای نسبت به پدرم پیدا کرده بودم که دست از سرم بر نمی‌داشت. قبلاً برایم خیلی مقدس بود. البته هنوز هم هست، اما تغییر کرده‌است.

خیلی جاها سعی می‌کردم از تمام چیزهایی که از پدرم شنیده‌ام تقلید کنم و آن گونه باشم. دلم را خوش می‌کردم به چند خط نامه و سعی می‌کردم تقلید کنم. اما آن جمله‌ها خیلی کلی بودند و نمی‌شد که از آن‌ها تقلید کرد. به یک مرتبه دچار بحران روحی شدم. با دایی‌ام تماس گرفتم. به او گفتم، ببین دایی من احتیاج به مردی دارم که سببیل داشته باشد و فقط به حرف‌های من گوش کند. نمی‌دانم دایی‌ام با خودش چگونه فکر کرد. شاید می‌خواست که من بزرگ شوم. در هر حال به خواسته‌ی من پاسخ مثبت نداد.

چه درخواستی از دایات داشتی؟

بگذار این طور روشن کنم. یادم می‌آید، آخرین حرف‌هایی که به دایی‌ام می‌زدم فحش‌هایی بود که به پدرم می‌دادم. بعد دایی‌ام گوشی را قطع کرد. از همان موقع رابطه‌ی من با دایی‌ام کم شد. بعدها به من گفت، من حق نداشته‌ام جلوی او به پدرم بی‌احترامی کنم. اما آن فحش‌ها بی‌احترامی نبود. اگر هم بود، من این حق را به خودم دادم! گاهی فکر می‌کنم، من را دوست نداشته و زندگی و حرفه‌ای بودنش برایش خیلی مهم‌تر بوده‌است. ما الان که بزرگتر شدیم و وارد یک دنیای حرفه‌ای شدیم، سعی می‌کنیم، کار حرفه‌ای کنیم، زندگی حرفه‌ای داشته باشیم. وقتی آدم به کاری خیلی حرفه‌ای نگاه می‌کند و با آن عملی زندگی می‌کند، واقعاً مشکلات دیگر زندگی را فراموش می‌کند. مثلاً من سرم را با کار گرم می‌کنم، تا به چیزهای دیگر فکر نکنم. شاید بابا هم این قدر سرش با چیزهای دیگر گرم بود، که من را فراموش کرده‌بود. او حتماً انتخاب کرده بود. من به او، آرمانش، شرافت و صداقتش و به وجودش ایمان دارم. با وجود این که حرف سختی است، اما شاید واقعاً پدرم می‌دانست که دارد چه می‌کند و خودش این را انتخاب کرده بود. من چون دخترش هستم، باید عواقب انتخاب او را به دوش بکشم و احترام بگذارم. فقط همین.

می‌توانی تصویری از حضور پدر در کنارت داشته باشی؟ فکر می‌کنی اگر او امروز بود، روابط شما چگونه می‌بود؟

بچه که بودم، خاله‌ام می‌گفت، بزرگ که شدم چیزی را به من می‌دهد. حدود ۲ سال پیش، بالاخره به من یک کاست نوار داد. گفت برو گوش کن، اما وقتی که مادرت در کنارت نباشد. روی کاست نوشته بود "معین" خنده‌ام گرفته بود. به خاله‌ام گفتم، داری سربه سرم می‌گذاری. اما او اصرار داشت که در تنهایی به این نوار گوش کنم. آن زمان ما هنوز در خانه‌ای که پدرم هم زمانی در آن بود، زندگی می‌کردیم. در پایین خانه، کارگاه چاپ پدرم بود، که حالا کارگاه نقاشی من شده بود. رفتم آن‌جا و نوار را گذاشتم.

صدای مردی بود که داشت قربان صدقه‌ی بچه‌اش می‌رفت. صدای زن و مرد و کودک جاهایی با هم در می‌آمیخت. همه نشان از یک خانواده‌ی خوشبخت داشت. خانواده‌ای که خانواده‌ی من بود. برادرم عشوه‌گری می‌کرد و خانواده‌ی من قربان صدقه‌اش می‌رفتند. آن زمان من در شکم مادرم بودم. اما می‌دانی چیست! در آن لحظات هیچ اسمی از من نبود. می‌توانم اعتراف کنم که در آن لحظه دلم می‌خواست برادرم را گاز بگیرم! و به او بگویم "کوفت بشه!". اما برای من هیچ درکی وجود ندارد و شاید به همین دلیل زیبا می‌شود، مقدس می‌شود و حالتی پاک و عجیب غریب به خود می‌گیرد.

یعنی پدر برایت بیشتر حالتی اسطوره‌ای پیدا می‌کند و یک قهرمان می‌شود تا پدری زمینی؟ دقیقاً. تبدیل به یک قهرمان ذهنی می‌شود، که هر از چند گاهی نیازت مثل یک دمل چرکی می‌ترکد و از درونش عفونت و خونابه بیرون می‌زند. این درست همان لحظه‌ای است، که قهرمان به ضد قهرمان تبدیل می‌شود و تو داری فحش می‌دهی و انکار می‌کنی. بعد می‌بینی، روز همان روز است و چیزی تغییر نکرده، دوباره به همان حالت قبل برمی‌گردی. چراکه تو هیچ چیز زمینی، هیچ خاطره‌ای که بتوانی برای دیگران تعریف کنی نداری. در نتیجه او تبدیل به یک اسطوره ذهنی می‌شود و اصلاً از حالت پدر بودن در می‌آید. تو با این اسطوره‌ات یک عشق‌بازی بسیار صادقانه و عاشقانه داری که محال است تکرار شود. شاید زیبایی‌اش هم در همین است. یک بار بچه‌تر که بودم، مادرم به من گفت: «این قدر منتظر نباش تا او برگردد. او اگر الان بود، یا گوشه دیوانه‌خانه بود، یا همچنان داشت به همین کارهایش ادامه می‌داد و یا گوشه زندان بود». گاهی با خودم فکر می‌کنم، اگر پدر برگشته بود و حالت طبیعی نداشت من چه واکنشی نشان می‌دادم؟ اگر خرد و خاکشیر او را به خانواده‌اش تحویل می‌دادند و ما مجبور بودیم از او یک نگهداری ویژه کنیم و

حتی دیگر یادش را هم از ما می‌گرفتند، باید چه می‌کردم.

فکر می‌کنی در شرایطی که گفتم، چه واکنشی از خودت نشان می‌دادی؟ حاضر بودی تابلویی را که تصویر می‌کنی، با شرایط امروز طاق بزنی؟

من الان می‌توانم بگویم بله. اما شاید یک ساعت بعد بگویم نه. این حس‌ها لحظه به لحظه در نوسان هستند. بالا و پایین می‌شوند. در چه لحظه‌هایی جوابت آری است؟

این لحظه‌ها خیلی زیاد است. من یکی از مشکلاتی که جدیداً فهمیدم دارم، اعصابی درپ و داغان، استرس شدید و تپش قلب است. مثلاً همین دیشب تا صبح داشتم از سردردی که سردرد هم نبود، به دور خودم می‌پیچیدم. وقتی دکتر رفتم، بعد از آزمایش به مادرم گفتم: «تو چطور در دورانی که شوهرت زندانی سیاسی بوده‌است، به بچه‌ات شیر دادی. خانم تو اصلاً نفهمیدی که چه کار کردی!» مادرم سکوت کرده بود. تنها نگاهی به من کرد. همان نگاه برای من کافی بود. این که او واقعاً اطلاع نداشته و در شرایط مالی بدی هم بوده و نمی‌توانسته کاری غیر از این کند. همین چیزهای کوچکی که اصلاً به چشم نمی‌آید، باعث تمام این بحران‌هاست. دکتر می‌گوید، باید آرام‌بخش بخوری و خودت باید خودت را آرام کنی. اما این‌ها هیچ کدام آن روزها را باز نمی‌گرداند. من ۲ سال شیر شکنجه‌های پدرم را خوردم. یا مثلاً برادر من کاملاً حضور پدرش را انکار می‌کند. او حتی سر خاک پدر هم نمی‌آید. حتی پدرش را، به همسر آینده‌اش معرفی نکرده و نمی‌خواهد هم بکند. من دلیلش را می‌فهمم. او به حدی به حضور پدر نیاز دارد و او نیست، که دیگر کلاً منکر حضور او شده‌است. او به پدر نیاز داشته، کسی که روزی بیاید و دستش را بگیرد. حتی جایی تو گوشش بزند. او به یک کار پدران، هر چه قدر کوچک، نیاز داشته‌است. حالا او کلاً منکر شده‌است. نه به خاطر این که حضور ندارد، نه به خاطر این که پاور ندارد، بلکه به این خاطر، که نیازهایش برآورده نشده‌است.

چه احساسی به خاوران داری؟

اولین باری که به خاوران رفتم، ۱۴ ساله بودم. قبل از ازدواج مادرم که من خیلی کوچک بودم و خاوران را به یاد ندارم. بعد از ازدواج مادر هم، به خاطر پدرخوانده‌ام و دلایل امنیتی به خاوران نرفتم. تا بالاخره پیش آمد. از لحظه‌ای که وارد شدیم، گریه‌امانم نمی‌داد. حالا همه چیز بهم ریخته تر شده بود. قبر پدری در کار نبود. می‌دانی، خاوران جایی است، که اگر تو دور تا دورش بگردی و آن را لمس کنی، باز چیزی آن‌جا کم است. خب سخت است. برای ما آدم مرده همیشه جا داشته با یک سنگ، که نقش شناسنامه را بازی می‌کرده‌است. < صفحه ۱۱

جایگاه مقوق بشر در سیاست کجاست؟

مسعود فتحی

در نقدی که من نسبت به موضع جبهه مشارکت داشتم، بر این نکته تاکید کردم و هنوز هم دارم که دوستان عزیز همه ارزیابی شما از اهداف سازماندهندگان این شوی تلویزیونی درست و به جای خود خیلی مهم، ولی در این میان سه نفر وادار شده‌اند که علیه خود و دیگران اتهاماتی را وارد کنند. این سه نفر حقوقی دارند که طبق همین قوانین موجود جمهوری اسلامی هم آن حقوق رعایت نشده است. آن‌ها به عنوان «عامل بیگانه» به نمایش عمومی گذاشته شده‌اند. موسساتی را که برای آن‌ها کار می‌کنند، به عنوان مراکز جاسوسی و شبکه ماموران اطلاعاتی معرفی کرده‌اند و ...

در برخورد به این اعترافات، نمی‌شود تنها در مورد اهداف سازماندهندگان این نمایش موضع گرفت، و این افراد را فراموش کرد. اگر مساله اصلی برای تهیه کنندگان چنین برنامه هائی فضا سازی ماقبل انتخاباتی و تشدید فشار به جامعه است، راه مقابله با این فضا سازی‌ها، فقط افشاگری و هشدار در مورد نقشه فضا سازان نیست، هم چنین دفاع بدون پرده و صریح از حقوق انسانی و قانونی این افراد و زیر سوال بردن پایه های اصلی این نمایش است که بر هتک حرمت انسانی این افراد استوار شده است.

به نظر من دفتر سیاسی جبهه مشارکت این کار را نکرده است. دوست گرامی، خانم ملیحه محمدی به من ایراد گرفته و مرا متهم به بی انصافی نموده است و این که «حزب مشارکت یا هر اپوزیسیون علنی و قانونی در داخل» نمی‌تواند همان برخوردی را داشته باشد که ما در خارج می‌کنیم.

اول این که برای اعتراض به نقض حقوق قانونی افراد فرقی نمی‌کند که آدم در تهران نشسته باشد یا در اروپا و آمریکا. برای من روشن نیست که چرا «حزب مشارکت یا هر اپوزیسیون علنی و قانونی در داخل» نمی‌تواند بگوید که حقوق «قانونی» خانم هاله اسفندیاری و آقایان کیان تاجبخش و رامین جهانگلو طبق همین قانون اساسی موجود جمهوری اسلامی نقض شده است. این امر که آن‌ها قیل از اثبات جرم در یک دادگاه، در یک برنامه تلویزیونی وادار به شهادت علنی علیه خود شده‌اند، نقض قانون اساسی موجود است. چه رسد به منشور جهانی حقوق بشر، که دولت ایران هم جزو امضا کنندگان آن است.

سوال من از دفتر سیاسی مشارکت این است که چرا فقط به ارزیابی از دلایل و یا انگیزه های برنامه اعترافات بسنده کرده است و از حقوق انسان هائی که به ابزاری برای این نمایش تبدیل شده‌اند، در همان حدی که «قانون» خود جمهوری اسلامی و نه کشورهای محل اقامت من و شما و دیگران در اروپا و آمریکا، اجازه می‌دهد، دفاع ننموده و اصلا نام آن‌ها را هم فراموش کرده است.

خانم محمدی می‌گوید: «به لحاظ قانونی اگر هزار مورد این اعمال آنها افشا شده، - که شده است - هزار و یکمی را نیز شما قبل از متهمان و تا زمانی که دلیلی در دست ندارید نمی‌توانید، تکذیب کنید!» چه دلیلی لازم است که گفته شود، پخش اعترافات کسانی که در زمان پخش مصاحبه بیش از دوماه در حبس بوده‌اند، بدون دسترسی به وکیل، بدون هر گونه امکان دفاع از خود غیر قانونی است.

دفاع از حقوق فردی و شهروندی انسان‌ها یک مساله فرعی در سیاست عملی نیست. اتفاقا نقصان بزرگ در سیاست فراموش کردن این حقوق بنا به مصلحت، و یا نقض آن‌ها به اقتضای شرایط و در بهترین حالت پرداختن به آن‌ها در ذیل مسائل ظاهرا مهم تر دیگر است. همواره توجیهی برای سکوت در برابر این قبیل بی توجهی‌ها و یا بدتر نقض این حقوق، وجود داشته و متأسفانه خواهد داشت. مثل ترس از پرونده سازی تا رفع فلان خطر مهم تر.

حفظ حرمت انسان و شان و منزلت آن فقط دغدغه مدافعان حقوق بشر نیست. باید اصل اول و بدیهی هر سیاستی باشد.

دوم این که خانم محمدی عزیز مرا به «قضاوت نسبت به جریانی که یکدم فشار آن را مجبور به تحمل» نیستم متهم نموده است. اولاً من «قضاوت» نکرده‌ام. من سوال کرده‌ام که چرا مشارکت از حقوق پایمال شده انسانی این افراد حرفی به میان نیاورده است. آیا مشارکت هم مثل رقیب خود در حاکمیت آن‌ها را «عامل بیگانه» می‌داند یا این افراد هم مثل هر کس دیگری حقوق انسانی و قابل دفاعی دارند؟

ثانیا من فکر نمی‌کنم فشاری که من از قبل همین رژیم کشیده‌ام، زندان و دوران اعلیحضرت پیشکش، قابل قیاس با هیچکدام از فشارهائی باشد که دوستان مشارکت با آن مواجه‌اند.

ثالثا من اگر می‌توانستم با فشاری بمراتب بیشتر از آن که بر مشارکت می‌رود، در تهران بشینم و فعالیت سیاسی کنم، جلسه دفتر سیاسی تشکیل دهم، باید این سوال را از خودم می‌کردم و حق نداشتم در اعلام موضع خود حقوق پایمال شده افرادی را که به اقرار علیه خود وادار شده‌اند، در حد افشاگری پیرامون «سناریوها و نمایش‌هایی برای اعمال فشار بر جامعه سیاسی کشور» خلاصه کنم. سیاست مجاز نیست به هیچ بهانه ای دفاع از حقوق بشر را از مرکز توجه خود خارج کند، بخصوص در مورد افرادی که به دلیل عقیده و یا فعالیت سیاسی و فرهنگی خود مورد اتهام واقع شده‌اند. □



ضرب و شتم خانواده های زندانیان سیاسی

در مقابل دفتر سازمان ملل تهران

خانواده زندانیان سیاسی، دانشجویان و روزنامه نگاران در بند جمهوری اسلامی ایران که در مقابل دفتر سازمان ملل در تهران تجمع کرده بودند مورد ضرب و شتم نیروهای امنیتی قرار گرفتند. گزارش های رسیده از تهران حاکیست که شماری از خانواده زندانیان سیاسی و خانواده دانشجویان امیرکبیر و همچنین روزنامه نگاران کرد محکوم به اعدام و فعالین حقوق بشر، بعد از ظهر دوشنبه سوم سپتامبر که جهت دیدار با خانم "لویس آربور" کمیسار

حقوق بشر سازمان ملل در مقابل دفتر این سازمان در تهران تجمع کرده بودند از سوی نیروهای امنیتی با ضرب و شتم دستگیر و با پا درمیانی خانم شیرین عبادی برنده جایزه نوبل پس از مدتی آزاد شدند.

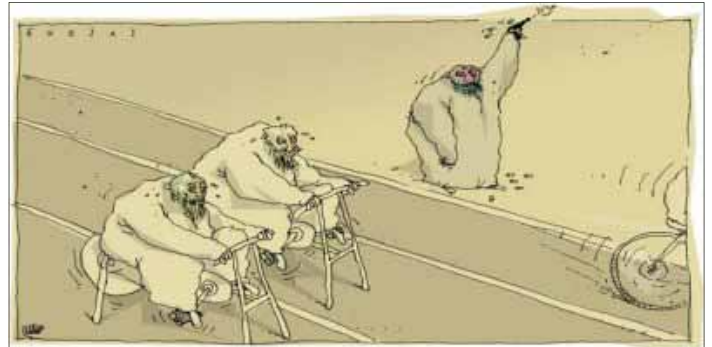
تجمع کنندگان که نگران وضعیت فرزندان خود در زندان بودند جهت یاری خواستن از این کمیسر سازمان ملل در این محل تجمع کرده بودند. قبل از ورود نامبرده به این سازمان، نیروهای امنیتی تجمع کننده گان را به طرز غیر انسانی و با برخورد های ناشایست پراکنده و جهت بازداشت سوار بر ماشین های خود کرده بودند.

شاهدان حاضر گفته اند که در این اثنا و با پا در میانی شیرین عبادی، از بازداشت آنها ممانعت شده است و از همه آنها تعهد گرفته اند که دیگر در آن محل حضور نیابند. □

نامه سرگشاده ۵۷ اقتصاددان به احمدی نژاد

مستند و افشاگر، اما توهم زا

محمود بهنام



نامه ۵۷ تن از اقتصاددانان ایران خطاب به رئیس جمهوری اسلامی در خرداد گذشته، پیرامون نقد عملکرد اقتصادی دوره دوساله دولت احمدی نژاد، با واکنش‌های نسبتاً گسترده‌ای در محافل حکومتی و رسانه‌های عمومی روبرو گردید. باقی مانده مطبوعات وابسته به جناح‌های «کارگزاران» و «اصلاح طلبان» حکومتی نیز طبعاً به بازتاب وسیع و شرح و بسط آن پرداختند. جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی (از جریانات وابسته به جناح غالب حکومتی که خود احمدی نژاد هم از موسسان آن بوده است) آمادگی خود را برای پاسخگویی به انتقاد مطرح شده در این نامه و مناظره با نویسندگان آن اعلام کرد. «سیمای جمهوری اسلامی، بر خلاف معمول، دو جلسه جداگانه مناظره را با شرکت دو تن از امضا کنندگان نامه و دونفر از طرفداران دولت، در «شبکه دوم» خود برگزار کرد. و بالاخره، دفتر ریاست جمهوری جلسه‌ای را برای گفتگوی حدود ۵۰ تن از نویسندگان نامه مذکور به احمدی نژاد و معاونان و تعدادی از وزیران دولت وی، در ۲۱ تیرماه، ترتیب داد.

در خرداد ۱۳۸۵ نیز گروهی نزدیک به ۵۰ نفر از اقتصاددانان امضا کننده این نامه، نامه سرگشاده‌ای به احمدی نژاد فرستاده و خواستار «بازنگری در سیاست‌های اقتصادی» دولت شده بودند. اما آن نامه با عکس‌العمل تند دولت و حامیانش مواجه گشته و بی پاسخ مانده بود. برخی از نمایندگان طرفدار دولت درمجلس به ناسزاگویی علیه نویسندگان آن پرداخته و سخنگوی دولت هم آنها را به «سیاسی کاری» متهم کرده بود. اما ژست ظاهراً دموکراتیک این بار دولت و همچنین «سیمای رژیم در مورد «گفتگو با منتقدین» و برگزاری مناظره، جدا از این که نشانه دیگری از تداوم اختلافات دستجات درون دولت ائتلافی احمدی نژاد به شمار می‌رود، از تشدید بحران اقتصادی و اجتماعی جاری و درماندگی کل رژیم در این باره حکایت می‌کند. گروهی از امضا کنندگان این دوناامه از افراد و عناصر سرشناس اصلاح طلبان حکومتی هستند که طی دوره هشت ساله ریاست جمهوری خاتمی، مسئولیت‌های مهمی در عرصه اقتصادی، همچون ریاست «سازمان مدیریت و برنامه ریزی» (سازمان برنامه و بودجه)، مشاورت رئیس جمهوری و معاونت وزیر را برعهده داشته‌اند. برخی از اینان که قبلاً در زمره منتقدین سیاست‌های «تعدیل اقتصادی» (تعدیل ساختاری) دولت رفسنجانی جای داشتند، بعداً از طراحان و تدوین کنندگان اصلی «برنامه چهارم» دولت (۸۸-۱۳۸۴) بوده‌اند که قالب و مضمون کلی این «برنامه» را نیز همان سیاست‌های تعدیل اقتصادی مرسوم تشکیل می‌دهد.

اما گروهی دیگر از امضا کنندگان این نامه‌های انتقادی، استادان و صاحب‌نظران اقتصادی مستقل و با سابقه هستند که به هیچ کدام از جناح‌های جمهوری اسلامی وابستگی ندارند. شایان ذکر است که در سال ۱۳۸۳، در آستانه انتخابات ریاست جمهوری نهم، نیز دو «بیانیه» راجع به مسائل و سیاست‌های اقتصادی کشور (اولی با امضای یازده نفر و دومی با امضای همان افراد به علاوه چهار نفر دیگر از اقتصاددانان) انتشار یافته بود. این دسته از اقتصاددانان به سابقه نظرات و مسئولیت‌هایشان در زمینه اقتصادی، وابسته به جریان حکومتی «کارگزاران سازندگی» بوده و مضمون اصلی بیانیه‌هایشان هم، طرح و دفاع از دیدگاه و یا ایدئولوژی «لیبرالیسم اقتصادی» افراطی بوده است (رجوع شود به «اتحاد کار» شماره ۱۲۵، بهمن ۱۳۸۳).

انتقاد و افشاگری

در شرایطی که صدای انتقادات و اعتراضات افراد و اقشار مردم نسبت به عملکرد حاکمیت منظم‌تر می‌شود و در وضعیتی که به ویژه بعد از روی کار آمدن دولت امنیتی-نظامی احمدی نژاد فشار و اختناق علیه دانشجویان، روشنفکران، روزنامه نگاران و فعالان جنبش‌های زنان، کارگران و فرهنگیان، شدتی کم سابقه یافته است، انتشار نامه‌های سرگشاده انتقادی، صرفنظر از دیدگاه‌های آنها، می‌تواند روشنگر و مفید باشد و از حاکم شدن کامل سکوت و خفقان جلوگیری کند. از این رو نیز اقدام ۵۷ تن از اقتصاددانان، با توجه به بازتابی که پیدا کرده، موفق بوده است. هرچند که به دلایلی که بعداً خواهد آمد، این قبیل انتقادات عملاً تغییر قابل ملاحظه‌ای در مشی اقتصادی دولت نداده و نمی‌دهد. در نامه سرگشاده ۵۷ اقتصاددان، وضعیت موجود، روندها و تصمیمات دولت در هر کدام از بخش‌های عمده فعالیت اقتصادی، با استناد به ارقام رسمی دولتی (تا جایی که منتشر شده) و آمار مراجع بین‌المللی، بررسی گردیده و ضمن طرح انتقادات، بعضاً «راه حل»ها و توصیه‌هایی هم مطرح شده است.

نخستین مسئله مطروحه در این نامه، نرخ پائین رشد اقتصاد ایران در قیاس با امکانات کشور و در مقایسه با کشورهای منطقه است: این نرخ بر مبنای گزارش‌های بانک مرکزی، در سالهای ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ به ترتیب ۴/۵ درصد و ۳/۵ درصد بوده، در حالی که طبق پیش‌بینی‌های برنامه پنج‌ساله چهارم، رشد اقتصادی در این سال‌ها بایستی ۸ درصد می‌بود. طی دو سال مذکور، جمعا حدود ۸۰ میلیارد دلار از درآمدهای حاصل از فروش نفت به اقتصاد ایران تزریق شده است (در دوره دو ساله دولت احمدی نژاد، از مرداد ۱۳۸۴ تا مرداد ۱۳۸۶ حدود ۱۲۰ میلیارد دلار از درآمد نفت برداشت شده است). اما «به رغم هزینه کردن گسترده درآمدهای نفتی و کاهش نرخ سود تسهیلات بانکی، نرخ رشد انباشت سرمایه در سالهای ۸۴ و ۸۵ در سطحی به مراتب پائین‌تر از هدف برنامه چهارم» بوده و به علاوه، چون «افزایش بهره‌وری» مورد انتظار هم تحقق نیافته و «روند تصمیمات دولت» هم در جهت جلب «اطمینان عوامل اقتصادی و ثبات سیاست‌های اقتصادی در صحنه داخلی و تعامل مناسب با جهان خارج» نبوده، بنابراین رشد اقتصاد کشور در سطحی پائین باقی مانده است.

در همین حال، چنان که نویسندگان نامه یادآور شده‌اند، «در دو سال اخیر ارزش واردات کشور در هر سال بالغ بر ۴۱ میلیارد دلار بوده است» که طبعاً «تولیدکنندگان داخلی (را) تحت فشار واردات کالاهای مصرفی که از مجاری گمرکی و یا به صورت قاچاق وارد می‌شود» قرار داده است.

در بخش دیگری از این نامه، سیاست‌های انبساطی مالی و پولی دولت، و از جمله افزایش شدید هزینه‌های جاری دولت و کاهش «دستوری» نرخ بهره (نرخ سود) رسمی، اسمی و حقیقی سپرده‌ها و اعتبارات، و تبعات آنها در تشدید تورم قیمتها و رواج بیشتر بورس بازی کالاها و مستغلات مورد بررسی و انتقاد قرار گرفته است. < صفحه ۱۴

مفهمه ۱۳ <

در نتیجه پیشبرد این سیاست ها، رشد نقدینگی که در سال ۱۳۸۳ حدود ۳۰ درصد بوده، در دو سال بعد به بالای ۴۰ درصد رسیده است. شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی (نرخ رسمی تورم) با شتاب افزونتری روبه افزایش نهاده و در نیمه دوم سال ۱۳۸۵ به بیش از ۱۷ درصد بالغ شده است. به علاوه، «فشار اصلی سیاست انبساطی پولی سالهای ۸۴ و ۸۵ متوجه افزایش حداقل ۵۰ درصدی قیمت زمین و مسکن شده» که ابتدا در شهرهای بزرگ ظاهر گردیده و به تدریج شهرهای دیگر را هم در برخواهد گرفت. در این بخش، با برشمردن نمونه ها و موارد مشخص، آمده است: «تصور و شناخت نادرست دولت از نظام بانکی موجب اتخاذ تصمیمات غیرعلمی و غیرکارشناسانه شده است. این تصمیمات نظام پولی و بانکی را در خدمت بخش ها و فعالیت هایی قرار داده که در مواردی کاملا روشن، نه تنها مغایر موازین شناخته شده است، بلکه مخالف اهداف عنوان شده خود دولت به ویژه عدالت خواهی است».

یکی دیگر از انتقادات اصلی نویسندگان نامه، که در بخشهای مختلف آن مطرح گردیده، متوجه «حجیم تر شدن» دولت و «کم توجهی به خصوصی سازی» است: دولت نهم برخلاف رویکردهای برنامه چهارم به سیاست مالی با این تصور که خرج کردن از محل درآمدهای روزافزون نفت می تواند مرهم دردهای ساختاری اقتصاد ایران باشد، در دو سال اخیر سیاست انبساط مالی را در پیش گرفت. در تعقیب این سیاست ها هزینه های جاری دولت که در سال ۱۳۸۳ در حدود ۲۲۱ هزار میلیارد ریال بود، در سال ۱۳۸۴ به ۳۱۸ هزار میلیارد ریال و در سال ۱۳۸۵ به ۴۰۱ هزار میلیارد ریال افزایش یافت. پیش بینی می شود که در سال جاری این رقم به حدود ۵۰۰ هزار میلیارد ریال برسد. این ارقام بزرگ شدن حجم دولت را بدون اصلاحی در ساختار و کارکرد آن آشکارا نشان می دهد. این روند، گذشته از حجیم تر شدن دولت، نشانه دیگری از وابستگی بیشتر (و نه کمتر) بودجه به منابع نفتی و نوسانات بازار جهانی نفت است. با اینهمه، «حساب ذخیره ارزی نیز که برای مقابله با این تکانه های محتوم پیش بینی شده بود، خیلی زود عملا به بوته فراموشی سپرده شده است».

اما درباره تقویت بخش خصوصی، امضا کنندگان نامه با اشاره به این که «ناکارآمدی بخش دولتی در فعالیتهای اقتصادی و ضرورت استفاده از توان بالای بخش خصوصی، مسئولان کشور و مجمع تشخیص مصلحت نظام را برآن داشته است که با تصویب سیاستهای کلی اصل ۴۴ قانون اساسی گام مهمی در جهت محول کردن نقش بیشتر به بخش خصوصی در حوزه تصدی های اقتصادی بردارند» اعلام می کنند: «سرنوشت آینده اقتصاد کشور تا حد زیادی در گرو اجرای موفقیت آمیز این سیاست ها در طول دوره برنامه های چهارم و پنجم بوده است. ولی برخورد دولت با سیاست های اجرائی اصل ۴۴ توأم با وقفه زمانی و سیاست صبر و انتظار بوده است».

در جایی دیگر، آنها با اعلام این که «درمیان اقتصاددانان بر سر این نکته که اجرای سیاستهای کلی اصل ۴۴ قانون اساسی و نیز ایجاد فرصت های اشتغال و درآمد بیشتر در اقتصاد کشور مستلزم توانمند سازی بخش خصوصی از طریق کاستن از هزینه ها و ریسک های عاملان خصوصی و برداشتن موانع رقابت برای آن است، اتفاق نظر وجود دارد» بازم اظهار تاسف می کنند که «به رغم اعلام رسمی دولت مبنی بر پیگیری اهداف فوق، سیاست ها و رفتارهای دولت در دو سال اخیر در جهت تحقق این اهداف سمت گیری نشده و فضای سرمایه گذاری و کسب و کار را نامساعد کرده است». نویسندگان ضمن انتقاد از «دخالتهای شدید دولت» در بازار پول و سرمایه و بازار کالاها، به تصمیم دولت احمدی نژاد در مورد واگذاری ۴۰ درصد سهام، زیر عنوان «سهام عدالت» به «اقتشار کم درآمد» (نیمی از ۸۰ درصد سهام شرکت ها و بنگاه های دولتی مشمول صدور اصل ۴۴ که

مطابق سیاست های کلی مصوب بایستی به بخش های خصوصی، تعاونی و عمومی غیر دولتی (بنیادها) واگذار شوند) و «ابهامات فراوان» نهفته در آن اشاره می کنند که «می تواند به فساد مالی، رانت جویی، سوء مدیریت بیشتر، تداخل گرایشهای سیاسی در تصمیمات اقتصادی، افزایش نقدینگی و... منجر شود».

این گروه از اقتصاد دانان، پس از طرح برخی دیگر از مسائل عمده نظیر بیکاری، فقر و نابرابری، رکود در بازار سهام، بازرگانی و سرمایه گذاری خارجی و بررسی و نقد سیاستهای دولت در هر زمینه و با تاکید بر این که «معیار» دآوری در مورد این سیاست ها «میزان انطباق آنها با مبانی نظری علم اقتصاد و حرکت در جهت حل مشکلات ساختاری اقتصاد ایران و یا تشدید آنها» بوده است، چنین نتیجه گیری می کنند: «در علم اقتصاد همانند همه علوم دیگر قانونمندی هایی حاکم بر پدیده ها است. تحقق اهداف از جمله عدالت فقط از طریق این قانونمندی ها ممکن است. متأسفانه در دولت نهم در اتخاذ سیاست ها، علم اقتصاد غریب مانده است... انتظار می رود دولت نهم با عنایت به نکات عنوان شده در اتخاذ سیاست ها و تدابیر اقتصادی، مبانی نظری علم اقتصاد و تجربه غنی دولت های قبلی را در این عرصه نادیده نگیرد تا از این طریق موفقیت دولت در زمینه های اقتصادی، به ویژه حصول عدالت اجتماعی و رشد اقتصادی، تامین گردد. گزیده ای از بسیار، خالصانه عنوان شد، باشد که فردا در پیشگاه پروردگار یکتا و ملت صبور و بزرگوار ایران شرمند نباشیم».

توهم پراکنی

ناگفته پیداست که انتقاد و اعتراض علنی در حکومت های خودکامه و سرکوبگر با خطرات زیاد- و چه بسا معلوم- و محدودیت های بسیار همراه است. انتشار نامه انتقادی سرگشاده خطاب به حکومتگران نیز از این قاعده مستثنی نیست. کسانی که این شیوه اعتراض و افشاگری را برمیگزینند، علاوه بر پذیرش خطرات احتمالی و یا به واسطه همین خطرات، ناگزیرند که ملاحظات و محدودیت هایی را در شکل و مضمون مراعات نمایند، خصوصا افراد، صاحب نظران و یا نهادهای مستقل که «بنابه تعریف» پشت گرمی به صاحبان قدرت و جناح های حکومتی ندارند. از این رو، قابل درک و توجیه است که ۵۷ اقتصاددان هم نامه سرگشاده خود را با «ارج گذاری به تلاش های دولت محترم» و تایید «پیشرفت ها و موفقیت های» آن آغاز کرده و با آرزوی «موفقیت دولت در زمینه های اقتصادی به ویژه عدالت اجتماعی و...» به پایان رسانند. لکن نامه مورد بحث، به همراه پاره ای انتقادات درست و بجایی که مطرح ساخته و به سهم خود توانسته است واقعیت عملکرد برخی سیاست ها و اقدامات دولت نهم را در برابر افکار عمومی بگذارد، در بردارنده نکات و مضامینی است که توهم زا هستند و یا به توهمات موجود دامن می زنند.

هرچند که در این نامه تاکید می شود «مشکلات ساختاری اقتصاد ایران تنها نتیجه عملکرد دولت نهم نیست»، ولی مضمون و مقصود اصلی آن انتقاد از عملکرد همین دولت است و نه تنها به نقد میراث اسلاف آن پرداخته نمی شود، بلکه حتی در جاهایی، صراحتا از آن دفاع می شود. پیداست که بیان بخشی از حقیقت نمی تواند موجبی برای کتمان بخشی دیگر از آن باشد و یادآوری خرابکاری های اقتصادی دولت های موسوی، رفسنجانی و خاتمی نیز چیزی از مسئولیت های دارودسته احمدی نژاد در مورد تخریب شالوده اقتصاد کشور نمی کاهد. موضع آن دسته از امضا کنندگان نامه که در دوره های پیش در مصدر کار بوده اند و حالا به دفاع از کارنامه خویش و نقد رقیبان حکومتی خود می پردازند کاملا عیان است ولی چنین چیزی طبعاً از صاحب نظران مستقل پذیرفتنی نیست.

اهداف اعلام شده برنامه چهارم، و «سند چشم انداز بیست ساله جمهوری اسلامی» (۱۳۸۴-۱۴۰۴) در بخش های مختلف این نامه، مبنای بررسی عملکرد اقتصادی دولت نهم قرار گرفته و عدول از آنها

مورد انتقاد واقع شده است. بدیهی است که هر ارزیابی باید بر مبنایی استوار باشد و در این زمینه، اهداف و برنامه‌های اعلام شده رژیم، از جمله آن مبنایی می‌تواند باشد. این نیز روشن است که تخطی از آن اهداف، دلیل مناسبی است جهت افشا کردن حکومتی که حتی مبنایی و قوانین مصوب خود را نیز نادیده می‌گیرد. اما گذشته از این‌ها، به نظر می‌رسد که این اقتصاد دانان «برنامه‌های اقتصادی» این گونه دولت‌ها را بیش از اندازه جدی گرفته‌اند. اینان قطعاً می‌دانند که بخش بزرگی از این «برنامه‌ها»، در گذشته وحال، «ارشادی» بوده است و نه «دستوری». آنها نمی‌توانند بی‌اطلاع باشند که غالب هدف‌ها، سیاست‌ها و ارقامی که در قالب این برنامه‌ها گنجانده شده، فاقد سازگاری درونی بوده و بسیاری از آنها هم تزئینی بوده است. چه بسیار هدف‌هایی که هیچ‌گاه جامه عمل نپوشیدند و متقابلاً، چیزهای زیادی که در «برنامه» نبوده ولی در عمل ظاهر شدند. به عنوان مثال، حجم بدهی‌های خارجی ۴۰ میلیارد دلاری در «برنامه اول» اصلاً پیش‌بینی نشده بود، و نرخ رشد اقتصادی پیش‌بینی شده در هیچ کدام از «برنامه‌های جمهوری اسلامی» تحقق نیافته است. درسند «چشم‌انداز» که به عنوان «سند وفاق ملی» طرح و تبلیغ می‌شود، از جمله پیش‌بینی شده است که در سال ۱۴۰۴ «ایران کشوری است توسعه یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه». اما هر فرد آگاهی از وضعیت امروز ایران، منطقه و جهان می‌تواند دریابد که این قبیل حرف‌ها تا چه حد بی‌پایه و در صورت استمرار حاکمیت رژیم اسلامی، تا چه اندازه دور از دسترس است.

تکیه کلام نویسندگان، در جای جای این نامه، «عقلانیت» است و انتقاد از «عدم شناخت درست»، «عدم توجه به «عقلانیت تاریخی»، استفاده نکردن از «عقل عرفی کارشناسانه» و «تصمیمات غیرکارشناسی» مسئولان دولتی، گویی که دارودسته احمدی نژاد چیزی نیست جز یک مشت ابله و نادان! شاید شخص احمدی نژاد را به توان از جمله افراد «خیالاتی» به حساب آورد که مدعی نوعی ارتباط با «بالاها» است و خود را «برانگیخته‌ای می‌پندارد که ماموریت دارد تا زمینه «ظهور» قریب الوقوع «امام زمان» را فراهم سازد، ولی خطاست اگر تصور شود که کسانی که وی را بر این مسند نشانده‌اند و یا اشخاصی که زمام امور و تصمیم‌گیری‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را در دست دارند، همگی از «عقل» فارغ اند و سفیه. چنین برخوردی به حکومتگران غیر واقع‌بینانه و توهم‌زاست که از قدیم هم گفته‌اند: «ناچیز شمردن دشمنان شرط عقل نباشد!»

واقعیت این است که نابسامانی‌های اقتصادی ایران به هیچ وجه صرفاً زاییده بی‌کفایتی و ندانم‌کاری مسئولان حکومتی نیست. مسئله در اساس نادانی نیست، تبهکاری است. صرفنظر از «دغدغه» مشترک همه جناح‌های حکومتی برای حفظ رژیم به هر قیمت، حتی به بهای ویرانی ایران، بسیاری از سیاست‌ها و تصمیمات اقتصادی دولت در واقع تلاش و ترفندی است برای تعقیب و تأمین منافع خود غرضانه این یا آن دسته و باند حکومتی در بستر رقابت‌ها و کشمکش‌های سیاسی و اقتصادی میان آنها که از آغاز استقرار جمهوری اسلامی تاکنون، با عناوین و انگیزه‌های گوناگون استمرار داشته است. اغلب پروژه‌های مصوب، اساساً فاقد توجیه فنی و اقتصادی بوده و جهت تأمین خواست و منافع خاص فلان جریان، بهمان آیت الله و امام جمعه، فلان مقام و یا نهاد حکومتی انجام می‌گیرد. هزاران طرح «عمرانی» نیمه‌کاره و ناتمام که با هزینه‌های گزاف توسط دولت‌های مختلف آغاز و رها گردیده، گواه روشنی در این باره است. تزریق بی‌حساب و کتاب درآمدهای نفتی در اقتصاد، با همه تبعات ناگوار آن برای توده‌های مردم نیز عمدتاً در همین رابطه قابل توضیح است، هرچند که دولت «امام زمان» در این مورد هم گوی سبقت را از اسلاف خود ربوده است.

«رانت جویی»، که اخیراً بسیار از آن سخن می‌رود، صرفاً مربوط به امروز و دیروز نبوده، بلکه در بطن این نظام نهفته است. برخلاف آنچه

در این نامه آمده است که «دولت‌ها می‌آیند و می‌روند - و البته با تمام نیرو و گاه خالصانه می‌کوشند گامی در جهت برون رفت اقتصاد ایران از این درماندگی تاریخی بردارند- اما آنچه برجای می‌گذارند، بی‌ثباتی و بی‌اعتمادی است»، دولت‌هایی که آمده و رفته و یا هستند، «با تمام نیرو» بار خود و خاندان، اعوان و انصار و وابستگان‌شان را بسته و ویرانی و عقب‌ماندگی برجای گذاشته‌اند و دلیل «بی‌اعتمادی» و بلکه نفرت اکثریت مردم نسبت به این دولت‌ها هم، علاوه بر اختناق و سرکوبگری و ریاکاری آنها، همین تبهکاری و چپاولگری آنها بوده و هست. در دوره‌ای که دولت‌گرایی شدید حاکم بود و جنگ «برکت» نامیده می‌شد، تجار و دلالان بزرگ و «بنیادها» و شریکان دولتی آنها، با بهره‌گیری از شرایط موجود، ثروتهای کلانی به چنگ آورده و بارشان را بستند. در دوره‌ای که خصوصی‌سازی و «سازندگی» سکه رایج گشت، همان مدیران «مکتبی» که زیر عباي ملايان حاکم پرورش یافته بودند، تحت لوای خصوصی‌سازی، مقررات زدایی و شرکت‌های اقماری و... بارخود را بستند، ضمن آن که از آن همه امکانات و بنگاه‌های دولتی که مثل «گوشت قربانی» بین «خودی‌ها» تقسیم می‌شد، سهم بزرگی هم نصیب همان «بنیادها» و «سپاه پاسداران» و غیره شد. در دوره خاتمی که به اعتراف خود، هیچ برنامه اقتصادی مشخص و جداگانه‌ای نداشت و عملاً اجرای سیاست‌های «تعديل اقتصادی» رفسنجانی را استمرار می‌بخشید، بخشی دیگر از بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌های حکومتی (از جریان‌های «خط امام» و «حزب‌اللهی» قدیمی) وارد عرصه شده و با مشارکت «کارگزاران»، «مناصب» و موقعیت‌های «نان و آب دار» را تصاحب کردند. اما با روی کار آمدن دارودسته احمدی نژاد، در پی «کودتای انتخاباتی» ۲ تیر ۱۳۸۴، گروهی دیگر از مدیران و مسئولان، اکثراً از نهادهای امنیتی و نظامی رژیم، به میدان آمده و با همراهی دیگر جریان‌های درون جناح خامنه‌ای (مانند «موتلفه» و «آباد گران» و غیره) مقام‌ها و مواضع عمده سیاسی و اقتصادی را صاحب شدند. اینان، چنان که پیداست، با حرص و ولع افزون‌تر و جیب‌های گشادتری وارد معرکه غارتگری شده‌اند، به طوری که بودجه‌ای که دولت احمدی نژاد در دو سال اخیر تدوین کرده و از تصویب مجلس هفتم گذشته است، آشکارا بیانگر تقسیم منابع و درآمدهای عمومی به مثابه «غنائیم جنگی» در بین طرفداران و حامیان این دولت است. چارچوب اصلی سیاست اقتصادی این دولت نیز چیزی جز «تعديل اقتصادی» معروف نیست، با این تفاوت که با طرح‌های فریبکارانه‌ای چون توزیع «سهام عدالت»، چاشنی «پوپولیسم اسلامی» هم بر آن افزوده شده است.

در هر حال، حاصل سخن این اقتصاددانان در انتقاد مکرر از تصمیمات «فاقد پشتوانه علمی» و عدم رعایت «قانونمندیها»ی اقتصاد به وسیله دولت نهم، آنست که چرا این دولت کارکرد «عادی» نظام سرمایه داری را مراعات نمی‌کند. آری، این دولت پاره‌ای از الزامات و قواعد «متعارف» اقتصاد سرمایه داری (البته از نوع «پیرامونی» آن) را نادیده گرفته و از این رو نیز، بر شدت بحران‌های اقتصادی و اجتماعی گریبانگیر جامعه ما می‌افزاید. لکن این امر هیچ تازگی نداشته و همزاد خود جمهوری اسلامی است. این رژیم دین و دولت را برپایه «ولایت مطلقه فقیه» درهم آمیخته و از این ملغمه، هیولایی پدید آورده که می‌خواهد تا جایی که می‌تواند، سایه خود را بر همه شئون جامعه بیندازد. تبدیل کردن اقتصاد به تابعی از متغیرها و ملاحظات سیاسی و مذهبی، یا سیاست زدگی شدید اقتصاد، یکی از تبعات و عوارض بارز آن ملغمه است که از آغاز استقرار این رژیم تا به امروز، کمابیش وجود داشته است. در آن برهه که آرمان‌گرایی مذهبی و شعارهایی چون مبارزه با «سرمایه داران زالو صفت»، حمایت از «مستضعفان» و ناکجا آباد «اقتصاد اسلامی» رواج کامل داشت، این سیاست زدگی کاملاً نمایان بود. در دوره‌های بعدی که برعکس، «رونق اقتصادی» و «پولدار شوید» قاعده رایج گشت نیز، این سیاست زدگی

صفحه ۱۵ <

تخفیف زیادی نیافت. حتی دولت های رفسنجانی و خاتمی که در صدد بازسازی مناسبات سرمایه داری در ایران بودند و در این راه پیشرفت هایی هم داشتند، در مورد کاهش آن توفیق چندانی به دست نیاوردند. مثالی مشخص در این باره، بنیادهای حکومتی است که طی بیست و چند سال گذشته، همواره بر قدرت و سیطره آنها افزوده شده و امروز همانند باندهای مافیایی سیاسی- مذهبی- اقتصادی و مالی، بر بخش بزرگی از اقتصاد کشور چنگ انداخته اند. هیچ کدام از جناح ها و جریان های حکومتی نیز در پی تغییر جدی این وضع نبوده اند، زیرا که آنها نخواسته اند دست به ترکیب اصلی ساختار حکومتی بزنند ضمن آن که، هر کدام از آنها نیز نهادها و بنیادهای خاص خود را دارند و از «مزایای» آنها بهره مند می شوند. مثال دیگر، مناسبات خارجی و یا «تعامل با جهان خارج» است: از یک سو، تلاش های مقطعی متعدد در جهت «گشایش» و گسترش روابط اقتصادی بین المللی، به واسطه ماجراجویی های رژیم در منطقه و یا سازماندهی عملیات تروریستی در خارج معوق مانده است، از سوی دیگر، زیانبارترین قراردادهای (از لحاظ منافع حال و آینده اکثریت جامعه) با کمپانی های خارجی منعقد و اجرا شده است. در چنین وضعیتی است که، با وجود عقب ماندگی شدید فنی و صنعتی ایران در همه عرصه ها، ماجراجویی های جمهوری اسلامی تحت لوای پیوستن به «باشگاه قدرتهای اتمی»، سرزمین ما را در برابر خطر جدی جنگ و ویرانی قرار داده است. گذشته از این ها، باید خاطر نشان کرد که به واسطه ماهیت و ترکیب و عملکرد رژیم طی سالیان گذشته، مفاهیم و مقولات «خصوصی»، «عمومی» و «دولتی» شدیداً لوٹ و مخدوش گردیده و مرزهای متعارف حقوقی و عرفی بین آنها کاملاً برهم خورده است. چه بسیار امکانات، موسسات و نهادهای دولتی و عمومی که عملاً همانند «تیول» های اختصاصی در خدمت تامین منافع خصوصی این فرد یا آن دسته و باند حکومتی قرار می گیرند و متقابلاً، آن گروه از سرمایه داران بزرگ خصوصی می توانند عملاً کار خود را گسترش داده و به سودهای گزاف دست یابند که وارد مشارکت، تباری و همدستی با یکی از مقامات و عناصر ذی نفوذ و یا بنیادها و دستجات حکومتی شوند. این وضعیت ضمناً بی شباهت به شرایط «انباشت بدوی» سرمایه داری نیست که این بار، زیر «بیرق اسلام» صورت می پذیرد. اما نکته پایانی که می تواند مصداق دیگری از توهم پراکنی، اگر نه بدآموزی باشد، آنجاست که این استادان، باورها و نظریات خاص خود را به عنوان «اصول شناخته شده» و یا «مبانی علم اقتصاد» ارائه می دهند. آنچه آنها به عنوان «اصول و مبانی» عرضه می دارند، در واقع، نظریه هایی هستند در کنار انبوه نظریه های دیگر و نه بیشتر، که صحت و وسقم هر کدام از آنها، در صورت تحقق پیش فرض های نهفته در آنها، در برخورد با واقعیت های عینی سنجیده می شود. درست است که مجموعه نظریات آنها، زیر عنوان «علم اقتصاد» سنتی یا متداول، امروزه در بسیاری از دانشگاه های دنیا و از جمله در غالب دانشگاه های ایران تدریس می شود، ولی این گروه استادان نمی توانند بی اطلاع باشند که دیدگاه ها و مکاتب اقتصادی مختلف دیگری وجود دارند که به همان اندازه علمی اند که نظریات مورد دفاع آنها. مجموعه نظریه های مطرحه در این نامه که در اساس نیازها و مقتضیات نظام سرمایه داری را بیان می کنند، از دیدگاه معینی نشأت می گیرد که به نام «لیبرالیسم اقتصادی» شناخته می شود. اگر دفاع آن دسته از اقتصاددانان وابسته به «کارگزاران» از این دیدگاه، کاملاً افراطی و بی پرده است، دفاع امضا کنندگان نامه مورد بحث از آن، قدری محتاطانه است (و ظاهراً از این رو هم، علاوه بر «فضل تقدم»ی که آن دسته برای خود قائلند، آنها از امضای نامه ۵۷ اقتصاددان امتناع کرده اند). این دیدگاه مبتنی بر یک رشته باورهای جزئی مانند «تجارت آزاد»، «بازار آزاد و رقابت کامل»، «توازن بودجه» (پرهیز از سیاست کسری بودجه)، «استقلال بانک مرکزی»، «خصوصی سازی» و «توانمندسازی

بخش خصوصی» است که بعضاً به صورت کاملاً مطلق و یا «مقدسات» آئین «بنیادگرایی بازار» مطرح و دفاع می شود. یکی دیگر از این دگم ها و دستورالعمل های رایج این دیدگاه، تاکید بر «دولت کوچک» و یا هرچه کوچکتر کردن بخش عمومی و دولتی است که در این نامه به دفعات به آن اشاره شده است.

نویسندگان نامه که کوچک سازی دولت را به عنوان یکی از «اصول» علم اقتصاد قلمداد می کنند، مسلماً باید بدانند که درباره نقش و ابعاد دولت در اقتصاد سرمایه داری هیچ اصل ثابت یا نظریه واحدی وجود نداشته است. در دهه های ۶۰ و ۷۰ میلادی که سیاست های «کینزی» رایج بود، گسترش نقش دولت و برنامه ریزی اقتصادی توسط دولت در جوامع در حال توسعه، از جمله توصیه ها و تاکیدات غالب بود و حتی نهادهای بین المللی نظیر «بانک جهانی» نیز، دولت ها را تشویق به این کار می کردند. اما در دهه های ۸۰ و ۹۰ میلادی که دیدگاه لیبرالیسم اقتصادی چیره شد و نسخه «تعدیل ساختاری» برای همه اقتصادهای پیرامونی تجویز می شد، خصوصی سازی و کوچک کردن هرچه بیشتر بخش عمومی، به مثابه یک ایدئولوژی، رواج کامل یافت. و کار به جایی رسید که در بسیاری از این جوامع، دولت ها نه تنها از تامین خدمات عمومی اساسی شانه خالی کردند، بلکه بعضاً از انجام وظایف پاسداری و امور حقوقی و قضائی مورد نیاز سرمایه داری نیز بازماندند. بالاخره در دهه جاری، توصیه های بسیاری از نظریه پردازان لیبرالیسم اقتصادی و نیز «بانک جهانی» بر این قرار گرفته است که ایجاد و حفظ حداقلی از ساختار دولتی برای انجام وظایف فوق ضروری است. در همین حال، برخلاف توصیه های جزئی لیبرالیسم اقتصادی، تجربه عملکرد جوامع مختلف طی این دهه ها به روشنی نشان داده است که بدون یک بخش عمومی قوی و البته کارآمد، (بهداشت، آموزش، مسکن، آب و برق و ارتباطات، حمل و نقل عمومی و غیره)، سخن گفتن از تامین اجتماعی چقدر بی پایه است.

اما در جامعه ما، واقعیت این است که حجم دستگاه دولتی طی سالیان گذشته و در دوره همه دولت ها، مرتباً رو به گسترش نهاده و بوروکراسی عریض و طولی را به وجود آورده که هزینه های سنگین و فزاینده آن بر منابع در حال محدود جامعه و نهایتاً بر مردم، تحمیل می گردد. لکن نکته اینجاست که دولتی که این دستگاه گسترده پرهزینه را ایجاد کرده و در عین حال بخش عظیمی از امکانات و دارایی های عمومی را هم در چنگ خود قبضه نموده است، از تامین ابتدایی ترین خدمات عمومی و اجتماعی که قانوناً و عرفاً موظف به تامین آنهاست، عملاً طفره می رود. نه فقط بهداشت و درمان، بلکه آب و برق نیز، همچنان معضل روزمره بخش بزرگی از ساکنان این سرزمین ثروتمند است. بوروکراسی این دولت آنچنان گسترده است که تاسیس یک کارگاه کوچک مستلزم دوندگی های بسیار و پرداخت عوارض و مالیات های گوناگون است. ولی آنقدر نحیف و ناتوان است که بزرگترین موسسات خصوصی یا «اختصاصی»، از کمترین حسابرسی معافند و از پرداخت مالیات طفره می روند. این دولت که می خواهد بر همه گونه فعالیت و رفتار مردم قانون و مقررات وضع و اعمال کند، بی قانونی در روابط کار و بی حقوقی مزد و حقوق بگیران را حاکم می گرداند به طوری که نه تنها کارفرماهای خصوصی، بلکه بسیاری از کارخانه های خود دولت به عنوان بزرگترین کارفرما نیز، از اجرای ضوابط قانون کار موجود هم شانه خالی می کنند. دست دولت تا آنجا دراز است که حتی در کوچکترین امور خصوصی افراد هم تجسس و دخالت می کند ولی در عین حال، آن چنان کوتاه است که روزانه میلیاردها ریال کالا از اسکله های «غیرمجاز» و یا جاهای دیگر وارد و خارج می شود، بدون آن که دستگاه های مسئول دولتی توان کنترل و یا حتی ثبت ساده آنها را هم داشته باشند و... بنابراین، پیش و بیش از آن که مسئله کوچک یا بزرگ بودن دولت مطرح باشد، سؤال اساسی این است: کدام دولت؟ دولتی علیه مردم مثل جمهوری اسلامی، یا دولتی برگزیده مردم، به وسیله مردم و برای مردم. □

جمشید مهر - رادیو پیام آزادی - سوئیس

به مناسبت سالروز ۲۸ مرداد مصاحبه با باقر مومنی

پیرامون کودتای ۲۸ مرداد، رادیو پیام آزادی - سوئیس مصاحبه ای با آقایان باقر مومنی، پرویز بابائی و هوشنگ کشاورز صدر انجام داده است. متن این ۳ مصاحبه، در این شماره و شماره آینده اتحاد کار به نظر شما می رسد. صدای این مصاحبه در سایت انترنت سازمان قابل دسترسی است.

- آقای مومنی، با سلام و درود بر شما. امروز سالروز ۲۸ مرداد است و در واقع روزی است که کودتای آمریکایی شاه و دربار در ایران صورت گرفته است. نظر شما و گفته ها و شنیده‌های شما، با توجه به اینکه شما شاهد آن روزها بوده اید، می تواند به روش شدن این واقعه کمک کند.

- من خیلی محدود به عوامل پیروزی ۲۸ مرداد اشاره می کنم، چون بحث روی کودتای ۲۸ مرداد بسیار مفصل و چند جانبه است. در مورد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، با اینکه هنوز پس از ۵۴ سال وزارت خارجه انگلیس و آمریکا و سازمانهای جاسوسی و امنیتی شان برخلاف سنت معمول خودشان حاضر نیستند همه اسناد و مدارک مداخله خودشان در این کودتا را منتشر بکنند، دیگر در واقع کسی در دنیا پیدا نمی شود که این کودتا را محصول ساخت و بافت و دستپخت این دو دولت امپریالیستی نداند. حتی تئوریسین های به اصطلاح، تئوری توهم توطئه هم که مخالف این توطئه هستند، دیگر پس از اعتراف مولن اولبرایت وزیر خارجه سابق آمریکا به دخالت این کشور در کودتا و معذرت خواهی او از مردم ایران، تصور نمی رود لاقول در این یک مورد، توطئه امپریالیستی در مورد ایران را قبول نکنند و آن را توهم تلقی بکنند.

در این باره از همان فردای کودتا، اطلاعات و اسناد و مدارک قانع کننده ای وجود داشت که نشان دهنده توطئه از جانب این دو دولت باشد. تا کنون هم کتاب های بسیار زیادی در این باره نوشته شده و احیاناً تحلیل هایی هم، هرچند نه خیلی علمی و عمیق، از این حادثه به عمل آمده ولی اغلب این تحلیل ها یک جانبه و تحت تأثیر حب و بغض ها و یا نحوه تفکر نویسنده ها صورت گرفته و تا آنجایی که من می دانم یک تحلیل تاریخی - اجتماعی همه جانبه از این حادثه نشده است. حال آنکه یک تحلیل تاریخی - اجتماعی از یک حادثه باید تمام عوامل اجتماعی - سیاسی دخیل در آن حادثه و سیر تحول این عوامل و روابط و مناسباتشان را در جریان شکل گیری آن حادثه بررسی کند و آنهم، بدون هیچ گونه پیشداوری و یا موضعگیری فکری و سیاسی قبلی. اگر بخواهیم این شیوه را در مورد جنبش ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بکار ببریم، از نظر داخلی، آنچه

مربوط می شود به طبقات و قشرهای اجتماعی ایران و گروه‌های سیاسی ملی استقلال طلب و ضد استعمار و طرفدار ملی شدن صنعت نفت، آنها عبارتند از: طبقات متوسط و سرمایه داری ملی ضد استعماری و طبقات پایین جامعه و زحمتکشان و کارگران.

در مورد جریان سیاسی نیروهای ملی لیبرال و توده ای و چپ و هوادار کمونیسم و سایر سازمانهای سیاسی و اجتماعی و صنفی وابسته به این قشرها و طبقات اجتماعی، طرفدار جنبش ملی شدن صنعت نفت بوده اند. از نظر خارجی، دولت های سوسیالیستی و دولت های جهان سوم البته طرفدار این جنبش بوده اند، برای این که نفع خودشان را در تضعیف دولت های امپریالیستی و رفع تسلط آنها از منابع و بازارهای جهانی می دانستند.

اما مخالفین و کسانی که طرفدار براندازی دولت ملی لیبرال مصدق بوده اند، از نظر داخلی: طبقات و قشرهای اجتماعی عقب مانده و مرتجع، مثلاً قسمت عمده بازمانده از قدرتهای محلی عشیره ای و اشرافی و ملاکان بزرگ ارضی و روحانیان وابسته به آنها و همین طور دربار وابسته به استعمار و همین طور سیاستمداران وابسته به این دربار و وابستگان اقتصادی و تجاری امپریالیسم، عناصر سیاسی و نظامی و اداری وابسته به امپریالیست ها و به خصوص، حقوق بگیران استعمار انگلیس، و همین طور محافظه کارانی که به قدر قدرتی و شکست ناپذیری این استعمار اعتقاد در بست پیدا کرده بودند، اینها مخالفین جنبش ملی شدن نفت و دولت ملی مصدق بودند. از نظر خارجی هم طبعاً دولتهای امپریالیستی و در رأس آنها دولت امپریالیستی انگلیس و همین طور شرکت های نفتی بزرگ جهانی، مخالف تسلط کامل مردم ایران بر منابع و اقتصاد خودشان و همین طور مخالف دولت مصدق و طبیعتاً مخالف تمام نیروهای ملی و استقلال طلب و ترقیخواه بودند.

در توضیح جریان های سیاسی شناخته شده ای که طبقات و قشرهای مختلف اجتماعی و ملی و مترقی و توده ای را نمایندگی می کردند و خواهان ملی شدن صنعت نفت ایران بودند، در وحله اول جبهه وسیعی بود، همان طور که همه می دانند به اسم «جبهه ملی»، که رهبری در بست مصدق را پذیرفته بودند.

نیروی عمده دیگر، حزب توده ایران با گرایش های سوسیالیستی بود که در مرحله اول مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت یعنی از اسفند ۱۳۲۹ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ نسبت به مصدق و تاکتیک های سیاسی و مبارزاتی اش، بدبین و مردود بود. ولی پس از این تاریخ صد درصد او را حمایت می کرد. آنچه که معروف بود به جبهه ملی، البته به معنای عام آن، این جبهه عبارت بود از مجموعه ای از شخصیت های سیاسی، به اضافه یکی از شخصیت های روحانی شناخته شده که در بعضی از سازمان های کوچک مذهبی رادیکال فداییان اسلام و بازاریان مذهبی تسلط کلانی داشت. همچنین از میان این جبهه سازمان های مستقلی هم مثل حزب ایران، نهضت مقاومت، حزب زحمتکشان ملت ایران، حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم و بعدها نیروی سوم وجود داشتند که هرکدام یک یا چند شخصیت سیاسی شناخته شده را در رأس خودشان گرفتند. این جبهه و مجموعه سازمان ها و شخصیت های سیاسی عضو در واقع دولتی ناپایدار بود که در جریان تشدید و اوج گرفتن مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت، بر حسب ظرفیت های طبقاتی و سیاسی و شخصیت شان، در موضع گیری هایشان دستخوش تغییر و تحولاتی شدند، به این ترتیب که عناصری از آن در وسط کار دچار تزلزل و تردید شدند و عناصری هم تا حد مخالفت جدی با دولت مصدق و همدستی با کودتاچیان و حتی شرکت در کودتای ۲۸ مرداد پیش رفتند. طبعاً شرح این تحولات به تفسیر بسیار زیادی احتیاج دارد ولی اولاً نقطه اصلی این تحول در اساس پیام مردمی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ بود که با شرکت فعال و جانبازانه توده ها و طبقات پایین جامعه در آن، جنبش ملی شدن نفت وارد مرحله تازه ای شد و عمق و اصالت تازه ای پیدا کرد. و ثانیاً، سیاست دولت آمریکا بود که از نقش میانجی میان ایران و انگلیس تغییر موضع داد و برای سرکوبی جنبش و دولت مصدق به انگلستان پیوست. در اثر این جریان ها نیروهای مترزلی شروع کردند به اینکه یا از جنبش با شکل جدید آن به کلی کناره بگیرند، یا سعی کنند آن را به موضع معتدل سیاسی اش برگردانند و یا به کلی در برابرش قرار بگیرند و به مخالفان ملحق شوند. در این مورد آخر، نمونه برجسته آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی و سازمان های مذهبی و گروه های بازاری زیر نفوذ اوست و همین طور، حزب زحمتکشان دکتر بقایی و دار دسته او بودند که در کودتا هم نقش فعالی بازی کردند.

اما از طرف دیگر حزب توده ایران، همان طور که گفته شد ابتدا در عین علاقه به ریشه کن کردن نفوذ استعمار انگلیس و شرکت نفت او در ایران، نسبت به رهبری جنبش ملی شدن نفت و رفتارهای سیاسی اش بدبین بود و بیشتر از موضع انتقادی و بی باوری رفتار می کرد. صفحه ۱۸ <

اما مهم‌تر از این، تغییر سیاست آمریکا به سوی امپریالیسم انگلیس بود که پس از پایان دوره ریاست جمهوری ترومن که دمکرات بود و روی کار آمدن ژنرال آیزنهاور جمهوریخواه، موضع میانجی‌گرانه و حالت دوگانه در این دولت به کلی با مخالفت ملی کردن نفت و همدستی با بریتانیا برای سرنگونی قطعی دولت مصدق بدل شد، برای اینکه علاوه بر خطر تأثیر این جنبش بر منافع نفتی آمریکا در سایر نقاط جهان، ترس از تقویت کمونیسم در ایران هم این چرخش را تشدید کرد. در نتیجه مصدق و جنبشی که او در رأس آن قرار گرفته بود، از لحاظ خارجی نه تنها دیگر فاقد یک اتحاد نیرومند شده بود، بلکه خود را در مواجهه با دو امپریالیسم نیرومند متجاوز می‌دید و حمایت معنوی دولت‌های ملی و بی‌طرف جهان سوم هم گره‌ای از کار او نمی‌توانست باز کند. ثانیاً مصدق هدف اصلی و منحصر به فرد خود را «ملی کردن صنعت نفت» قرار داده بود و تمام نیروی خود را در این راه گذاشته بود. او که یک اشرافی لیبرال بود از نظر اجتماعی فاقد یک برنامه اصلاحات اجتماعی و مبارزه با استبداد بود. او به خصوص در جهت تجزیه نیروهای مترجم محلی که اکثراً عوامل و پایگاه‌های دربار و استعمار انگلستان بودند قدمی برنداشت، یا لاقلاً قدم جدی برنداشت. قطع درآمد نفت هم اقتصاد کشور را دچار اختلال بیشتری کرده بود و به قشرهای آسیب‌پذیر جامعه بیش از همه لطمه وارد کرده بود و همه این‌ها سبب شده بود همه این قشرهای اجتماعی دچار آس و ناراضیاتی و انفعال شوند. به طوری که برخلاف ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که مردم به دستاویز یک اطلاعیه یک فراکسیون نیم‌بند جبهه ملی در مجلس شورای ملی مبنی بر تحریم عمومی و نشستن در خانه‌ها به خیابان ریختند و در برابر تانکها و تفنگها سینه سپر کردند و موفق شدند دوباره مصدق را به تخت نخست وزیری بنشانند، در ۲۸ مرداد برعکس، حتی یک نفر هم به روی یکی از اوباش کودتاچی دست بلند نکرد و فریادی علیه دربار استبداری و امپریالیسم از گلو کسی بیرون نیامد. ثالثاً به نظر می‌رسد که مصدق مثل قوام سیاستمداری بود که در کار اداره دولت فقط به شخص خود متکی بود و به کار جمعی مطلقاً اعتقادی نداشت. او در عین حال که رسماً و عملاً وزیر دفاع و فرمانده مستقیم مأموران انتظامی بود، به طوری که خود در دادگاه نظامی توضیح می‌دهد، کمیسیون امنیتی ملی، به جای وزارت کشور، آن هم با حضور و اطلاع وزیر آن وزارتخانه، در خانه مصدق و زیر نظر او تشکیل جلسه می‌دهد و در امور مملکتی تصمیم می‌گیرد. ملاقات‌ها و مذاکرات مهم با سفیران خارجی و قرار و مدارهای آنها در امور سیاسی با شخص او انجام می‌شد. در اقتصاد کشور هم که مسئله نفت مسئله اساسی آن بود، تصمیم‌گیرنده اصلی تنها او بود.

او در انتخاب یاران و دستیاران خود در دولت و هیئت‌های دولتی و مشورتی و اجرایی بیشتر بر اعتقاد دربار و اخلاص آنها نسبت به خودش تکیه داشت. تا جایی که در آستانه کودتا هیچ شخصیت سیاسی برجسته و کارآمد و کاردان و با تجربه در کنار او نبود و اکثر آنها بیش از آنکه سیاستمداران کارکشته و جسور و صاحب‌نظر باشند، بیشتر عناصری صریح و احساساتی نسبت به او بودند که برای مقابله با لحظه‌های حساس و حوادث پپیچیده‌ای مثل کودتا و توطئه عمیق دو قدرت امپریالیست و نیرومند، مطلقاً ورزیدگی و آمادگی نداشتند. مصدق که خود مسئول مستقیم انتخاب همکارانش بود در همان دادگاه درباره آنها اعتراض و شکایت می‌کند که «من یک فرد واحدی بودم که با دسته‌ای افراد که با من مخالف بودند کار می‌کردم، من مسئول کار یک اشخاصی بودم که وظیفه خود را در سیاست بجا نیاوردند هستم».

از طرفی دیگر، در مواردی هم تکیه او بر رجال شناخته شده‌ای بود که از نظر ملی بودن پرونده روشن و مطمئنی نداشتند. نمونه آن، در لحظه حساس کودتا یکی از خویشان خود را که با کودتاچی‌ها همدست بود در رأس شهربانی گذاشته بود. چهارم اینکه مصدق به مناسبت موضع طبقاتی - عقیدتی خود، یک لیبرال ضد کمونیست بود که طبعاً نمی‌توانست به نیروهایی مثل حزب توده اعتماد کند و یا بالاتر از آن، با آنها همکاری کند. او علاوه بر پیروی از تمایلات و عقاید شخصی، برای دلجویی از نیروهای ضد کمونیست داخلی و خارجی، هیچوقت به یاری‌ها و همکاری‌های این حزب واقعی نگذاشت و حتی در روزهای فشار پیش از کودتا، به ایراد فشار به این سازمان و اعضای آن و سرکوب آنها فرمان داد. <

اما پس از ۳۰ تیر و رادیکالیزه شدن جنبش، یکسره به جنبش ملی شدن نفت و رهبری آن پیوست. و خود را در بست در اختیار آن قرار داد. در برابر جبهه وسیع ضد استعماری جنبش ملی کردن صنعت نفت، جبهه مخالفان جنبش و دولت مصدق قرار داشت که پس از حادثه ۳۰ تیر ۱۳۳۱، به طور علنی‌تر و جدی‌تر از گذشته فعال شد و توانست نیروهای تازه زیادی را جلب کند و آنها حول محور دربار و زیر نظر مستقیم جاسوسان انگلیس و در ارتباط مستقیم با آنها و با عوامل ایرانی آنها و با همکاری تنگاتنگ با بعضی از اعضای دستگاه‌های جاسوسی و نظامی آمریکایی سازماندهی کند. اینها علاوه بر جلب جریان‌هایی از همان جبهه ملی به صفوف نیروهای کودتا، به سازماندهی نیروهای مورد اعتماد خودشان هم دست زدند. به خصوص از یک طرف نظامی‌ها زیر نظر مستشارهای آمریکایی و جاسوس‌های انگلیسی سازماندهی شدند و از طرف دیگر، اوباش و لمپن‌ها و گروه‌های فاشیستی زیر نظر گروه‌ها و شخصیت‌های مذهبی درباری مثل آیت‌الله سید محمد بهبهانی جمع شدند. البته در جریان هر مبارزه سیاسی و اجتماعی، در میان نیروهای مخالف و موافق همیشه جابجایی و تحولاتی صورت می‌گیرد که می‌تواند منجر به شکست‌ها و یا موفقیت‌های غیرمنتظره‌ای برای یکی از طرفین بشود. اما آنچه در کودتای ۲۸ مرداد به چشم می‌خورد، موفقیت بسیار ارزان و آسان کودتا و حتی شاید غیرمنتظره برای خود کودتاچیان بود. این موفقیت آسان با توجه به اینکه همگان کم و بیش از تدارک کودتا اطلاع داشتند، بیشتر از آنکه ناشی از قدرت نظامی‌ها و اوباش و رهبران سیاسی و مذهبی و مترجم و سلطنت طلب و همین‌طور میزان نفوذ استعمارگران در درون جامعه سیاسی و توانایی سیاسی و سازماندهی آنها علیه جنبش باشد، از بی‌برنامگی و سردرگمی و ناکارآمدی و عدم آمادگی رهبری جنبش برای برخورد جدی و قاطع با مخالفان و همین‌طور تزلزل این رهبری آب می‌خورد. به این ترتیب، شکست جنبش در وحله اول به عهده مصدق بود که جنبش در او خلاصه شده بود و در مراحل بعدی، به نیروهای وفادار به او و به جنبش و بالاخره در وحله سوم به حزب توده ایران مربوط می‌شد. اگر به همان روز کودتا برگردیم، می‌بینیم در عین حال که نیروهای کودتاگر در اوج جنب و جوش خودشان هستند، نیروهای ضد استعماری که باید به مقابله با آنها بپردازند، بلا تکلیف، پراکنده، و مات و مبهوت، نظاره‌گر این جنب و جوش کودتاچی‌ها هستند و حتی رئیس ستاد ارتش مصدق، پیش از ساعت سه بعدازظهر روز ۲۸ مرداد وقتی مطمئن می‌شود که توده‌ای‌های اخلاگر (به قول خودشان) در خیابان‌ها و در میان تظاهرکنندگان طرفدار کودتا نیستند، دستور می‌دهد تا واحدهای نظامی از خیابان‌ها به سربازخانه‌ها برگردند (اینها البته تماماً مستند هستند) و تنها چند نظامی محافظ خانه مصدق هستند که تا آخرین لحظه در مقابل نیروهای مهاجم به ابتکار خودشان و به قول معروف مذبحخانه مقاومت و دفاع می‌کنند.

حال چرا اینطور شد: در قدم اول، خلل در جبهه ملی طبیعتاً سبب شد که قسمتی از نیروهای مردمی که به تبع نیروهای متزلزل رهبری این جبهه از آن کنار گرفتند و یا آنهایی که به کلی به دشمن پیوستند و به میدان آمده بودند، از صحنه کناره گرفتند و عده‌ای از آنها هم به نفع کودتاچیان وارد عمل شدند. در وحله دوم و به نحو مؤثر، سیاست‌های خود دکتر مصدق بود. در مورد مصدق باید گفت که او یک سیاستمدار ملی کارکشته بود که در مبارزات سیاسی خود، اولاً در اساس به بازی‌های سیاسی اعتقاد داشت و نه به بسیج نیروهای توده‌ای، برخلاف آنچه تظاهر می‌شد و گفته می‌شود. و ثانیاً ظاهراً به تعادل و توازن قوای میان قدرت‌های بزرگ جهانی و استفاده از تضادهای آنها دلبسته بود که در آستانه کودتا این تعادل و تضاد کاملاً به زیان او و سیاست‌های او تحول پیدا کرد. مرگ استالین در ۱۴ اسفند ۱۳۳۱ و تزلزل در ارکان حکومت شوروی و مشغول شدن رهبران آن حکومت به تصفیه حساب‌ها و تغییر و تحولات درونی، که آمریکا را بیشتر شیر کرد، یکی از وجوه این تحول بود و سبب شد که امپریالیست‌ها خیالشان از این جهت کاملاً راحت بشود و فشار خودشان را به جنبش‌های ملی و از آن جمله جنبش ملی شدن نفت در ایران افزایش بدهند. این امری بود که بعدها خود مصدق هم یکبار به آن اشاره کرد، یعنی به مرگ استالین و اوضاع شوروی.

صفحه ۱۸

و از همه این ها بدتر، آنطور که گفته‌اند، حتی اخطارهای این حزب را در مورد کودتا چندان جدی نگرفت. این احتمال هم کاملاً وجود دارد که مصدق در آخرین لحظه که متوجه ضعف جبهه خود در مقابله با کودتا شده بود، در اثر این تصور غلط که این ممکن است مقاومت کار را از دست او خارج کند و مملکت را در تور کمونیسم بیاندازد، صحنه را آگاهانه و به عمد ترک می‌کند، برای اینکه در واقع هم، تنها نیروی عمده متشکل که در آن موقع در صحنه مانده بود و در مقابل کودتا می‌توانست بیشتر از نیروهای دیگر نقش بازی کند حزب توده ایران بود و بیم آن می‌رفت که اگر کودتا شکست بخورد، این حزب در صحنه سیاست ایران یکه تاز بشود و ابتکار را از دست او و ملیون بگیرد.

البته به نظر من این فقط یک تصور و توهم است. او حتی پس از پیروزی کودتا برای جلوگیری از گسترش تفاهم میان توده‌ای ها و طرفداران خودش بدترین اتهامی که تا آن دوران هیچ کسی به حزب توده نزده بود را متوجه آنها کرد. به این معنی که پس از تکرار اتهام اخلاک‌درباره آنها گفت: «این توده دو قسم است. توده‌ای انگلیسی و توده‌ای روسی». او حتی شرکت توده‌ای ها در جنبش تیر ۱۳۳۱ را عملی اخلاک‌گرا و نمونه‌ای از روش سوءاستفاده جویانه آنها از حوادث نامید. مصدق البته سه یا چهار بار در دادگاه تکرار کرد: «هرگز نگران حزب توده ایران و دیگر احزاب چپ ایران نبوده» و به بیان دیگر، نگرانی قطعی از آنها نداشته، برای اینکه آنها نمی‌توانستند با قوه دولت مخالفت کنند. یا دولت را از بین ببرند. بلکه نگرانی او کودتای سوم یا همین پیش‌آمدی بود که روز ۲۸ مرداد اتفاق افتاد. با وجود این، سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش او که در صبح روز ۲۷ مرداد همراه با فرماندار نظامی با نخست وزیر ملاقات کرده می‌گوید: «چه از روی اطلاعات به دست آمده و چه در تماس با دکتر مصدق، یگانه دلیل نگرانی را احزاب چپ تشخیص می‌دهم». و چون در آن روزها توده‌ای ها تجلی کامل پیدا کرده بودند، در آن ملاقات، تصمیم کلی نشان دادن شدت عمل در مقابل توده‌ای ها، با اجازه ایشان صورت پذیرفت. این عین گفته رئیس ستاد نظامی دکتر مصدق است که رو در روی مصدق گفته شد: «بعد از این تصمیم این است که در همان عصر ۲۷ مرداد تعداد زیادی اخلاک‌گرا توده‌ای به وسیله فرمانداری نظامی و کلانتری ها جلب و بازداشت شوند». سرتیپ ریاحی بعد از این توضیحات نتیجه می‌گیرد که: «بنده به هیچوجه از این طرز فکری که الان آقای دکتر مصدق بیان کرده‌اند اطلاع نداشته‌ام». یعنی اینکه ما ترسی از حزب توده و اینها نداریم.

البته به دلایل گوناگون، بیشتر می‌توان بر صحت گفتار مصدق تکیه کرد تا بر استنباط و سخنان سرتیپ ریاحی، اما با همه اینها، تمام دستورات او به دستگاه انتظامی در آن روزها، محدود به مواظبت و جلوگیری از اخلال اخلاک‌گرا یعنی سخنرانی و شعار دادن از طرف توده‌ای ها و سرکوب آنها است. خود مصدق می‌گوید: «برای تنبیه توده‌ای ها که در میدان امجدیه اون کارها را کرده‌اند، صد نفر با قانون اجتماعی خود بنده به جنوب تبعید شدند» و جالب اینجا است که او در قبال این سختگیری ها در قبال توده‌ای ها، در برابر عوامل کودتا و فعالیت هایشان که به قول خود مایه اصلی نگرانی او بودند، در عمل هیچ اقدام جدی علیه آنها نمی‌کند. اما آنچه به حزب توده ایران مربوط می‌شود، که نیروی دوم توده‌ای آن زمان بود، همان طور که پیشتر اشاره کردم، این حزب با آن عده از اعضای رهبری خود که در ایران توانسته بود باقی بماند، چون عده زیادی از رهبری از ایران رفته بودند و رهبری آن بسیار ضعیف بود، این رهبری تا ۲۷ تیر ۱۳۳۱ و روی کار آمدن قوام، نه تنها به علت تکیه مصدق بر سیاست حمایت از آمریکا و امیدی که به آن بسته بود و همین‌طور بعضی سیاست های داخلی او به شدت از او انتقاد می‌کرد، بلکه گاه در مطبوعات خودش از حملات تند و خصمانه به او خودداری نمی‌کرد. اما پس از این تاریخ، نه تنها به تأیید دربست مصدق و سیاست های او پرداخت، بلکه دقیقاً سیاست دنباله‌روی از او را در پیش گرفت. این دنباله‌روی تا آنجا پیش رفت که در آستانه کودتا به کلی این حزب استقلال عمل و تصمیم‌گیری سیاسی را به عنوان یک حزب مستقل کنار گذاشت و همه جا منتظر ماند تا ببیند مصدق چه می‌کند تا او به دنبالش راه بیافتد. چون در بعدازظهر ۲۸ مرداد کار از کار گذشت، بعد از مقداری معطلی به اعضای خود دستور داد تا خانه‌های خود را از اسناد حزبی پاک کنند. بعداً کمیته مرکزی باقیمانده حزب توده برای جبران این بی‌عملی، پس از کودتا تحت تأثیر اعضای ماجراجوی خود به اقدامات ماجراجویانه‌ای تن داد که این حزب را واقعاً با مصیبت بیشتری روبرو کرد. و بالاخره سرکوب های وحشیانه دولت کودتا و کشتن و زندانی کردن افراد فعال این حزب، به حیات این حزب پایان داد و آن را به عنوان یک سازمان توده‌ای چپ ترقیخواه با هویت مستقل ملی، برای همیشه از صحنه سیاسی ایران بیرون راند. بدین ترتیب دوران تازه‌ای از استبداد در مملکت شروع شد که حکومت سلطنتی مستبد آن تسلط مطلق آمریکا را پذیرفت و با برنامه ریزی های معین اجتماعی به اقدامات سیاسی حساب شده و با ایجاد یک تکیه گاه اجتماعی داخلی با عنوان سرمایه داری وابسته توانست ۲۵ سال بدون دغدغه بر مملکت فرمانروایی کند. □

بحران اتمی و فرصتی که از دست می‌رود

صفحه ۲

حاد شدن و رسانه‌ای شدن این درگیری‌ها، نشانگر گسترش عمق بحران و به ویژه بحران اتمی و راه‌های مقابله با آن، در جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی کشور ما را نه فقط از نقطه نظر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به سوی نابودی سوق داده است، بلکه با ماجراجویی های سیاسی خود در منطقه و جهان، مردم ما در معرض تهدید یک جنگ مهیب نیز قرار داده است.

کشور ما یکی از بزرگ ترین کشورهای منطقه است اما، با وجود برخوردار بودن از تمامی امکانات رشد اقتصادی، به یکی از فقیرترین کشورها تبدیل شده است و به اقرار منابع خود حکومت، بیش از ده میلیون نفر از اهالی آن در زیر خط فقر قراردارند و اقتصاد آن ورشکسته است. از نظر اجتماعی بیکاری، فقر، فحشا و اعتیاد بیداد می‌کند. تنها راه حل جمهوری اسلامی در طول حیات آن در مقابل معضلات اجتماعی مردم، بر افراشتن هر چه بیشتر چوبه‌های دار در معابر عمومی و گسیل هزاران نفر از اوباش به خیابانها برای آزار و اذیت مردم تحت عنوان مبارزه با مفاسد اجتماعی در سراسر کشور بوده است.

اکنون، علاوه بر همه این مصائب، در پرتو سیاست های ماجراجویانه و

جاهلانه این حکومت، سایه شوم جنگ و ویرانی نیز بر سر کشور ما سنگینی می‌کند. همه شواهد نشان می‌دهد که فرصت پایان دادن به خطر یک حمله نظامی با توجه به سیاست های رهبری جمهوری اسلامی و ماجراجویی های رژیم در سیاست خارجی کشور، رو به پایان است. محافل جنگ طلب و ذی نفوذ در دولت کنونی آمریکا بر بستر این سیاست ها، آخرین تدارکات را برای عملی کردن نقشه های خود انجام می‌دهند و مترصد لحظه مناسب‌اند. آنها در جریان حمله به عراق نشان داده‌اند که برای عملی کردن اهداف تجاوزگرانه خود به هر وسیله‌ای حتی دروغ توسل بسته و از هیچ اقدامی رویگردان نیستند. آنها فقط به دنبال یک بهانه عامه‌پسندی هستند که اقدام خود را در افکار عمومی ایالات متحده و دیگر کشورها توجیه کنند. متأسفانه رهبران رژیم جمهوری اسلامی به اندازه کافی بهانه به دست آنها داده‌اند و هم چنان با ادامه سیاست خارجی کنونی خود با سرنوشت کشور بازی می‌کنند.

تجربه نشان داده است که تنها راه عقب نشاندن سران جمهوری اسلامی از سیاست های ماجراجویانه و سرکوبگرانه‌اشان، مقابله همگانی مردم و بیان آن به هر طریق ممکن است. نیروهای آزادیخواه و مترقی ایران در تلاش برای سازماندهی این مقاومت و ایجاد سدی در برابر حکومت و پایان دادن به شرائط بحرانی کنونی می‌توانند نقش تعیین کننده ای ایفا کنند. اما برای ایفای نقش در نجات کشور از سقوط و ویرانی بیشتر، باید صفوف خود را متحد تر کنند. □

زندانی کوپک در میان زندانی بزرگ

صفحه ۲۴ <

دیدار ما از موزه در ابتدا از شخصی شروع می شود که به عنوان اولین زندانی فلسطینی شناخته می شود - عیسی مسیح. ما از فضای سبز پائین آمده و سپس از چند پله بالا می رویم: اطراف این محل کاکتوس کاشته شده است که "ویدولورازا" یعنی راهی که عیسی مسیح زندانی برای به صلیب کشیده شدن برده شده است را در مقابل چشمان ما مجسم می سازد. سپس ۲ هزار سال مستقیم به سوی دیوار بتونی جهش می کنیم. مدل "دیوار نژادپرستی". همه جا گلدان های گل پراکنده اند، گلدان های بتونی کاکتوس. کنده های بتونی "چک پوینت"ها را به خاطر می آورند.

کاکتوس صبرا و کاکتوس خاردار انجیر سمبل تحمل مردم فلسطین اند. در عربی هم کلمه صبر به مفهوم تحمل و حوصله است. راهنما می گوید: همه فلسطینی ها، بر خلاف برخورد اسرائیلی ها، پرتحمل اند. پنجره بزرگ دیوار خارجی ساختمان سمبل آزادی است. ... هر سنگی مفهوم خود را به همراه دارد. چند ماه پیش من ازمکانی دیگرشبه این مکان دیدن نمودم: موزه نژادپرستی در سووتو - آفریقای جنوبی. دقیقاً با همین طراحی و با همین پیام.

عکس های نمایشگاه:

عکس های سیاه و سفید از دستگیری ها. در این عکس ها سربازان اسرائیلی با بی رحمی زندانیان را می زنند، به روی زمین می کشند، می بندند، با مشت می کوبند، با پوتین هایشان زیر لگد می گیرند، پرت می کنند و به آنها تف می اندازند. در نقشه ای ۲۷ زندان و محل بازجویی نشان داده شده است که برای هر فلسطینی آشناست. زندان های مرکزی با رنگ قرمز نشان داده شده است و مراکز بازجویی با رنگ زرد. از زمان پیمان اسلو بسیاری از این گونه مراکز به اسرائیل منتقل شده اند، کارهایی که بر خلاف پیمان ژنو است. تنها دو تاسیسات از این دست در مناطق اشغالی باقی مانده اند: در افرا و هاوارا.

در پوستری دیگر با ۷۶ روش بازجویی و شکنجه آشنا می شویم: از کتک های وحشیانه گرفته تا شکنجه موز و رفتار های وحشیانه ای که مانع از این می شوند تا زندانیان با وکیلی ملاقات کنند. راهنما می گوید: "این عکس ها رفتار و طرز تفکر اسرائیل در مقابل زندانیان فلسطینی را به تصویر در می آورند."

عکسهای رنگی، هر آنچه زندانیان مخفیانه عکاسی کرده اند را نشان می دهند. در این عکس ها زندگی روزمره زندانیان به تصویر درآمده است. یکی از عکس ها توده عظیمی از پوکه نارنجک های اشک آوری که به زندانیان پرتاب شده است را نشان می دهد و درحقیقت، وجه دیگری از زندگی پشت میله های زندان را به تصویر در می آورد. سپس مکعبی شفاف و بی رنگ است که درونش چیزی حک شده و نمایشگر از بین بردن ۵۰ فلسطینی توسط ماموران بریتانیائی است. نامه خداحافظی یکی از زندانیان کشته شده بنام فواد هیجاوی به خانواده اش در تاریخ ۱۸ ژوئن ۱۹۳۰ در این میان قرار دارد.

در اینجا دیوار مرگ قرار دارد: نام و تصویر ۲۲۰ زندانی که در زندان های اسرائیل کشته شده اند بر روی آن قرار دارد. از خلیل سیام که در مقرر پناهندگان بعد از ۸ ژوئن ۱۹۶۷ - یعنی دومین روز اشغال - دستگیر و کشته شد، تا جمال ال سراحیم که در نتیجه بیماری در تاریخ ۱۶ ژانویه ۲۰۰۷ - یعنی ۴۰ سال بعد - جان خود را از دست داد. بر روی یک تابلوی سبزرنگ نام ۶۴ فلسطینی که بیش از ۲۰ سال در زندان بسر می برند قرار دارد: از سعد ال آتابا که از تاریخ ۲۹ ژوئن ۱۹۷۷ - بیش از ۳۰ سال - در زندان است، تا خالد ال جیدی از رافا که از دسامبر ۱۹۸۶ - یعنی ۲۱ سال - در زندان به سر میبرد. ابو الحاج می گوید "ما باید نام ۱۰ نفر دیگر را به این لیست اضافه کنیم". نوشته های بسیار ریز بر روی کاغذ نامه های بی رنگ، نامه هایی هستند که زندانیان از زندان به طور مخفیانه خارج کرده اند. یک زندانی برای من یک چنین نامه هایی از زندان مگیدو فرستاده است. من در این نامه های مینیاتوری استعداد و هنر بسیاری زیاد زندانیان را میبینم.

در بخش دیگری از این نمایشگاه کپسول های بسیار کوچکی که نامه های زندان در آن قرار می گرفته و خارج می شده قرار دارند. یکی از زندانیان به خانواده اش می نویسد: "در مرکز این زندگی وحشتناک و این کابوس تمام نشدنی زندان مرکزی آشکالون می خواهم به شما عزیزانم سلام های فراوانم را بفرستم". اصل نامه های خلیل الوزیر و ابو جهاد از بغداد در زندان های اسرائیلی که در سال ۱۹۸۶ از زندان به بیرون فرستاده شده اند هم وجود دارد. دو سال بعد ابو جهاد توسط اسرائیل در تونس به قتل رسید و حال این موزه به نام وی برپا شده است.

بر روی دیوار دیگر، اسطوره های شهامت ۴ اعتصاب غذای بزرگ که در چهار زندان کشته شدند به تصویر در آمده است. تصویری از عبدالقادر ال فهیم از جلیله که در زندان آشکالون در ماه مه ۱۹۷۰ کشته شد تا حسین آویدت از اورشلیم که در اکتبر ۱۹۹۲ در همان زندان از گرسنگی مرد.

راهنمای ما الحاج، خود در یکی از اعتصاب غذا ها در سال ۱۹۸۰ در زندان شوا شرکت داشته است. او ۱۰ سال یعنی از سن ۱۶ تا ۲۶ سالگی در زندان به سر برده است. دو دوست دیگر الحاج هنوز در زندان بسر می برند.

دفترچه های خاطرات زندان هم به نمایش گذاشته شده اند که در دفترچه های مدرسه اسرائیلی که در زندان خریداری می شدند نوشته شده اند. این خاطرات دست نویس، خط به خط، رنج و درد و عذاب و بیچارگی و تجربه های زندانیان را به تصویر در می آورند. برخی از آنها بعد ها به عنوان کتاب منتشر شدند. برخی از این دست نوشته ها به زندانیان فلسطینی و یا مادران زندانی و ... تقدیم شده است. همچنین مدارک معروف زندانیان سال ۲۰۰۵ در اینجا موجودند.

یک زندانی اسرائیلی به نام ولید داکا به عربی و انگلیسی و عبری در اثری قابل توجه که با طرح هایی از پرندگان آذین شده و به خارج از زندان بیرون فرستاده شده نوشته است: "من سن واقعی مادرم را نمی دانم. مادر من دو سن دارد یکی سن عمری اش که من نمی شناسم و یکی سن زندانی بودنش. دو سن موازی که ۲۰ سال میشود و من برای او از زمان موازی نامه می نویسم..."

ولید داکا از سال ۱۹۸۶ در زندان به سر می برد. من یکبار در سال ۲۰۰۱ او را در زندان شاتا ملاقات کردم. از آن زمان ۷ سال می گذرد. داکا زندانی و محکوم شد زیرا که وی در قتل و ربودن سربازان مسجد تامن شرکت داشته است. اگر داکا یهودی بود و عرب ها را به قتل رسانده بود، در این حالت مدتها بود که آزاد شده بود. همچنین اگر وی یهودی بود که یهودی را بقتل می رساند بازهم مدت ها بود که آزاد شده بود و اگر یک فلسطینی از مناطق اشغالی بود، در معاضه زندانیان به آزادی می رسید. اما داکا عربی است از اسرائیل و هیچ کس به او و مجازاتی که می شود توجهی ندارد. حال حداقل، اثر او در این موزه قرار داده شده است. □

معنای انتخاب رفسنجانی به ریاست مجلس خبرگان

صفحه ۳ <

یعنی اگر خامنه ای پای خود را از گلیمش درازتر کند، نتیجه را اعلام میکنند. به نظر می رسد در میان جناح های حکومتی خط رفسنجانی قدرت بیشتری گرفته و موقعیت تندرهای حکومتی ضعیف تر شده است. اکنون می توان این ادعا را جدی گرفت که خط مذاکره با غرب و آمریکا در حال پیشروی است و روی این ادعا که زمینه مذاکره از طرف جمهوری اسلامی بیش از پیش تقویت شده، مکث نمود. اما در عین حال نباید فراموش کرد که هنوز در جمهوری اسلامی جناح هایی در قدرت از تشنج و بحران سوده های کلان به چنگ آورده و کیسه های گشادی برای بازار سیاه دوخته اند. از سوی دیگر در آمریکا و اسرائیل جناح های قدرتمندی در رویای جنگ و بمباران نقاط حساس ایران روزگار می گذرانند. افزون بر تمام این ها، جمهوری اسلامی در طی سال های حکومتش همواره عامل بی ثباتی و تشنج بوده و هیچ جناحی نتوانسته است

اعتمادی برانگیزد. حتی اصلاح طلبان نیز که با تندروری ها موافقت ندارند، عزم و قدرت چندانی ندارند. از این رو هر بهانه و عاملی می تواند وضعیت را به تشنج بکشاند و در جمهوری اسلامی این گونه عوامل به وفور رخ دانی است. و بالاخره در این جنگ قدرت ما بار دیگر شاهد قدرت گیری رفسنجانی در بافت حکومت هستیم، مردی که گفته می شود از ثروت کشور کیسه های گشادی برای خود و خانواده اش پر کرده است، کسی که در تمام توطئه های جمهوری اسلامی علیه مردم و در تمامی کشتارها، به ویژه کشتار وسیع زندانیان در سال ۶۷ دست داشته است. می گویند در چشم مارهایی است که انسان از ترس آنها به اژدها پناه می برد. در جمهوری اسلامی نیز به برکت ضعف و پراکندگی اپوزیسیون ترقی خواه، قدرت در میان جانین دست به دست می شود. آیا جریانات آزادیخواه را این همه مصیبت و درد به هوش خواهد آورد یا هنوز مایلند در دهکده کوچک خود به تنهایی حکمرانی کنند و کدخدای ده خود باشند. □ ۱۳ شهریور ۱۳۸۶



وضعیت کنونی نوار غزه

برگردان ناهید جعفرپور - Amira Hass

یک و نیم میلیون ساکنین نوار غزه نه تنها در زندانی میان بزرگترین زندان جهان زندگی می کنند، بلکه همواره باید با حملات نظامی روزمره اسرائیل هم سرکنند و روزانه باید کشته هائی را به خاک سپارند. دو کودک در روز سه شنبه کشته شدند. از سوئی حملات اسرائیل است و از سوی دیگر کسانی که موشک پرتاب می کنند. حتی اگر پرتاب این موشک ها هم وجود نداشت، با این وجود حملات کوتاه مدت و ده ها دستگیری که موجب ساعتها خوار شدن و آزار و اذیت دستگیر شدگان است وجود دارد.

همچنین قتل هائی توسط هموطنان خودی انجام می پذیرد که حتی اگر کمتر از آنی باشد که در فاز فتح انجام می پذیرفت، انتقام جوئی همچنان خطری جدی است. اعضای فتح دستگیر می شوند و شکنجه می گردند. حتی خشونت بجائی می رسد که عروسی یکی از طرفداران فتح دچار حمله مسلحانه طرفداران حماس می گردد.

وضعیت اقتصادی دو ماه است که کاملاً فلج شده است. ده ها هزار کارگر در بخش خصوصی دو ماه است که اندکی پول هم در نیارده اند. صادرات صفر است زیرا که مرز کارنی بسته شده است. اگر موضع اسرائیل در مقابل حماس همین گونه باقی بماند، این وضعیت هم مدت های طولانی به همین گونه باقی خواهد بود.

اگر قطعات یدکی برای پمپ های خراب تاسیسات فاضلاب نوار غزه به موقع وارد نگردد آزمان فاجعه رفتن این منطقه به زیر آب های فاضلاب وجود خواهد داشت. برق وجود ندارد زیرا که اتحادیه اروپا می بایست به حماس برای رآکتور خصوصی برق برای این منطقه کمک کند و این کمک را نکرده است. زباله ها همه جا در میان مناطق مسکونی به هم پیوسته خان یونس، شهر غزه و جابلیه پخشند. سکنه این زباله ها را زمانی که جمع آوری نمی شود خود می سوزانند و دود بدبوی ناشی از این کار هوارا مسموم می سازد. کارگران اداره برق از ژانویه تا کنون دستمزدی نگرفته اند. آنها اعتصاب می کنند.

از سوی دیگر ده ها هزار پلیس و کارمند در بخش خدمات عمومی که بر سر کار نمی روند، هنوز به دستور دولت در رامالا کمی مواجب دریافت می نمایند. کسانی وجود دارند که با وجود اینکه کار می کنند اما دستمزدی دریافت نمی نمایند زیرا که آنان در زمان حماس محل های کار خود را کسب کردند. اگر کسی همسایه اش را به دولت رامالا معرفی کند که او به عنوان پلیس کار می کند، فوراً آن شخص از کار بیکار می شود. این راپورت دادن ها و ترس از آن، جامعه را از داخل در هم می شکنند.

ترس بزرگ جائی دیگر قرار دارد: چه اتفاقی خواهد افتاد وقتی که زمان دوره جدید تحصیلی و آغاز کار مدارس فرا رسد. دولت رامالا دستوری را مقرر نموده است که طبق آن، تعطیل آخر هفته جمعه و شنبه است. اما دولت غزه تعطیل آخر هفته را پنجشنبه و جمعه می داند. هر کسی که در روز شنبه کار می کند دستمزدش پرداخت نمی شود و در صندوق دولت می ماند و هر کسی که در پنجشنبه کار می کند می ترسد از این که که حماس مزاحمش شود. در غالب وزارت خانه ها این مشکل اینگونه حل می شود که آخر هفته را سه روز حساب می کنند. اما مدارس نمی توانند اینگونه عمل نمایند. برخی از این نگرانند که جنگ و کشت و کشتار میان حماس و فتح خود را به نوعی جدید نشان دهد، آنهم بر گرده دانش آموزان و آموزگاران.

سکنه نوار غزه وابسته به چندین نوع احکام مختلف اداری هستند: اول از اسرائیل که خود را به عنوان قدرت اشغالگر بر آنها تحمیل می کند، دوم از سوی ماموران اداری رامالا که شهروندان را در مضیقه می گذارد و دستگیری می کند و سوم از سوی حماس که می خواهد غزه را آزاد کند و همچنان موشک پرتاب می کند و اعلام مقاومت می کند تا به این وسیله اشتباهات سیاسی و اقتصادی اش را توجیح کند و بتواند کمک های نقدی «دست و دلپازانه» برخی از دولت های منطقه را در اختیار خود بگیرد تا بدینوسیله بی قدرتی سیاسی خود را بپوشاند و چهارم، آمریکا که کارزار بایکوت را به پیش می برد تا بدینوسیله اسرائیل را پشتیبانی کند. این چهار «اتوریته» گمراه کننده و فلج کننده می باشند و در واقع هیچ عجب نیست که غزه در این فاصله برای ضربه بعدی پخته می شود. □ ۲۳ اوت ۲۰۰۷

مصاحبه با سه تن از فرزندان اعداءشندگان

صفحه ۱۱ <

حالا در خاوران چنین چیزی وجود ندارد و تو باید با تمام احساسات، تمام رنج سال ها، با همه ی شنیده ها و حتی رویاهایت، وارد خاوران شوی و به بابا بگویی، ببین! من هنوز هستم. برای من خاوران تنها خاک پدرم نیست. جایی است، که اگر بخوام پدرم را به کسی نشان دهم، او را به خاوران می برم و برایش سرود خاوران را می خوانم. خاوران آخرین جای دنیا است، که تن پدرم را لمس کرده است. با این که هر بار به خودم می گویم نرو، برای چه می روی، اما چیزی مرا به ضرب گندک از خواب بیدارم می کند و راهی خاوران. نه می توانم بروم نه نروم.

همه چیز به مرور زمان تغییر می کند و من نگران این تغییر هستم. به یکی از دوستانم که او هم درد مرا دارد گفتم، من از ۵۰ سالگی خودم می ترسم. از این که این احساس، آن موقع چگونه خواهد شد؟ می خندیدم و می گفتم اگر یک روز دختر دار بشوم چه؟ چه کار می کنم؟ در ده سال اخیر من به شدت تغییر کرده ام. نسبت به پدرم، خاوران، ردپای که پدر از خودش گذاشته، همه و همه چیز. امروز زیر پایم خالی است. من می ترسم که در ۵۰ سالگی ام زیر پایم از این هم خالی تر باشد. خاوران برای ما جایی است که واقعاً هر بهارش یک رنگ است.

فکر می کنی چگونه این درد را می توان تسکین داد؟ باید چه اتفاقی بیافتد تا تو آرام تر شوی؟

فکر می کنم تا لحظه ای که بمیرم آرام نخواهم شد.

آیا مطرح شدن این امر در عرصه ی بین المللی، محاکمه عاملان آن و روشن شدن زوایای این اتفاق، می تواند کمکی به اجرای عدالت کند و تو را حتی اندکی به آرامش رساند؟

نه! مگر می تواند پدر من را زنده کند و او را در حالت عادی کنار من بنشانند؟ نمی تواند! اما شاید بتواند کمک کند، پدری در جای دیگری از دنیا، تمام این حرف ها را بشنود و شاید دلش برای دخترش بسوزد و به خاطر دخترش یک زندگی عادی کند. آن وقت می تواند برایم تسکین باشد. وقتی انعکاس جهانی این ماجرا بتواند صادقانه و صحیح باشد، تا دیگری بتوانند از آن درس بگیرند، راه اشتباه را نروند و راه درست را ادامه دهند. در نتیجه آدم های دیگری را نجات دهد. اما نمی تواند فقر و بی عدالتی را نجات دهد. نمی تواند غم من و مادرم را نجات دهد. محاکمه عاملان این جنایت، دوی درد من نیست. من به این فکر می کنم که حتی جلااد پدرم، شاید دختری داشته باشد که عاشق پدرش باشد. عشقی که هیچ کس نمی تواند منکرش شود. من حاضر نیستم حتی دختر آن جلااد هم حس من را تجربه کند. شاید پدر او پس از آن که کسی را می کشد، شب دخترش را ناز کند تا بخوابد. من فکر می کنم، جریانی باید محاکمه شود، که بر پایه ی ارزش های انسانی نیست و هیچ حرمتی برای انسان قائل نیست. وقتی حیوانی، کسی یا حیوانی دیگر را می خورد، نمی توانی به او بگویی نخور. زیرا او یک حیوان است، نمی فهمد. در این دنیا بسیاری برای حرمت انسانی مبارزه می کنند. اما حیوان این را نمی فهمد. مثل علف هرزی است که باید کنده شود. من به خاطر خودم نمی خواهم که آن ها محاکمه شوند. به خاطر دنیا می خواهم آن ها محاکمه شوند. به خاطر همه ی انسان ها. □

روز همبستگی بین المللی کارگری برای آزادی منصور اسانلو و محمود صالحی در نروژ

بنا به دعوت اتحادیه کارگری ترانسپورت نروژ، اتحادیه کارگری قطار شهری و اتحادیه کارهای ترافیکی متشکل در ای.اس. و در ارتباط با فراخوان فدراسیون بین المللی کارگران حمل و نقل (ITUC) کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های کارگری (ITF) برای آزادی بدون قیدو شرط محمود صالحی و منصور اسانلو، تظاهراتی در روز پنجشنبه ۹ اوت در مقابل سفارت جمهوری اسلامی برگزار شد. در این مراسم علاوه بر اعضای اتحادیه های مذکور، فعالین سیاسی ایرانی نیز شرکت فعال داشتند. در این تجمع فعالینی از حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری (حکمتیست)، سازمان راه کارگر، سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، انجمن همبستگی با کارگران ایران - نروژ و جنبش همبستگی برای آزادی و دمکراسی در ایران (نروژ) حضور داشتند و در پایان، نمایندگان اتحادیه های کارگری خواسته های خود مبنی بر آزادی بدون قیدو شرط محمود صالحی و منصور اسانلو را طی نامه ای تسلیم سفارت جمهوری اسلامی نمودند. □

آکسیون اعتراضی در برلین



روز پنجشنبه ۹ اوت برابر با ۱۸ مرداد، تظاهراتی به دعوت گروه همبستگی با جنبش کارگری (برلین) در اعتراض به زندانی کردن محمود صالحی و بازداشت منصور اسانلو در Breitscheid Platz در مرکز شهر برلین برگزار شد. در این آکسیون، نمایشگاه عکس و شعارهایی که در پیاده رو پهن شده بود مورد توجه عابریین و توریست ها قرار گرفت. در این حرکت اعتراضی، سرکوب و دستگیری فعالین جنبش زنان، ملیت ها، دانشجویان، روزنامه نگاران، آزادیخواهان و کارگران از سوی تظاهرات کنندگان محکوم گردید و با برگزاری نمایشگاه عکس و اطلاع رسانی و پخش صد ها اعلامیه به زبان آلمانی حرکات وحشیانه رژیم در یورش به زنان و جوانان و اعدام های دسته جمعی در کوی و برزن افشا شد. همزمان گزارش آخرین هجوم رژیم به منزل و خانواده اسانلو و دستگیری تعدادی دیگر از اعضای سندیکای شرکت واحد و مزاحمت برای دیدار کنندگان و همبستگان ایشان به اطلاع مردم رسید. این آکسیون از سوی کمیته دفاع از زندانیان سیاسی و کانون دفاع از پناهندگان سیاسی ایران - برلن به طور فعال مورد حمایت قرار گرفت. رادیو فردا، دویچه وله، مولتی کولتی و تلویزیون برابری در برلین گزارش این آکسیون را مخابره کردند. □

گزارشاتی از حرکت های اعتراضی در چند شهر اروپا

روز همبستگی بین المللی کارگری برای آزادی منصور اسانلو و محمود صالحی

آکسیون اقدام همبستگی جهانی با محمود صالحی و منصور اسانلو در لندن



با انتشار بیانیه فعالین جنبش کارگری در خارج از کشور و اعلام هفته همبستگی با محمود صالحی و منصور اسانلو و حمایت و فراخوان «آی تی اف» و «آی تی یو سی»، امروز از ساعت ۱۲ جمعی از فعالین و مدافعین جنبش کارگری ایران، همراه با فعالین اتحادیه های کارگری حمل و نقل، خدمات عمومی، حمل و نقل عمومی، فعالین چند نهاد سیاسی انگلیس، فعالین احزاب و نهادهای سیاسی ایرانی مقیم انگلستان، در مقابل سفارت جمهوری اسلامی ایران جمع شده و یکصد خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط منصور اسانلو، محمود صالحی و سایر کارگران دستگیر شده و زندانی شدند.

در این آکسیون، دیوید کاکرافت دبیر کل فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل ضمن تاکید بر بیگناهی کامل منصور اسانلو و محمود صالحی و مبارزات آنها، با اشاره به سفر منصور اسانلو به لندن، اظهار داشت امروز در سراسر جهان صدای اعتراضات کارگران برای آزادی منصور اسانلو و محمود صالحی به گوش مسئولین رژیم جمهوری اسلامی خواهد رسید. او تاکید کرد که تا آزادی کارگران زندانی همچنان به اعتراضات خود ادامه خواهند داد.

در این حرکت، یداله خسروشاهی از فعالین اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران در ایران، بیانیه فعالین جنبش کارگری در ایران را برای جمع قرائت کرد. پیام و اعلام همبستگی محمود صالحی از زندان همراه با نجیبه صالحزاده، اطلاعیه کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، بیانیه دانشجویان و فعالان چپ متشکل از جمعی از دانشجویان و فعالان چپ، چپ کارگری دانشگاه تهران، دانشجویان سوسیالیست پلی تکنیک، جمعی از دانشجویان چپ کردستان، نشریه میلیتانت و هیات تحریریه سایت سلام دموکرات، پیام شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری، شامل اتحاد کمیته های کارگری، کمیته پیگیری و کمیته هماهنگی، انجمن فرهنگی، حمایتی کارگران و گروهی از دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب دانشگاه های ایران، پیام همبستگی اتحادیه سراسری کارگران اخلراجی و بیکار، پیام همبستگی جمعی از کارگران ایرانخودرو، و پیام همبستگی انجمن صنفی کارگران برق و فلزکار کرمانشاه را در همبستگی با اعتراضات جهانی قرائت کرد. □

تظاهرات ایستاده در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در پاریس



امروز ۹ اوت ۲۰۰۷ تظاهراتی در شهر پاریس در مقابل سفارت جمهوری اسلامی برگزار شد. این حرکت در ادامه هفته اعتراضی ۴ تا ۱۱ اوت در ارتباط با دستگیری فعالین کارگری انجام شد. تظاهرات امروز به فراخوان کنفدراسیون جهانی سندیکاها و فدراسیون بین المللی حمل و نقل در بیش از ۳۰ کشور جهان برگزار شده است. تظاهرات در شهر پاریس به دعوت سندیکای کارگری س ژ ت و حمایت دیگر سندیکاهای کارگری مانند FO و CFTD برگزار شد. این حرکت ها هم زمان شد با موج اعدام های اخیر در شهرهای مختلف ایران و هم چنین مجموعه اعتراضات ایرانیان خارج کشور نسبت به این اعدام های بی رویه وحشیانه.

در این آکسیون اعتراضی بیش از ۱۰۰ نفر زنان و مردان ایرانی و فرانسوی شرکت داشتند. اغلب تشکل های سیاسی فعال در پاریس در این آکسیون شرکت داشتند. تعدادی از زنان ایرانی، تصاویر متعددی از اعدامهای اخیر را در معرض نمایش قرار داده بودند.

قبل از شروع تظاهرات حدود ساعت ۱۲ سه تن از فعالین سندیکای س ژ ت به سفارت جمهوری اسلامی رفتند و تقاضای دیدار با سفیر را کردند. مسئولین سفارت اعلام کردند که آنها نمی توانند سفیر را ملاقات کنند. در نتیجه تقاضا کردند که نامه آنها به سفیر داده شود، آنها از دریافت نامه هم امتناع کردند و به فعالین س ژ ت گفتند که آنها می توانند نامه شان را از طریق پست به سفیر ایران در پاریس ارسال کنند!

تظاهرات با سخنرانی مهشید از فعالین س ژ ت آغاز شد. وی گفت ده ها نفر بر چوبه های دار در مراکز شهر های ایران حلق آویز شده اند. هم اکنون بیش از ۴۰۰۰ نفر حکم مرگ گرفته اند. این چوبه های دار بخشی از تدارک برای اعدام بقیه زندانیان سیاسی است که هم اکنون در زندانها هستند. اعدام فعالین کارگری، فعالین جنبش زنان، فعالین جنبش دانشجویی و...

سپس افرادی از سوی کنفدراسیون س ژ ت، فدراسیون حمل و نقل س ژ ت، یکی از فعالین کارزار زنان سخنرانی کردند و احمد بخرد طبع از جانب ده نهاد کارگری در اروپا، استرالیا و کانادا که بخش مهمی از سازماندهی آکسیون های هفته اعتراضی را برعهده داشتند، قطعنامه ای را قرائت کرد. □

مصاحبه با لیلا شهید (نماینده فلسطین در اتحادیه اروپا) در باره اوضاع فلسطین

جنگ داخلی فلسطینی ها را ضعیف می سازد

مصاحبه گر: راندا آچماوی - برگردان: ناهید جعفرپور

زیرا که در سال ۱۹۹۴ که یاسر عرفات به فلسطین آمد به مردم قول داد که به این اشغال پایان می دهد. او وعده داد که اقتصاد را بهبود بخشد و با اتحادیه اروپا همکاری خوبی را بنا سازد. او وعده داد که بی شک همه چیز خوب خواهد شد. اما در طول زمان برای مردم روشن شد که او دقیقا عکس این وعده ها را انجام داد. مردم باید شاهد می بودند که چگونه بمباران ها شدت می گیرند و شهرک های اسرائیلی گسترش می یابند و بالاخره چگونه دیوار ساخته شد. فشار بر مردم در مقایسه با زمان های قدیم بیشتر و عمیق تر گشت و زمانی، تمامی تلاش ها برای صلح بی حاصل شدند و هیچکسی دیگر به آن اهمیتی نداد که جلوی اسرائیل را بگیرد و او را سر عقل بیاورد: نه آمریکائی ها و نه اروپائی ها.

فلسطینی ها در آخرین انتخابات به حماس رای دادند اما نه به این خاطر که حماس برنامه ای اسلامی دارد. آنها تنها می خواستند از جانب یک حزبی نمایندگی بشوند که مسئولیت سرش می شود. اما متاسفانه آمریکائی ها و اروپائی ها و حتی دولت های عربی از رابطه با حماس خود داری کردند. در نهایت محمود عباس شروع نمود با حماس در باره دولتی ائتلافی صحبت کردن و بعد از صحبت های فراوان توافق نمودند که دولتی با یک برنامه بسیار عاقلانه تشکیل دهند. دولتی که بتواند تمامی تصمیمات تاکتونی «پ ال او» را به رسمیت بشناسد و آنها را پیاده کند و همچنین تصمیمات کنفرانس سران عربی و تصمیمی را که به محمود عباس اجازه می دهد با اسرائیل معامله کند، البته با شرط اینکه پیمان ها به رای مردم گذاشته شوند.

کوتاه بگویم این برنامه، برنامه ای خارق العاده بود. از این رو آمریکائی ها مقرر کردند که با این دولت معامله ای نشود. زمانی که به این شکل از صحبت با این مردم خودداری می شود، چه چیزی برای آنها باقی می ماند به غیر از خشونت؟

پرسش: اوضاع در فلسطین در حال حاضر چگونه است؟

پاسخ: اوضاع در حال حاضر بسیار دشوار و بسیار جدی است. از همه بدتر این که دعوا میان خود فلسطینی هاست. مردم ما به دنبال فاجعه ۱۹۴۸ از هم تکه تکه شدند. بخشی در اسرائیل ماند، بخش دیگر به تبعید رفت و بخشی دیگر نیز در منطقه ای که از سال ۱۹۶۷ به طور نظامی اشغال گشت، زندگی می کند.

ما توسط یک فضای مشترک و یا سرزمین مشترک به یکدیگر وصل نیستیم و بنابراین اصولا در وضعیتی قرار نداریم که بتوانیم جنگ داخلی بنمائیم. اما هر آنچه را که در غزه گذشت نمی توان نامی دیگر نهاد: این خود آغاز جنگی داخلی بود. متاسفانه هیچکس نمی تواند ضمانت کند که یک چنین مسئله ای در غرب اردن و یا در مقرهای آوارگان و پناهندگان آغاز نگردد. زیرا که نیروهای وجود دارند که تنور این ماجرا را همواره داغ می کنند. آمریکائی ها استراتژی جنگ داخلی را دنبال می کنند آنهم نه تنها در فلسطین، بلکه همچنین در لبنان و یا در عراق.

پرسش: وضعیت در غزه چگونه است؟
پاسخ: در غزه اوضاع فاجعه بار است. مردم در آنجا چون در زندانی بزرگ زندگی می کنند. همه درها به روی آنها بسته است و حتی اگر هم کسی شغلی دارد، مثلا دهقانان، از این امکان برخوردار نیست که به راحتی در حرکت باشد و چیزی به داخل یا خارج حمل کند. انسانها نمی توانند هر جا که می خواهند در حرکت باشند و اصولا نمی توانند جا بجا شوند و این مسئله راه هر گونه بهبودی را در شرایط زندگی آنها مسدود می سازد. دو سوم مردم غزه در زیر خط فقر زندگی می کنند و ۷۰ درصد مردم بیکارند.

پرسش: این سیاست نتیجتا به نفع قوی شدن حماس شد؟

پاسخ: فاکتور تعیین کننده ای که به قوت گرفتن حماس کمک نمود تو زرد بودن الفتح بود.

در حالی نمایندگان اتحادیه های کارگری استرالیا میخواستند که نامه اعتراضی خود را به سفیر رژیم تحویل داده و پیام شفاهی خود را نیز به وی ابلاغ کنند، پلیس اطلاع داد، کارمندان سفارت گفته اند که سفیر در سفارت حضور ندارد و لذا نامه از طریق پلیس به نمایندگان رژیم داده شد. کمیته همبستگی با کارگران ایران- استرالیا در پیگیری برنامه هفته حمایت از کارگران ایران ۴ تا ۱۱ اگوست، از امشب تحصن و اعتصاب غذای خود را در مقابل پارلمان هاوس ایالت نیو ساوت ویلز آغاز کردند که تا بعد از ظهر شنبه ۱۱ اگوست ادامه خواهد داشت. □

امروز جمعی از مدافعین طبقه کارگر ایران با تجمع در مقابل سفارت رژیم اسلامی ایران همبستگی خود را با کارگران ایران اعلام داشتند و خواستار آزادی فوری آقایان اسانلو و صالحی شدند.

تجمع معترضین در جریان این آکسیون منجر به بسته شدن سفارت شد و مراجعه کنندگان ناچار به بازگشت شدند، در همین حال شمار اتومبیلهای پارک شده در خارج از سفارت حاکی از زندانی شدن کارمندان آن بود که مراجعین داخل سفارت را نیز ناچار به انتظار تا پایان آکسیون کردند.

راهپیمایی همراه با دوپره

در شهر کلن



در روز شنبه چهارم اوت ۲۰۰۷، به دعوت کانون تلاش - کلن، کانون همبستگی با کارگران ایران - کلن، کانون سینما و تئاتر روند، جمعی از زنان کرد و پشتیبانان جنبش دمکراسی مردم ایران، در حدود ۱۵۰ نفر از ایرانیان، برای دفاع از جان زندانیان سیاسی - عقیدتی، برای پشتیبانی از فعالین جنبش های اجتماعی، برای نفی قوانین زن ستیز، برای نفی قوانین ضد کارگری، برای نفی روشنفکر ستیزی و در یک کلام، برای اعتراض به کلیت نظام قرون وسطایی جمهوری اسلامی، در یک راهپیمایی یک ساعته در مرکز شهر کلن شرکت کردند.

در این راهپیمایی، با شعار اصلی "دستگیری، شکنجه و اعدام را در ایران متوقف کنید"، ضمن حمل انبوه پلاکات و شعار به همراه عکس های زیادی از صحنه های اعدام در ملاء عام، سنگسار، سرکوب زنان، دانشجویان، کارگران و سرکوب های خیابانی، به همراه عکس های فعالین دستگیر شده جنبش زنان، جنبش کارگری، جنبش دانشجویی، و جنبش های قومی و ملی، در طول مسیر راهپیمایی نیز وضعیت جامعه ایران و دیکتاتوری خشن جمهوری اسلامی از بلندگوها برای جمعیت ناظر توضیح داده می شد.

در این راهپیمایی از شرکت کنندگان درخواست شده بود که دوپرخه های خود را همراه بیاورند و با نصب پلاکات ها و عکس ها در قسمت جلو و دوطرف دوپرخه ها، هم توجه حاضرین بیشتر به این حرکت جلب شد و هم تعداد بیشتری عکس و پلاکات توسط هر یک از شرکت کنندگان حمل می شد و اطلاعات بیشتری به حاضرین منتقل می شد. این راهپیمایی که در اصلی ترین خیابان شهر کلن انجام شد و تا میدان مرکزی شهر ادامه یافت، توجه زیادی را به خود جلب کرد و افکار عمومی بیشتری را متوجه جنایات جمهوری اسلامی و مبارزات مردم ایران نمود. □

آکسیون جهانی همبستگی با منصور

اسانلو و ممدود صالحی در استرالیا



اتحاد کار

شماره ۱۴۷

شهریور ۱۳۸۶ - سپتامبر ۲۰۰۷

ETEHAD KAR

September 2007

Vol. 14 - No. 147

تماس با روابط عمومی سازمان:

نامه های خود را به آدرس زیر
- از یکی از کشورهای خارج -
برای ما پست کنید.

آدرس سازمان در فرانسه:

AZAMI
116 RUE DE CHARENTON
75012 PARIS, FRANCE

آدرس پست الکترونیکی سازمان:

etehadefadaian@wanadoo.fr
info@etehadefadaian.org

آدرس صفحه سازمان در اینترنت:

www.etehadefadaian.org

تلفن: ۲۳ ۶۲۰۵۱۴۱۱۲

فاکس: ۴۹ ۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷

بها معادل: ۱/۵ یورو

نامه سرگشاده به رفقای سازمان زحمتکشان کردستان ایران - کومه له

مسئولیت مکم می کند که به فضای متشنج کنونی پایان داده شود

رفقای گرامی

این روزها اخبار نگران کننده ای در مورد وضعیت درونی سازمان شما، سازمان دوست و همراه ما منتشر شده است. از قرار معلوم کنگره اخیر شما، از طرف بخشی از کادرها و از جمله اقلیت کمیته مرکزی تحریم شده است و علاوه بر آن، در اردوگاه هایتان در منطقه، بر بستر اختلافات در چگونگی برگزاری این کنگره، تشنج بین نیروها به حدی رسیده است که به مداخله نیروی ثالث نیز کشیده شده است. ما از این که اختلافات درونی کومه له بدین مرحله رسیده است، عمیقاً متأسفیم و امیدواریم که رفقای مسئول از هر دو طرف، از ادامه تشنجات جدا جلوگیری نموده، با آرامش و خویشترداری، هرگونه امکان وقوع درگیری بین نیروهای کومه له را از میان بردارند.

رفقا

داشتن اختلاف در هر سازمانی و وجود سلیقه های مختلف، یک امر طبیعی است. آن چه که مهم است، ایجاد مکانیزم ها و روش های دمکراتیک برای کار مشترک با وجود اختلافات و حتی سلیقه های متفاوت در همه عرصه هاست. مهم نهادینه کردن مکانیزم های دموکراتیک برای برخورد با امر اختلاف و مدیریت آن است و اگر اختلافات در بین مسئولین کومه له به این جا رسیده است که نیروهای آن ها در برابر هم صف آرایی کنند، این امر قبل از همه بیانگر نقصان در روش کار و بی توجهی به نیازها و هنجار های دمکراتیک در برخورد به اختلافات درونی این سازمان است. ما از همان هنگام که اخبار اختلافات داخلی شما این جا و آن جا منتشر شد و به بیرون درز کرد، امیدوار بودیم که شما، با توجه به تجاربتان، راه حلی بهتر از دیگران در این زمینه پیدا کنید. از این رو نیز، خرداد ماه گذشته و به دنبال درج مطالب و اظهار نظرهایی در این عرصه که نشان دهنده وجود فضائی رو به تشنج بود، ما نگرانی خود را با رفقای کمیته مرکزی کومه له در میان نهادیم. اکنون با گذشت زمان و حاد شدن تشنج و تشنج در صفوف رفقای کومه له نگرانی ما عمیق تر از پیش شده است. ما بار دیگر تکرار می کنیم که: «تنها تاکید بر دمکراسی درون سازمانی و ایجاد بیشترین فضا و امکانات برای طرح و بحث روی راه حل ها و دیدگاه های متفاوت در عرصه های مورد مشاجره است که می تواند جلو شکاف در تشکیلات را بگیرد و فضای همبستگی و همدلی را در عین داشتن اختلاف، جایگزین تلاش برای حذف یکدیگر نماید. رفقائی که از سابقه ای بیشتر و از موقعیتی مهم تر و گاه تعیین کننده در تشکیلات برخوردارند، مسئولیت بیشتری در پاسداری و ایجاد چنین شرائطی دارند. همه ما در زندگی سیاسی مان، دوران های سخت و گاه تلخ اختلافات و بحران های داخلی را تجربه کرده ایم و کم نبوده اند مقاطعی که نتوانسته ایم، از شکاف های نا لازم و انفعال زا در درون نیروهایمان در چنین مقاطعی جلوگیری نماییم. انتظار ما آن است که شما دوستان بسیار عزیز ما، در این شرائط حساس بهترین راه حل را برای مشکلاتی که گوشه هائی از آن، این جا و آن جا منتشر شده است، پیدا کنید».

رفقای گرامی

طی چند روز گذشته ما اخباری را شنیده ایم که بیشتر نگرانمان کرده است. شکاف در صفوف سازمان شما عمیق تر شده است. اختلافات تا آستانه یک درگیری در اردوگاه هائی که در آنها همه به سلاح دسترسی دارند، پیش رفته است. ترس از وقوع فاجعه استفاده از این سلاح ها در فضای متشنج، ما را وادار به انتشار این نامه سرگشاده نموده است. ما صمیمانه از شما می خواهیم که قبل از همه، بدون هرگونه تعللی، مسئولین هر دو طرف تلاش برای برون رفت از این وضعیت را آغاز نمایند، رسماً آغاز مذاکرات برای پیدا کردن راه حل بر اختلافات درون کومه له و عادی سازی مناسبات در میان نیروهای آن را اعلام نمایند، حقوق همه اعضا در استفاده از امکانات موجود کومه له را تضمین نمایند. ما باردیگر، خواستار تلاش رفقای مسئول کومه له برای پیدا کردن راه حلی بر بحران کنونی کومه له و حفظ یکپارچگی آن در عین اختلاف، بر اساس اشتراکاتشان، که کم نیستند، هستیم و آمادگی خود را برای هر گونه همفکری و همکاری در غلبه بر وضعیت کنونی اعلام می داریم. خواست قلبی ما حفظ یکپارچگی و اتحاد سازمان شما است.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران ۹ شهریور ۱۳۸۶ - ۳۱ اوت ۲۰۰۷

زندانی کوچک در میان زندانی بزرگ

برگردان ناهید جعفرپور - Gideon Levy



آسانسوری از شیشه به آرامی میان فضاهای مجهز به دستگاه های تهویه مطبوع و آرشيو بسیار جالب و دیدنی طبقه سوم در حرکت است. در حدود ۱۰ هزار برگ فتوکپی و اصل نامه هائی که از سوی زندانیان زندان های اسرائیل نوشته شده اند، مدارک، خاطره نویسی ها، کارهای هنری و صنایع دستی و در واقع، مجموعه ای از فرهنگ، آلام، شهامت ها، خاطرات و هر آنچه که با زندانیان فلسطینی در رابطه است، در این محل جمع اند.

هیچ ملتی تا کنون این چنین یک چهارم پسران و دخترانش را در بند زندان ندیده است. چه در گذشته و چه در حال، هیچ خانواده فلسطینی بدون زندانی و دستگیر شده وجود نداشته و ندارد.

چمن پلاستیکی سمبل زمین خوب، کاشی قرمز سمبل خون ریخته شده، ۶ ستون بتونی به جای دیوار و حصار. برای چه ۶ ستون؟ فاهد ابو ال حاج رئیس دانشگاه ال قدس اورشلیم که سابقاً خود زندانی بوده، زندان ابو جهاد را که زندانی برای زندانیان سیاسی است معرفی می کند و در پاسخ می گوید ۶ ستون هم زیاد است.

به زبانی دیگر، فلسطینی ها طبق تصورات خود، انستیتوی Yad Labanim را ساختند. این محل آرامگاه سربازانی است که در جنگ کشته شدند. در حدود ۸۵۰ هزار دلار هزینه ساخت این آرامگاه شده است. موزه این بنا در یک ساختمان سه طبقه تمیز و مدرن قرار دارد.

بنیاد عربی کویت هزینه ها را پرداخته و این موزه در محوطه دانشگاه القدس ابودیس در کنار اورشلیم ساخته شده است. این تنها محوطه دانشگاه جهان است که در پشت یک دیوار به مانند یک زندان قرار گرفته است. قرار بود که این دیوار میدان ورزشی محوطه دانشگاه را قطع کند و تنها به شکرانه روابط بین المللی پرزیدنت ساری نوسایبه این دیوار کمی به سمت غرب کشیده شد. در هرحال، میدان ورزشی بخشی از محوطه دانشگاه است اما در پشت دیواری بتونی به بلندی ۸ متر که شهر را به دو بخش تقسیم می کند قرار گرفته است. از ساختمان موزه، یعنی زندانی در زندان، می توان از هرپنجره آسوی دیوار را دید. این موزه هر روز باز است و ورودیه ندارد.